

Adab. Kabul

Vol.2, No.3-4, Hut 1333

March (February 1955)

Ketabton.com



دکتران و استادان

مضامین و نویسندگان این شماره

| صفحه | اداره | |
|------|-------------------------|---|
| | | ۱- تشکر |
| الف | » | ۲- پایان سال دوم مجله ادب |
| ب | | ۳- سنجش پیشرفتهای تربیوی شاگردان دراعتلای اقتصادی واجتماعی افغانستان |
| ۱ | میرامان الدین انصاری | |
| ۲۵ | استاد ملک الشعراء بیتاب | ۴- غزل |
| | | ۵- تاریخ و کیفیت تطور سجع در زبان عربی و فارسی |
| ۲۶ | جاوید | |
| ۵۱ | دکتور انصاری | ۶- غزل |
| ۵۲ | عبدالرزاق زهیر | ۷- ابوریحان البیرونی |
| ۶۳ | ترجمه غلام حسن مجددی | ۸- فن و طب در اسلام |
| ۷۱ | عتیق الله معروف | ۹- نکته چند در باره تدریس جغرافیه |
| ۷۶ | بیابان | ۱۰- غزل |
| ۷۷ | میر ظهیر الدین انصاری | ۱۱- غزل |
| | | ۱۲- یک نظر اجمالی به سبزواری از نقطه تاریخ جغرافیه و رجال |
| ۷۸ | محمد موسی ساکا | |
| ۹۱ | پاینده محمد زهیر | ۱۳- دلته او هلته |
| ۹۳ | ترجمه محمد علی میوندی | ۱۴- عنبر خا کستری |
| ۹۸ | محمد حیدر ژوبیل | ۱۵- درباره زلف و زلفین |
| ۱۰۷ | انتخاب اداره | ۱۶- در صفت موی |
| ۱۱۲ | ترجمه محمد اسماعیل زاهل | ۱۷- دشاعر وینا |
| ۱۱۵ | عبدالغفور غرقه | ۱۸- غزل |
| ۱۱۷ | احمد علی معتمدی | ۱۹- تجسس مغلها در افغانستان |
| | | ۲۰- علل و عوامل شکست ریخت ملوک الطوائفی در اروپا آغاز نهضت جدید |
| ۱۲۷ | محمد سرور رحیمی | |
| ۱۳۱ | اداره | ۲۱- معما |
| ۱۳۳ | » | ۲۲- خبرها |

18 APR 2005

6 COM

ادب

علمی، ادبی

مدیر مسئول: عبدالعفو (عرق)

صاحب امتیاز: فاکولته ادبیات

سال دوم شماره (۳-۴) حوت ۱۳۳۳ - رجب ۱۳۷۴ - مارچ ۱۹۵۵ نمره مسلسل ۴-۵

تشکر

مدیریت مجله ادب از همکاری و حسن رفتار و سلوک نیک کارکنان مطبعه
عسکری که در طبع مجله ادب و سائر کتب مربوط به نشرات پوهنمندی ادبیات در طول
سال ۱۳۳۳ از خود ابراز داشته اند بدین وسیله مراتب امتنان خود را
ابلاغ و از خداوند کریم موفقیتهای مزید را برای ایشان میخواهد.

پایان سال دوم مجله ادب

مجله ادب با نشر این شماره سال دوم نشراتی خود را بکمک و معاونت
خداوند پاک و همکاریهای قیمتدار و رهنمائیهای قابل قدر استادان و سائر
دانشمندان این خاک پایان رسانید.

اما نسبت با اقدام به طبع و نشر دو کتاب مفید و قابل توجه دیگر که عبارت
از آثار برگزیده از نظم و نثر فارسی و دستور زبان فارسی موهلفه استاد
ملک الشعرا بیتاب باشند مدیریت مجله ادب شماره سوم و چهارم خود را
در یک مجلد ده چند معمول خدمت قارئین محترم خود عرضه میدارد. و امیدوار
است طرف پسند علاقمندان واقع گردد.

مدیریت نشرات پوهنچی ادبیات در قبال نشر مجله ادب موفق بطبع و نشر
بک تعداد کتب دیگر نیز درین سال گردیده که همه آن برای استفاده ذوقمندان
علم و ادب در مدیریت نشرات برای فروش حاضر و آماده و ازین قرار است :-
علم تربیه - ترجمه استاد هاشم شایق

علم بدیع - موه لفه استاد ملک الشعراء بیتاب

علم عروض و قافیه - موه لفه استاد ملک الشعراء بیتاب

دستور زبان فارسی - « « « « « «

اداره مجله ادب باز هم منتظر تشویق و حوصله افزائیهای مزید استادان
و علاقمندان خود است تا بتواند - سال آینده نیز خدمتیرا که مرام آن است
ایفا و در تنویر افکار افراد این خطه پالك بقدر توان و قدرت خود کوشیده
و بسرمایه معنوی و علمی شان بیفزاید و ضمناً از ارباب قلم و استادان علوم
و ادبیات درخواست معاونت های بیشتر از پیشتر مینماید تا با نشر آثار گرانبهای
ایشان مجله ادب بعون خدای پالك خوبتر رونق گرفته زیادتیر مورد استفاده
واقع گردد .

در خاتمه وعده میدهیم سال آینده که مجله ادب قدم به سومین سال
تاسیس خود میگذارد مجلات ادب را بهتر و رنگین تر از پیش خدمت دوستداران
علم و معرفت تقدیم داشته و هم به نشر کتب مفیده و قیمتداری با اهل معارف
وط البین دانش خدمتی که ده باشیم .
ومن الله التوفیق و عایه التکلان

عبدالعفو - غرقه

میرامان‌الدین انصاری

سنجش پیشرفتهای تربیوی

شاگردان دراعتلای اقتصادی واجتماعی افغانستان

مضمون دیل عین کسمرانسیست (دنده علی انصاری رئیس فادولته ادبیات بتاریخ ۲۶ دلو ۱۳۳۳ در ورکشاپ تربیوی ایکه در دارالمعلمین افتتاح شده بود ایراد نموده اند .

چون مضمون مذکور را برای ازدیاد معلومات ذوقمندان تعالیم و تربیه و منسوبین معارف خیلی سودمند یافتیم اینک متن آنرا درینجادرج نموده امیدواریم کمکی بساھل علم و تربیه کرده باشیم . (غرقه)

هدف از دائر نمودن ورکشاپهای تربیوی همین است که مسائل **غنا مض** و پیچیده تربیوی را از راه مذاکره‌های باهمی بروشنائی آورده و در پرتو علم در حل این مسائل و مشکلات سعی و مجاهده بنمائیم .

مطالب از ایراد کنفرانس امروزه ارائه یک سلسله معاوناتی است در باره یکی از مسائل مهمه تربیوی و آن عبارت است از سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان .

نمیدانم شاملین این کانفرانس ویا معلمین و مربیون این کشور به حیث عموم تا کدام اندازه باین نکته قانع و معترف باشند که تعالیم و تربیه یک سائینس مشخص و مستقل است و مانند دیگر سائینس ها متقاضی مطالعات و تحقیقات منظم میباشد نتایج این تحقیقات و مطالعات دساتیر و قوانینی را بدسترس میگذازد که مربیون و معلمین در میدان عمل از آن استفاده مینمایند این سوال من از جهتی است که شاید اکثر از شما معلمین کدام تربیه مخصوصی برای معلمی نا کرده بو وظیفه معلمی داخل شده اید و از آنجا که هر روز هم معلم هستید گویا از عهده وظیفه تان برآمده و تصور خواهید نمود که معلمی از همان مسائل سهل و سطحی است که هر عمر و بکر و زید از عهده آن برآمده میتواند .

اگر احوال شما در نظر گرفته شود شاید این فرضیه مقرون بحقیقت باشد و واقعاً معلمی کدام تربیه مشکل و مطالعه خاصی را متقاضی نباشد اما اگر درین مسئله اندکی دقیق شویم و یا اگر وسائل و ادوات پیمایش و سنجش بدست می‌داشتیم و مانند معمار ادواتی از قبیل شاقول، آب ترازو و یا کج بدسترس ما میبود و محصولات تربیری خرد را به سنجش و پیمایش معروض میساختیم غالباً درین محصولات بسا کجی‌ها، کوریها و نارسائی‌ها را مشاهده میگردیم و آنگاه اعتراف میگردیم که بحیث معلم هنوز هم اصلاح طلب میباشیم و هنوز هم نیازمند مطالعه و تحقیق هستیم تا معلم خوبتر بشویم.

اما مناسفانه این‌گونه آلات و ادوات پیمایشی فعلاً بدسترس مائست و حتی به فکر آنها نمیفتاده ایم که چنین امری در ساحه تربیه ضروری و امکان پذیر میباشد. از تذکر این نکته مطلب من این نیست که شما معلمین و مربیان را ما خود و مقصر معرفی کنم و یا بلیاقت تنان خدا نساخواسته اظهار شک و تردید بنمایم حاشا و کلا، شما همگان در راه ارتقای وطن و در ساحه اعتلای علمی و معنوی این خاک مجاهده کرده و میکنید و هر کدام به قدر طاقت و باندازه نیروی جسمی و معنوی تنان در تعمیر این کساح حشتی گناشته و میگذارید. من یقین دارم که انشاء الله نسل آینده این مجاهدات ما و شمارا بنظر تقدیر و استحقاق خواهد نگرست.

تربیه از همان علوم و معنی از همان هنرهاست که اصطلاح سهل ممتنع را بآن اطلاق کرده میتوانیم. شما درین نظریه همگان بامن همنوائی خواهید داشت که همه کس معلمی کرده میتواند و هیچکس معلمی کرد نمیتواند. این ادعای متناقض من دلایل دارد اکثر از شماها که بدون طی کردن دارالمعلمین از عهده معلمی برآمده اید علت آن این است که علم زاده تجربه است و در حقیقت علم و تجربه را میتوان در دو طرف یک معادله قرار داد.

ما و شما که از صنف اول تا اختتام ده یا بیشتر سالهای تعلیم خود با معلم و تعلیم و تعلم سروکار داشته ایم و از بعض معلمین خصما یصر نیکو و از برخی خصما یصر ناهنجاری کسب کرده ایم بجای تعجب نیست که از عهده معلمی بدر شده میتوانیم.

از طرف دیگر هیچ یک از ماوشما نمیتوانیم بصورت صد فیصد از عهده
معلمی بر آئیم و اگر هم برآمده بتوانیم خیلی به قدرت خواهد بود ولو که از
بزرگترین دارالفنون دنیا دپلومه گرفته باشیم.

این نکته دلالت به آن میکند که معلمی کار آسان نیست دشوارترین کار در
زیر این گنبد کبود همانا کار معلمی است.

این امر نباید ما و شمار امایوس سازد ما و شما در مسلک و کار مقدس خود
دامن سعی و عمل را از دست ندهیم هر آن کوشش میکنیم طر ق و وسائل بهتر و
موثرتری را که ناشی از مطالعات و کشفیات علم تربیه است فرا گرفته تخنیک‌ها
و طرزهای تدریسی خود را توسط آنها اصلاح کرده میرویم.

یکی از وسائل اصلاح و حاصل نمودن اطمینان از موفقیت، سنجش پیشرفت‌های
تربیوی متعلمین است بهر اندازه که متعلمین و شاگردان در هدفهای تربیوی
پیشرفت مینمایند به همان اندازه معلمین و اولیای امور مدرسه در تصدی
تربیوی مرفق میباشند.

در ورقه پروگرام عنوان کیا نفرانس امروزه را خواننده اید که عبارت
میباشد از «سنجش پیشرفت‌های تربیوی شاگردان برای ترقی اقتصادی
و اجتماعی افغانستان» نمیکانم درین باره چه حدس زده باشید که مطالب از
سنجش پیشرفت‌های تربیوی چیست؟ چگونه میتوان پیشرفت‌های تربیوی
را سنجش نمود؟ و چسان این امر باعث اعتلای اقتصادی و اجتماعی کشور
میشود؟

سنجش پیشرفت‌های تربیوی متعلمین موضوعی است که شاید کمتر با آن
تصادف کرده باشید قبلا اظهار داشتیم که اگر معمار میبودیم و کدام
ساختمانی بر سر دستمان میبود برای اینکه یقین حاصل مینمودیم آیا
کار خود را قرار نقشه مرتبه و بصورت صحیح انجام داده ایم بوسائل و آلات
پیمایشی متصل می شدیم مثلاً برای اینکه میدانستیم دیوار کج است یا راست

فوراً شاقول می انداختیم و برای اینکه می دانستیم کف احاق هم-وار و مسطح است آب ترا زوراً تطبیق می کردیم و یا اگر میخواستیم معلوم کنیم که دیوار را قرار نقشه بلند برده ایم فیته پیمایشی را بکار می انداختیم تمام این فعالیت های معمار را بسنجش تعبیر میکنیم .

تربیه هم بنوبه خود یک کار ساختمانی است . معلمین و مربیان حیثیت معماران و انجینران را دارا اند . وظیفه ایشان ساختن درست و در نتیجه- تعمیر عمارت جمعیت است . پلان اعتلای اقتصادی و اجتماعی جمعیت را طرح و پلان مطروح را عملاً تعمیر مینمایند هر گاه معمار و انجینر تربیوی مانند معمار نارسا نخست های اول را کج نهاد تصور کنید که دیوار جمعیت تا کجا ها کج خواهد رفت؟

پس معلوم است که تربیه هم به آلات پیمایشی احتیاج دارد . معلم باید نتایج و محصولات دست خود را بسنجش و بر آورد کرده ببیند تا کجا موفق است؟ در کجا غلطی کرده و چگونه میتواند غلطی های خود را اصلاح و ترمیم نماید . باید فراموش ننمائیم که تربیه یک تصدی بزرگ اجتماعی است و برای پیشبرد این تصدی مصارف هنگفت و زحمات فرق العاده زیادی لازم است . وسعت و اهمیت این تصدی بذات خود پیمایش و بسنجش را حتمی میسازد .

متأسفانه قراریکه گفته شد آلات پیمایشی و وسائط بسنجش در ساحه تربیه مشکل است بدست آید . کار مربی و معلم مانند کار نجار و گلکار نیست . نجار و کاشکار با چوب و سنگ و گل یعنی با اشیای بیجان سروکار دارند . اگر دیوار کج آمد آنرا ویران کرده سر از نو تعمیر مینمایند مربی و معلم با افراد بشر سروکار دارند ، اگر تربیه افراد بطرز ناهنجار صورت بگیرد ویران کردن افراد ناممکن و تاثیرات تربیوی افراد مذکور بر دیگر افراد از کنترل بیرون است .

تربیه عبارت از وارد کردن تحول است بر کردار فرد بسمت های مشخص

و مطالب کسانی که کردار بشر را مشاهده و مطالعه کرده اند اعتراف خواهند نمود که کردار مذکور یک چیز مغلق و پیچیده است و بنابراین همین خصوصیت است که پیمایش آن هم امر دشوار می‌باشد.

خوشبختانه با وصف این پیچیدگی و اغلاق علمای تربیه بمساعدت و معاونت علمای روان‌شناسی که در مطالعه کردار بشر منعمک اند توانسته اند که به پیمایش و سنجش کردار تحول یافته افراد (پس از دوره‌های مشخص تربیه) مبادرت ورزیده و درین راه بموفقیت‌هایی هم توصل کنند.

موضوع سنجش و پیمایش کردار با بشر یکجا بدنیآ آمده و چیز جدیدی نیست موقهیکه خداوند حضرت آدم علیه السلام را از خوردن گندم منع نمود خواست کردار و شیوه او را سنجش نماید بقیه سرگذشت را میدانید که چگونگی آدم علیه السلام متانت و عزم را از دست داد و هم تحت تاثیر حوا علیها السلام و شیطان قرار یافته و آنچه را نمی‌بایست کند کرد.

در ساحه تربیه و موضوع پیمایش و سنجش بطرز علمی و مثبت از انکشافات نسبتاً تازه است درین مسئله ایالات متحده امریکا نسبت بدیگر کشور های مترقیه جهان پیش قدم بوده و علمای آن مملکت درین راه خدمات قابل قدری انجام داده‌اند. و من نهضت این موضوع را در کشور مذکور به صورت مختصر گوشزد حضار محترم می‌سازم.

در آغاز قرن بیست توجه علمای تربیه بساین نکته معطوف شد که امتحانات بطرز قدیم در معلوم ساختن اینکه آیا تعلیم و تربیه در وجود شاگردان تاثیر مطلوبه را نموده و آیا کردار ایشان بسمت های مطلوبه یعنی مطابق به هدف های تربیوی تحول یافته یا خیر؟ غیر مکفی و ناتص می‌باشد. همان بود که نهضت آزمایشات آفاقی آغاز گردید. درین مرحله علما سعی کردند امتحانات را طوری بسازند که حتی الامکان آفاقی باشد.

به عبارت دیگر امتحانات طرز قدیم را بانفسی بودن متهم ساختند و

حق بجانب هم بودند شاید خوانندگان گرامی بعضاً با اصطلاحات آفاقی و انفسی بلد نباشند. برای ایضاح این دو اصطلاح و معلوم ساختن فرق هر دو بهتر است مثالی آورده شود. فرضاً می‌خواهیم طول میز را پیمایش کنیم اگر یک خط کش سخت و فولادی بدست داشته باشیم هر کدام مامی توانیم طول میز را توسط آن خط کش معلوم سازیم و نتایج پیمایش همگان بوسیله همان یک خط کش یکسان خواهد بود حال اگر عوض این خط کش یک فیته رابری بدست باشد و بخواهیم توسط آن طول میز را پیمایش کنیم شاید بدست عمر طول میز انف و بدست بکر ب و بدست زید ج آید یعنی طول میز تعاقب باین خواهد داشت که عمر یا بکر و یازید فیته رابری را چقدر مست یا سخت بروی میز تمدید میدهد بجهت که با خط کش سخت فولادی بدست می‌آید آفاقی و نتیجه که با فیته رابری بدست می‌آید انفسی خواهد بود.

نهیضت آزمایش های آفاقی کسب شدت نمود و آزمایشات زیادی از هر گونه برای مثال، برای پیمایش ذکاوت، برای پیمایش شخصیت، برای پیمایش میل و داجسپی و غیره و غیره روی کار آمده به عبارت دیگر نهیضت پیمایش جانشین نهیضت آزمایش گردید. هنگامیکه وسایل و وسایط پیمایش استعداد های گوناگون بشری زیاد گردید نهیضت پیمایش به نهیضت سنجش منتهی گردید.

درین وقت علماء باین فکر افتادند که آزمایشات و پیمایشات توسط قلم و کاغذ به تنهایی نمی تواند طوری که باید و شاید نتایج و ماحصل تربیه را بمان ثابت و واضح سازد پس در صدد آن افتادند که طریقی را سراغ نمایند که مکمل و متمم پیمایشات کاغذ و قلم شده بتواند همان بود که مفهوم سنجش در ساحه تربیه کسب عمده است کرد.

سوال خواهد کرد که فرق بین این سه مفهوم یعنی آزمایش، پیمایش و سنجش از چه قرار است.

آزمایش همان امتحان عادی را میگوئیم که همه ما و شما با آن بلدیت داریم و در ایام شاگردی خود در مدرسه بکرات بدان معروض شده ایم و حال بحیث معلم همان طومار را به شاگردان خویش بخش بینمائیم. مسئله پیمایش با معلوم نمودن اندازه استعداد های گوناگون افراد توسط آزمایشات آفاقی صورت میگیرد.

مفهوم سنجش نسبت بازمایش و پیمایش بمراتب وسیع تر و جامع تر است و هر گاه از لحاظ همین خصوصیت درجه بندی کنیم درجه اول را به سنجش دوم را بدیمایش، سوم را به آزمایش قایل خواهیم شد.

پس باین قراره طلب را از سنجش بکار بردن هرگونه وسایل و وسایطی است که در باره اندازه پیشرفت تربیوی طلاب بیا معلومات داده بتواند.

حال که معنی سنجش را فهمیدیم بهتر است معلوم سازیم سنجش پیشرفتهای تعلیمی طلاب بطور و بیا کدام وسایل بعمل می آید؟

« سنجش های مروج در کشور ما »

قراریکه قبلا ذکر دیم مفهوم سنجش بر روش علمی چیز تازه است. با آنهم فراموش نباید کرد که کار سنجش و پیمایش در هر جا نیکه تعلیم و تعلم جریان دارد و جزو داشته و به همین مناسبت در بین مربیون و معلمین این کشور هم خواهی نخواهی کار سنجش جریان دارد.

تا جائیکه مشاهده میشود کار سنجش به مفهوم خیلی ضیق و محدود آن در کشور ما بصورت انجام میگیرد:

(۱) بشکل امتحان از طرف معلمین

(۲) بشکل تفتیشها و معاینه های تدریسی از طرف مفتشین وزارت و ولایت

(۳) بصورت ضمنی از راه مشاهده در صنف و یا در خارج صنف توسط

معلمین و سائر اولیای امور.

اینک این سنجش ها را با محدودیتها و مزایای هر یک از نظر میگذرانیم.

اول امتحانات: که بر دو قسم منقسم شده:

الف: امتحانات تقریری: امتحانات تقریری در کشور ما از دیرزمانی مروج بوده و به مزایا و فوائد آن همگان بدون دقت و معترف اند به حدی که اکنون بصورت رسمی بلا تردید قبول شده و در اکثر امتحانات مخصوصاً امتحانات نهائی مورد استعمال قرار می یابد.

مزایای امتحان تقریری.

۱- هرگاه سوالات تقریری با اصول محاوره‌نی سقراط پیش برده میشود و سیله تحریریک، فکر گردیده و شاگرد را وادار میسازد که به نیروی استدلال منطقی خود بنیج مفید علی نایل میگردد. باوصف این مزیت بهتر است سوالات تقریری را در صنف و هنگام تدریس با اصول سقراط تر و بیج داد نه در وقت امتحان. در امتحان وقت کم است. معلم و شاگرد هر دو در عجله اند و تفکر جدی و ابتکاری تحت این شرایط صورت گرفته میتواند.

۲- سوالات تقریری برای ایضاح بعضی مطالبی که شاگرد را متحان تحریری آنرا خطا کرده باشد مفید است و البته این در صورتی است که معلم پارچه‌های تحریری را قبلاً خوانده باشد و الا این استناده میسر نمیشود. تا جائیکه اطلاع داریم معلمین بندرت این کار را میکنند و یا فرصت کردن آنرا هم بندرت پیدا میکنند.

۳- از سوالات تقریری معلوم شده میتواند که شاگرد معلومات خود را چطور با هم مرتبط و یا مفهوم ساخته توانسته و یا میتواند معلومات خود را بزمینهای مختلف مورد استعمال قرار بدهد. اما این نکته را نیز بتوانیم در صنف به صورت خوبتر عملی سازیم.

۴- در تخنیک مصاحبه سوالات زبانی مفید ثابت میشود. و این البته در غیر امتحان است و باین وسیله میتوانیم به سرعت و با صحت معلومات در باره شاگرد بدست آریم.

۵- باعث تمویه قوه افاده و بیان شاگردان میشود اما این مطلب را هم در صنف میتوانیم بوجه بهتری انجام دهیم.

محدودیت‌ها:

- ۱- برای تمام شاگردان بصورت مساویانه متضمن انصاف و عدالت بوده نمی‌تواند.
 - ۲- ارزش پیمایش آن غیر موثر و خیلی‌ها محدود است.
 - ۳- مداخله و مداخله‌گری قصدی و غیر قصدی از طرف معلم بمقابل شاگرد.
 - ۴- بدون ضرورت وقت زیاد را در بر می‌گیرد و این باعث مضرات دیگر میشود. در صنف که نفر زیاد است نفری آخر بشکند و عذاب روحی مبتلا شده و تار سیدن نوبت تمام معلومات خود را فراموش خواهند کرد و درین وقت معلم هم خیلی خسته شده و در نمره دادن بی‌اعتنا میشود.
 - ۵- کدام ریکارد ثابت و دائمی از بیانات شاگرد باقی نمی‌ماند تا بروی آن نمره شاگرد سنجیده شود و در نتیجه معلم بصورت چوت‌انداز نمره میدهد.
 - ۶- برای سنجش اشکال سوالات موقع میسر نمیشود.
 - ۷- آمدن و حاضر شدن ممتحنین از خارج مخصوصاً کسانیکه با مکتب‌داری و مکتب‌شناسی سروکار ندارند و وظائف مختلف ایشان را موقع و مجال تفکر درین امور نمیدهد بی‌ضرورت و وسیله تشویش و پریشانی روحی شاگردان را بسارمی آورد. البته این تقیصه خاصه ذاتی امتحانات زبانی نیست بلکه بیشتر ناشی از اظهار نمایش و ظاهرداری آمر مدرسه است که می‌خواهد برای خود زمینه پروپاگند را فراهم سازد.
- بشرح فرق امتحانات تقریری مزایا و محدودیت‌های متذکره را دارا است و البته اگر دقیق شویم محدودیت‌ها بر مزایا چربی میکند و آنچه مزیت هم تلقی شده میتواند بوسائل دیگر و در مواقع دیگر بدست آمده میتواند پس سرنوشت امتحانات تقریری را حواله خوانندگان گرامی می‌سازم.

ب :- امتحانات تحریری :

امتحانات تحریری مروجہ یگانہ وسیلہ ایست کہ در کشور ما جهت سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان طرف استفاہ قرار میگیرد اما در آغاز سخن باید تذکر داد کہ این واسطہء سنجش صرف بہ پیمایش معلومات حفظ شدہ و آنہم بطرز خیلی ناقص موفق میشود .

تا جائی کہ مشاہدہ شدہ در امتحانات تحریری بصورت عموم ۴ یا ۵ سوال از شاگردان پرسیدہ میشود کہ از جملہ حل یک سوال حتمی و دو سوال دیگر اختیاری است کہ از بقیہء سوال ہا انتخاب شود .

طرز سوال متحد المال و از نوعی است کہ ما محصلین تربیہ آنرا بنام نوع قدیم یا امتحانات انشائی یاد میکنیم .

محدودیت ہا : (۱) از تمام یک مضمونی کہ در طول سال خواندہ شدہ حل سہ سوال نمایندہء تمام مضمون شدہ نمیتواند و با اصطلاح عام تربیہ تمثیل و نمایندگی این سوالات قلیل و محدود است .

(۲) نمرہ دادن این گونه سوالات بنسبت آفاقی مشکل و ہیچوقت کہماحقہ بودہ نمیتواند این نکتہ را علمای تربیہ بوسیلہ تجارب متعدد ثابت کردہ اند سنارچ و ایلیت (Starch and Elliot) در ۱۹۱۲ یک پارچہ امتحان ادبیات انگلیسی را در چندین نسخہ تہیہ کردہ بہ ۱۴۲ نفر معلم برای نمرہ دادن سپردند . نمرہ ہا از ۵۰ تا ۹۸ رسید در تجربہء دیگر یک پارچہ ہند سہ را بہ ۱۱۵ معلم برای نمرہ دادن ارسال کرد . بہترین نمرہ ۲۸ و بلندترین ۹۲ نمرہ بود . در تجربہء دیگر در ۱۹۳۰ یک پارچہ را بیک دستہ معلمین بوقفہء دو نیم ماہ در بین سپردند همان معلمین در مرتبہء دوم نسبت بہ مرتبہء اول نمرہ های متفاوت بہ همان یک پارچہ قابل شدند حال نتیجہء همان تجارب را بہ قضاوت شما میگذارم . نمرہ دادن باین قسم سوالات بدان ماند کہ طول میز را با یک فیتہء را بری پیمایش کنیم .

(۳) هنگام نمره دادن معلم شاگرد خود را علی العموم می شناسد و میداند که فلان پارچه از ضیاء و فلان پارچه از کریم است. ضیاء از مدتی است طرف اعتماد معلم قرار دارد و معلم ویرا شاگرد لایق تلقی میکند. کریم را شاگرد اوسط یا پائین تر شناخته. اکنون در امتحان می بیند که کریم بفحوای گناه باشد که کوه کوه نا دان

بغلط بر هد ف ز ند تیری

تمام سوالات را درست کرده. خدا داند این بد بخت نقل کرده باشد یا چطور خیر بهر صورت ده نمره را که حق ندارد اما شش و نیم نمره برایش کفایت میکند.

حالا پارچه ضیاء را می بیند.

گه بود کز حکیم روشن رای

بر نیاید درست تدبیری

تمام سوالات را غلط کرده و بمشکل مستحق نمرهء کاهیبی است. معلم با خود میگوید چطور است شاید مرخص شده باشد -- خیر چون شاگرد لایق است و همیشه در مضمون من ده نمره برده حال بهتر است اقل هفت نمره بگیرد.

(۴) اسلوب خط، شیوه تحریر، صفائی پارچه و سلیقه و بعضی اوقات عبارت آرائی بیجا بر معلم تاثیر نموده و نمره را متغیر میسازد.

(۵) اکثر سوالات انشائی که بنظر من آمده است قطعاً جنبهء سوال را نداشته. معلم صرف عنای وین کتاب را به حیث سوال بمتعلمین عرضه کرده. برای مثال و این مبالغه نیست در یکی از امتحانات کیمیاوی صنف ۱۲ سوال های تحریری حسب ذیل بود.

سوال اول: بطرول

سوال دوم: صابون

سوال سوم : پروتین ها

ازین جمله دو سوال حل شود حتمی ندارد .

(۶) علی الاکثر در سوالات انشائی کثرت ابهام و عمومیت بملاحظه

رسیده - برای مثال سوالات ذیل در مضمون تاریخ :

(۱) در باره خلافت معاویه هر چه میدانید بنویسید .

(۲) خلافت حضرت عثمان را مفصل بنویسید .

(۳) معلومات تانرا در باره غزوه خندق سر اپا نوشته کنید .

انواع این سوالات بدان مانند که از شاگردان سوال شود .

معلومات تانرا در باره کائنات باد و مثال شرح دهید .

د و نقیصه اخیرا لد کرد ذات سوالات انشائی متضمن نبوده بلکه

بیشتر ناشی از بی اعتنائی و سهل انگاری معلم است . روی هم رفته سوالات

انشائی مخصوصاً که توسط معلمین ما تهیه میشود متقاضی حفظ کردن طوطی

و ار است اگر بخراهمیم طلاب بتفکر تحریک شوند بهتر است طرز سوالات

خود را تغییر بدیم .

مزایای امتحانات انشائی : ساختن و عرضه کردن آن وقت کم بکار دارد .

(۲) هرگاه در ساختن سوالات انشائی دقت و اهتمام بخرج رود اکثر نقیصه های آن

مخصوصاً نقیصه های (۷/۶/۵) از بین میرود و در چنین حالات برای مقایسه

تنقید انتخاب ارائه قسمت های مطلوب مضمون ، تلخیص مطالب مضمون

ممد واقع شده و اذهان شاگردان را به تفکر استدلال و قضاوت دعوت میکند

در تربیه شاگردان همچو نکات نسبت به حفظ کردن طوطی و ار مضمون

بیشتر مهم و اداری ارزش است .

(۳) امتحانات انشائی در همه مضامین مدرسه بااستثنای ریاضی - حسن خط -

قرائت رسم مورد استعمال قرار گرفته میتواند از بیانات فوق چنین نتیجه

میگیریم که امتحانات انشائی بالذات بد نبوده و باوصف آنکه نمره دادن آن

خیالی از اشکال نیست با هم در اثر دقت و توجه میشود این سوالات را اصلاح و بهتر ساخت در مورد امتحانات بحیث عموم این نکته را باید بیاد داشت (نکته فوق العاده مهمی است) که از لحاظ روان شناسی ماهیت و چگونگی امتحان نقش کردار و رفتار شاگردان را تعیین می نماید معنی این نکته این است که فعلاً چون ماهیت امتحانات مروجه تنها و تنها بر حافظه میخانیکی اتکاء دارد و از شاگردان تنها تولید لفظ بلفظ مضامین مطالبه میشود. بنابراین در امتحان اخیر مضامین تنها به حفظ کردن طوطی وار تشبیه می نمایند و علی الاکثر تاجا ئیکه من مشاهده نمودهام مطالعه مضامین بمنظور کامیاب شدن در امتحان است نه برای کدام منظور دیگر. درین شک نیست که یکعده شاگردان در یک صنف بصورت ضمنی در استعمال های دیگری سوای حافظه میخانیکی انکشاف حاصل مینمایند: اما متأسفانه فیصدی این تعداد در یک صنف بسیار کم است اگر غلط حدس زده نباشم از ۵٪ در یک صنف متجاوز نخواهد بود.

برای اصلاح امتحانات انشائی مطالعات مزید لازم است فعلاً پاره از نکات مهم را که به صورت آئی بخاطر من خطوط می کند برای مزید معلومات خوانندگان گرامی تقدیم میدارم:

- (۱) نخست از همه بایست سوال به شکل سوال درآورده شود و طوری ترتیب یابد که ذهن شاگرد را بتفکر دعوت نماید نه اینکه سوال شکل سوال را نداشته و صرف برای آزمایش حافظه میخانیکی شاگرد طرح شده باشد.
- (۲) سوالات به عوض اینکه سه سوال کلان و عمومی باشد بهتر است از چندین سوال کوچکتر متشکل بوده و عناصرو مطالب مشخصی را از شاگرد مطالبه نماید. تا بدین صورت حتی الامکان قسمت های بیشتر مضمون درس را احتواء نموده بتواند مسئله چانس و تصادف را تاجا ئیکه امکان داشته باشد تقلیل دهد.

(۳) برای اینکه تمام شاگردان بکنوع مسابقه ریاضی کرده باشند و برای

مقایسه آنها اساسی وجود داشته باشد بهتر است از سوال های اختیاری صرف نظر شود. چه در صورت سوالات اختیاری شاگردان مختلف سوالات مختلفی را حل خواهند نمود.

(۴) پیش از اینکه سوال ها به شاگردان عرضه میشود معلم باید بنزد خود فیصله کرده باشد که کدام عناصر مشخصی را در سوالات خود از شاگردان مطالبه دارد و هنگام پارچه خواندن این عناصر مشخصه را در پارچه جستجو کرده و با اساس وجود یا عدم عناصر مذکور پارچه را نمره دهد.

درین زمینه یک نکته مهم دیگر باید فراموش نشود که در کشور ما با امتحانات یکنوع اهمیت بی لزومی را قابل گردیده اند که طلاب امتحان را بنای آسمانی تصور میکنند و بی جهت آمدن امتحان بر خوف و واهمه شان می افزاید. در موسم امتحان اولیای امور مدرسه و اعضای وزارت معارف تمام اوسائرو ظائف خود را ترک کرده همه مصروف و متوجه امتحانات میشوند. ممتحنین و مفتشین از وزارت معارف برای امتحان می آیند و یک هی هی و هنگامه بزرگی بر پا و هیاهوی بیفائده و بی لزوم است تصور کنید که از ۲۰ عقرب تا اول قوس دغدغه امتحانات دوام دارد. بمقابل این همه در یک یونیورسیتی بزرگ مثلاً یونیورسیتی الینای که پیش از ۱۵ هزار متعلم دارد و بصددها مضمون در آن تدریس میشود امتحانات نهائی بیش از ۴ روز دوام نمیکند.

یک علت مهمی که باعث ایجاد این همه رسمیات شده عدم اعتبار و اعتماد بر معلمین است که با نمره ها دست بازی نکنند. نمیدانم این کیفیت تا کدام اندازه صادق است اما اگر بخواهیم ترقی و پیشرفت شاگردان را از یک صنف به صنف دیگر سنجش بنمائیم بعقیده من بگانه چاره آن انکشاف آزمایشات موفقیت معیاری (Standardized Achievement Tests) است که ممکنات آن بایستی بوزارت معارف پیشنهاد شود.

(۲) تفتیش های تدریسی: دومین وسیله سنجش در کشور ما تفتیش های

تدریسی است که ذریعه مفتشین و زارت معارف و اوقاف و لایات انجام می‌یابد از نقطه نظر علم سنجش این طریقه نیز خیای بسیط و ابتدائی است و عناصر مهمهء سنجش را فاقد می‌باشد البته باید تذکر دهیم که مطلب من در اینجا خورده گیری بمفتشین محترم نیست. ایشان تا جائیکه نیرو و استعداد علمی شان اجازه میدهد کار خود را انجام میدهند از لحاظ علم و وظیفه، خود میدانم که بگویم و سایل و تخنیک‌های را که بکار می‌برند ناقص بسیط و غیر موثر است تا جائیکه معلومات دارم تخنیک مذکور قرار ذیل است.

۱- انتخاب ۴ یا ۵ نفر از یک صنف

۲- عملی ساختن یک امتحان تحریری بالای شاگردان منتخبه.

۳- نمره دادن پارچه‌ها و گرفتن اوسط

۴- مشاهده معلم در جریان یک درس و تعیین یک نمره تقریبی.

۵- آمیختن نمره ۳ و ۴ و گرفتن اوسط هر دو نمره حاصله نمرهء موفقیت

معلم تلقی میشود محدودیت‌های این سیستم.

(۱) سوالاتیکه داده میشود از نوع سوالاتی است که محدودیت‌های آن در فرق

ذکر شده.

(۲) انتخاب چرت انداز ۴-۵ نفر از تمام صنف مسئلهء موفقیت معلم را

موقف بچانس می‌سازد.

(۳) سوالات تحریری که به عمل می‌آید صرف حافظه طلاب را آزمایش

میکند سایر محصرات تربیوی را آشکار ساخته نمیتواند.

(۴) بنزد مفتش کدام معیار مشخص و ثابت وجود ندارد که با ساس آن

مقایسه بین مضامین مختلفه شده بتواند. از لحاظ سهولت ذاتی مضمون

امکان دارد معلم جغرافیه قرار سنجش فرق نسبت بمعلم فزیک موفق تر برآید.

(۵) اغلباً چون مفتشین سوالات خود را در همان وقت تفتیش تهیه کرده

عرضه میدارند خصوصیت سوالات مرتبه مسئله چانس و تصادف را از یک

صنف به صنف دیگر و از یک مضمون به مضمون دیگر و بالا آخره از یک مکتب به مکتب دیگر متفاوت میسازد.

درین مورد باید تذکر بدیم که یکی از مقاصد عمده و تفهیم پیش سنجش پیشرفت‌های تربیوی مدرسه است و سنجیدن پیشرفت‌های مذکور باین قدر سادگی و با چنین وسایط بسیط قابل اطمینان بوده نمیتواند بنظریه من انکشاف دادن آزمایشات و رفقیت معیاری (Standardized Achievement Tests) درین راه نیز امکان دارد مفید واقع شود. و البته این هم محتاج مطالعات و تحقیقات مزید است.

(۳) از راه مشاهده های ضمنی طلاب - در اوقات درس از طرف معلم و یا خارج درس توسط معلم، سر معلم و غیره، از این قسم مشاهدات عمومی کدام ریکارده مثبتی باقی نمانده و منتها در صنف محده ماغ معلم و یا سر معلم و یا اولیای مکتب خاصه از آن ثبت می نمایند و احیاناً در اخیر سال تعلیمی یا هنگام تمد و بین سوانح بصورت بسیار مختصر و مجمل بکارت سوانح انتقال می یابند. هرگاه پاره ارتخیک های عملی تر از قبیل مصاحبه و یا امثال آن با مشاهده ضم گردد نتایج بهتر بدست خواهد آمد و آن هم البته در صورتی که ریکارده های مسلسل (Cumulative Records) ازین سنجش ها تهیه گردد تا هنمائی تد ریس توافق شاگردان در پر تو این ریکارده ها امکان پذیر شده بتوانند.

نهضت پیمایشان آفاقی. هنگامیکه کنایت و یا عدم کنایت امتحانات انشائی مورد باز پرس و انتقاد قرار یافت علمای تربیه سعی کرد و سالی پیدا نماید که بتوانند محصولات تربیوی را بصورت آفاقی (Objective) پیمایش نمایند. در نتیجه اقسام و انواع (Test) ها بوجود آمد. ذکر نمودن و بحث کردن در اطراف تست های مختلف از لحاظ موارد و مقاصد استعمال از لحاظ شکل و صورت آنها وقت زیاد و چندین کسان فرانس دیگر ایجاب میکنند. درینجا بصورت مختصر انواع عمده تست ها را که معلمین میتوانند در صنف خود مورد استعمال قرار دهند از نظر میگذرانیم.

اول تکمیل جملات: درین قسم سوالات بعضاً یک جمله و بعضاً یک پراگراف داده میشود که در آنها یک یا چند جای مهم سفید گذاشته و توسط یک لفظ یا چند لفظ جمله یا جملات تکمیل میگردد و وظیفهء شاگردان است که بتخاطر بسیط جاهای سفید را پر و سوالات را حل کنند.

امثله از یک مجله:

۱- در ۱۷۶۱ احمدشاه در انی قوای را شکست داد

۲- شاه شجاع در در نزدیکی بقتل رسید.

۳- شاه محمود بر ایران حاکمیت داشت.

مثال از پراگراف:

در قدیم مردم نیچیهء پرا را عوض قلم استعمال میکردند سرکردن این قسم قلم ها مهارت مخصوصی بکار داشت و هر کس مطابق ذوق خود در نوشتن آنرا سر مینمود. محصلین همیشه در صد آن بودند که پرهاى مناسب از فیل مرغ، قو، مرغابی، قاز و دیگر پرندگان بدست آورند بهترین از نیچیهء پرا قاز بدست می آمد و برای عمومی خیلی خوب بود امامعلمین مدارس قلم های را که از قو ساخته میشد ترجیح میدادند زیرا این را با آسانی بالای گوش خود میتوانستند بگذارند.

دوم پاسخ متبادله: درین قسمت سوالات برای هر سوال دو جواب ممکن

است شاگرد باید جواب مناسب را انتخاب و قرار هدایات نشانی کند عادی ترین نوع این سوال سوالات خطا و صواب است در بعض حالات هر دو جواب صواب است اما یکی از آنها اصواب است و شاگرد باید جواب اصواب را نشان دهد.

امثله:

پهلوی جملات صحیح ص و پهلوی جملات غلط غ بگذارید

۱- هر زاویه حاده نسبت به زاویه مکمل خود بزرگتر میباشد.

- ۲- هر گاه نقطه وسطی اضلاع یک مثلث مساوی اضلاع را وصل کنیم یک مثلث مساوی الساقین بدست خواهد آمد.
- ۳- هر گاه دو زاویه چهار ضلعی با هم متمم باشند دو زاویه دیگر آن با هم مکمل خواهند بود.
- سوم انتخاب از متعدد : درین قسم سوالات برای یک سوال چند جواب می آرند و متعلم باید جواب صحیح را انتخاب نماید.
- امثله :

- ۱- لغزشیکه یا حرکت قشر زمین بحیث الف طوفان-ب-سیلاب-ج-زلزله-د-رعد حس می شود.
- ۲- فشار داخلی زمین بعضی اوقات از راه الف دریا-ب-آتش فشانها-ج-طرفانها-د-یخچالها تخفیف می یابد.
- ۳- سطح زمین از بدو پیدایش آن.
- الف-هیچ تغییر نکرده-ب-بسیار کم تغییر کرده-ج-بسیار زیاد تغییر کرده
- ۴- سردادن : درین سوالات دو ستون مواد عرضه می شود . یک ستون نمره زده شده و ستون دیگر جای نمرات سفید گذاشته شده شاگرد مکلف است مواد ستون او را با ستون دوم سردهد مثال :
- در ستون طرف راست نتایج و در ستون طرف چپ شرایط درج است نتایج نمره زده شده و شرایطی-در ستون شرایط بمقابل هر دسته شرایط نمره نتیجه را داخل سازید که آن نتیجه در اثر شرایط مذکور ثابت گردیده باشد.

شرایط

نتایج

- | | |
|--------------------------|---|
| ۱- زوایا مساوی اند | () هر گاه دو ضلع مقابل مساوی و موازی اند |
| ۲- مثلث های عینی اند | () هر گاه بالای یک خط عمود باشند |
| ۳- مثلث ها مشابه اند | () هر گاه اضلاع متناسب باشند |
| ۴- خط ها بر هم عمود داند | () هر گاه قوس های مساوی دارند |

- ۵- خطوط موازی اند () هرگاه ضلع، زاویه، ضلع با ضلع، زاویه و ضلع دیگر علی‌الترتیب مساوی باشد
- ۶- چهار ضلعی متوازی الاضلاع است () هرگاه متوازی الاضلاع‌های اند که قاعده و ارتفاع شان مساوی است
- ۷- متوازی الاضلاع مستطیل است () هرگاه زوایای مرکزی شان با هم مساوی است
- ۸- در یک دایره یا در دو دایره مساوی () اگر از نقطه تماس بر شعاع مماسی وترها با هم مساوی اند. رسم کنیم

۹- مساحت کثیرالاضلاعها مساوی است () اگر یک زاویه زاویه قائمه است این بود اقسام عمده سوالات آفاقی. از این اقسام - انواع دیگر با تغییرات جزئی منشعب شده که ذکر آنها دامنه سخن را دراز میسازد. برای آشنائی حضار با تست‌های آفاقی به همین امثله قناعت کرده مسئله مزیت و محدودیت‌های آنرا زیر بحث میگیریم.

مزیت‌ها :

- ۱- در جهت توزیع این قسم سوالات وسیع بوده و بر روی تمام مواد درسی داده شده پهن شده میتواند.
- (۲) آفاقیت در نمره دادن و این بزرگترین و مهمترین خصوصیت آن است.
- (۳) صرفه جوئی در وقت از نقطه نظر شاگردان که در وقت کم تعداد زیاد سوالات حل میگردند.
- (۴) صرفه جوئی در وقت از نقطه نظر معلم که در نمره دادن وقت کم صرف میشود یعنی بواسطه ترتیب و تهیه به پارچه‌ها زود - زود نمره داده شده میتواند.
- (۵) شاگردها جواب‌ها را یاد دارد و یاد بوسیله عبارت آرائی و لفاظی نمیتواند خود را تیر کند. و عیب خود را از نظر معلم پنهان سازد.

محدودیت ها: (۱) برای تنظیم فکر و اظهار مطالب ضویل و مباهات
دامنه دار فرصت نمیدهد. این تنقید تا اندازه درست است اما نه کاملاً
زیرا تاریخ نشان نمیدهد که در امتحانات انشائی کدام شاگرد
پارچه نوشته باشد که شاعر علمی یا ادبی باشد.

(۲) جواب دادن بیشتر متکی به حافظه است - اما ازین لحاظ در امتحانات
انشائی وضعیت بدتر است.

(۳) قیاس و گمان در جواب دادن بیشتر دخیل واقع میشود.

(۴) در تهیه کردن آن برای معلم زحمت و وقت زیاد لازم است. اما
سهولت در نمره دادن این نقیصه را تا اندازه تلافی میکند.

(۵) در تهیه آن تسهیلات و تجهیزات طباعتی لازم است و ازین لحاظ
قدری گران تمام میشود. آزمایشات آفاقی از یک لحاظ دیگر بد و نوع
تقسیم شده اند. یکی آزمایشات عادی که توسط معلمین تهیه و در صنوف
درسی حسب ازوم تطبیق میشوند.

نوع دوم آزمایشات معیاری است. آزمایشات معیاری از طرف متخصصین
مضامین و متخصصین تست تهیه میگردد و تا اندازه امکان تصفیه و تنقیح گردیده
و سپس بواسطه تطبیقات تجربی نارم های آن (Norms) (معیارات آن) تعیین
میگردد. آزمایشات معیاری برای استفاده وسیع و عمومی - جهت تفتیش های
تربیوی و تعیین سویه عمومی مکتب بکار برده شده نمیتواند این آزمایشات
مشمول از یک سلسله سوالات متعدد است که جواب آنها بواسطه یک پاسخ
کوتاه از قبیل خط کشیدن یا نوشتن - یک لفظ و یا دایره بدور انظی کشیدن
صورت میگیرد - دادن نمره باین سوالات را هر کس اجراء کرده میتواند
اماتعبیر و استخراج نتایج از آن متقاضی عملیات پیچیده احصائیه وی است
که درین مختصر ذکر آن نگنجد. این آزمایشات را با نوبه به سه دسته
تقسیم کرده میتوانیم.

دسته اول امتحانات موفقیت تربیوی (معیاری).

امتحانات ذکا و استعداد های خاص.

دسته سوم آزمایشات شخصیت - اگر چه هر سه دسته آزمایشات مذکور در تعلیم و تربیه نقش بزرگی بازی میکنند اما از همه بیشتر آزمایشات موفقیت تربیوی نقش بارز دارد.

برای هر مضمون جدا گانه ترتیب یافته و پس از تعیین معیار برای تطبیق آماده میباشد.

برای مقایسه مکاتب و برای تعیین سوویه درسی طلاب فوق العاده مفید است و من سفا رش می‌نمایم که ممکنات تهیه و تطبیق این قسم آزمایشات مورد تدقیق و مطالعه قرار گیرد.

اکنون که به شرح فوق نهضت های آزمایش و پیمایش را در ساحت تربیه بصورت مختصر گذارش داده مزایا و محدودیت های امتحانات انشائی و آفاقی را شمردیم بر میگردیم بمسئله سنجش قرار یکم قبلاً متذکر شدیم مفهوم سنجش نسبت به آزمایش و پیمایش وسیع تر بوده و در حقیقت آزمایش و پیمایش از وسائط و ادوات سنجش تلقی میشوند آزمایشاتی که بذکر آنها پرداخته شد از انواعی اند که صرف پیشرفت شاگردان را در مضامین درسی معلوم نموده میتوانند، ما باید فراموش نمائیم که هدف های تعلیم و تربیه تنها به فرا گرفتن مضامین درسی منحصر نیست، آیا امکان دارد سوای پیشرفت طلاب در مضامین درسی سایر محصرلات و ثمره های تربیوی را سنجش و پیمایش نمائیم؟ علمای امر و زی تربیوی معتقد اند که چنین امری را میتوانیم از قوه بفعل آریم یکی از مربیون معروف امریکا بنام رالف تاپار که اینجانب افتخار شاگردی وی را داشتم برای سنجش نتایج و پیشرفت های تربیوی چنین تجویز نموده است.

- (۱) تعیین و تشخیص هدف های مضمون .
 - (۲) تعریف هدف ها با ساس کردار و روش شاگردان .
 - (۳) جمع آوری و تدوین زمینه های که در آنها کردار شاگردان وجود
یابا عدم هر یک از هدف ها را آشکار کرده میتواند .
 - (۴) ارائه و عرضه نمودن این زمینه ها به شاگردان .
 - (۵) سنجش پاسخ و عکس العمل شاگرد در پرتو هر هدف .
 - (۶) تعیین آفاقیت سنجش .
 - (۷) اصلاح آفاقیت حسب لزوم .
 - (۸) تعیین و شوق و اعتبار سنجش .
 - (۹) اصلاح و ثوق و اعتبار حسب ضرورت .
 - (۱۰) انکشاف میتود های عملی تربیمایش حسب لزوم .
- ایضاح و تفصیل فارمول فوق که ما را باصل و وظیفه و کار سنجش داخل
میسازد وقت زیاد بکار دارد و فعلاً از احاطه این کانه رانس خارج است
و بنابراین در اینجا صرف به آن اشاره گردید و بس .
- سنجش پیشرفت شاگردان در امور تربیوی جزء مهم پروگرام تربیوی
باید تلقی شود و در آن صورت سنجش باید با اصول بهتر
و بسایط خوبتر و بطرز سیستماتیک صورت یگیرد . هرگاه در سیستم معارف
یک پروگرام جامع سنجش بکار می افتد اینای مقاصد و هدف های ذیل را از آن
متوقع بوده میتوانیم .
- (۱) معلوم نمودن موثریت پروگرام تربیوی و تشخیص نواقص آن .
 - (۲) تشخیص نواقص اصول تدریس و اصلاح آن حسب ضرورت .
 - (۳) تهیه معلومات و حقایق برای رهنمائی موثر شاگردان و آن در صورتی
شده میتواند که پروگرام سنجش وسیع بوده نقاط ضعیف و قوی شاگردان را تعیین
مینماید تا معلوم شده بتواند که در کدام موارد و نقاط یکنفر شاگرد محتاج رهنمائی
و ارشاد است .

(۴) تهیه مصدقیت روحیانی برای اولیای امور مکتب و برای شاگردان و هم برای جمعیت تا از مساعی خود مطمئن بوده و یقین حاصل نمایند که مساعی ایشان نتایج مطلوب و مفید را به بار آورده است.

(۵) مقایسه سویه های تربیوی در مکانب مختلف تا معلوم شده بتواند که کدام مکتب در تصدی تربیوی موفق و کدام درین امر عقب مانده.

(۶) مقایسه سویه های تربیوی بر وی سالهای مختلف تا معلوم شده بتواند که معارف بحیث عموم پیشرفت کرده یا عقب مانده است!

این بود بصورت بسیار مختصر موضوع سنجش پیشرفت های تربیوی. ما معلمین و مربیون تصمیم گرفته ایم که سیستم معارف خود را از راه علم و معرفت اصلاح بنمائیم تا همدوش آن وضع اقتصادی و اجتماعی و وطن بگراید. درین هدف از همه گونه وسایل و امکاناتی که بدسترس ما قرار گرفته بتواند استفاده خواهیم نمود. یکی از وسائل اصلاح و پیشرفت هماهنگی سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان است که اینجانب خواستم در طی این کنفرانس اهمیت و ارزش آنرا در ساحت تربیه بشما ابضاح نمایم.

پروگرام سنجش را در اصلاح معارف بد و سویه انجام داده میتوانیم - یکی بر سویه مخصوصی توسط خود مکاتب بدین معنی که کارکنانی یک مکتب در سنجش پیشرفت های تربیوی شاگردان خود دست و آستین برزنند - ثانیاً بر سویه عمومی از طرف وزارت معارف. انجام این مطلب به هر دو سویه متقاضی آن است که نخست و ساریط و ادوات پیمایشی تهیه گردد. تهیه این وسایط بنوبه خود متقاضی آن است که کمیسیون های مشخص درین راه به تحقیق و مطالعات پردازند و بعداً به ساختن آلات پیمایشی اقدام نمایند. مسئله - ۴ سنجش پیشرفت های تربیوی به عقیده من یک کار بسیار بزرگی است و شما تصور نکنید که محض به شنیدن این کنفرانس شما میتوانید بکار سنجش اقدام نمائید

بعقیده من محض برای اینکه حضرات معلمین و مربیون درین راه موافقت درست پیدا کنند دائر ساختن یک ورکشاپ مستقل و علیحده را ایجاب میکند زیرا پر و گرام سنجش بک تصدی متعاون است و تنها با اصول متعاون میتوان درین راه پیشرفت کرد.

در پایان کلام باید تذکر بدهم که مطلب من از ایراد این کانسفرانس دو چیز بوده است.

(۱) متوجه ساختن اذهان معلمین و مربیون بوسیله و ممکنات پیمایش و سنجش در ساحت تربیه.

(۲) تحریر یک معلمین و منتشین و با لخصوص معلمین و منتشین ابتدائی که در صد تحقیق و مطالعه طرق و تکنیک های سنجش و پیمایش بر آید و ممکنات این امر را در مکاتب مربوطه / و در مضامین مربوطه خود سراغ بنمایند. فعلاً هر گاه این دو مطلب بسیط بر آورده شود من اطمینان حاصل خواهم کرد که در سخن رانی امروز وقت خود را بیهوده صرف نکرده ام.



جمیعت اساتذہ اداں پوهنځی ادبیات در سال ۱۳۳۲

Handwritten text, possibly bleed-through from the reverse side of the page.

استاد ملک الشعراء (بیتاب)

غزل

هیچ دردی بترا ز کلفت نه جوروی نیست
 سر بسر عشق نشاط است اگر دوری نیست
 خواستم بیشتر از پیش ز چشمش نظری
 غمزه اش گفت که در بودجه منظوری نیست
 گاه خط است و گاهی حال و گاهی زلف رئیس
 دولت حسن مگردد و ات جمهوری نیست
 مقصد مست نظر باز همین دخت رزاست
 باده بر لب نگذارد اگر انگوری نیست
 از پس بوسه تبسم از لبش میخوایم
 آه از آن نعمت شیرین که سرش شوری نیست
 یار من در صف خوبان ز همه ممتاز است
 بچمن هیچ گلی به زگل سوری نیست
 شب مهتاب نکو مصحف رویش خوانم
 شکر در دیبانه من علت کم سوری نیست
 دم زهم چشمی چشم تو اگر ز د نرگس
 پیش از باب نظر جزا تر کوری نیست
 گرفتارم عمل نیک چو زاهد چه زیبان
 کما رها جمله بفضل است بزم دوری نیست
 می شنیدم کسه مر یض منمول میگفت
 نعمتی خوب تر از نعمت جانجوری نیست
 نذهی گوش بفریاد و فغان بیتاب
 خود بگو چیست؟ که مغروری و سرزوری نیست

بناغنی: جابوید

تاریخ و کیفیت تطور سجع

در زبان عربی و فارسی

سجع بالفتح آواز طیور خوش آواز و از هوش بابل و قمری را گویند (۱) و در اصطلاح عبارت از دو کلامه آخر دو فقره است که بایکدیگر متناسب و متوافق باشد و سجع بر سه قسم است متوازی مطرف و متوازن (۲)

(۱) سجع متوازی آنست که الفاظ آخر دو جمله هم در وزن و هم در حرف آخر یکی باشد مانند «آخر دمنام هر چه گوید پسندیده گوید و راه راستی پوید» که ذکر کلامه گوید در آخر جمله اول و پوید در جمله دوم را سجع متوازی گویند چرا که در وزن و حروف آخر برابر است ازین قبیل است:

(۱) «هر چه نباید دل بستگی را نشاید» در عربی مانند: فیها سرر مرفوعة و اکواب موضوعة (۳)

(۲) سجع مطرف: آنست که الفاظ در حرف آخر (روی) یکی باشد نه در وزن مانند:

«دوستی را که بعسری فرا چنگ آرنند نشاید که بیکدم بیازارند» که کلمات آرنند و بیازارند در حرف آخر یکی است و ازین قبیل است: «زا هدی را دیدم در بروی خود از اغیار بسته و در گوشه فراغت نشسته»

در عربی مانند: مالکم لایرجون وقارا وقد خلقکم اطواراً

(۳) سجع متوازن (یا مرصع): آنست که تنها در وزن یکی باشد نه در حرف آخر مانند:

(۱) غیث اللغات (۲) عام بدیع تالیف ملک الشعرا حضرت استاد بیتاب

(۳) درر الادب تالیف حسام العلماء آق اولی

«فلان دارای طبع کریم و عزم متین است» در عربی مانند: هو یطبع الاسماع بجواهر لفظه و یفرع الاسماع بزواجرو عظه.

تاریخ مجمع در زبان عربی بدوره پیش از اسلام میرسد و آنهم در آثار یکه به کاهنان (۱) نسبت میدهند گو اینکه عده از محققان وجود هرگونه اثر منشور را در زبان عربی پیش از اسلام انکار میکنند و معتقد اند آنچه از آثار منشور که در کتب عرب بعد از اسلام باین دوره نسبت داده شده است سراسر مجعول است (۲) اما دسته دیگر را عقیده برین است که تسمیه این دوره بدوره جاهلیت تسمیه ایست دینی زیرا عرب پیش از اسلام هم شعر داشته است هم اثر وهم بلاغت وهم کتب مائونی در نحو و قواین زبان. و برای اثبات این مدعا نزول قرآن مجید را مثال می آورند بدین معنی که مراحل از بلاغت و فصاحت که قرآن کریم مثل اعلی و کامل آنست در بین عربها معمول بوده است و گرنه قرآن شریف نمیتوانست مدعی فصاحت و بلاغتی شود که در جاتی از آن در بین عربها شناخته نشده بود. اصولاً قرآن مجید دارای سه قسمت متمایز است:

(۱) از کاهنان عرب معروفترین آنها حاذی جهنیه، رشیق، سطیح، عزیزی سامه، و از خطیبان معروف آنها قیس بن ساعده آبادی است.

مشهورترین خطبای جاهلیت و موحد بقول بر مذهب نصاری بود گویند اول کسی است که بر بنندی خطبه خواند و لفظ «اما بعد» را در خطا به آورد و هنگام سخن رانی بر عصا و شمشیر تکیه کرد و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در جوانی در بازار عکاظه خطابه او را شنیده بود و از او یاد میکردند و میفرمودند سخن او مرا خوش آمد و قسمتی از خطابه ای که در آنوقت ایراد کرده اینست:

ایها الناس اسمعوا و اعوا، فاذا و عیتم فانتفعوا انه من عاشر مات و من مات فمات و کیل ما هو آت آت ان فی السماء لخیراً و ان فی الارض لعبراً....

(۲) رجوع شود به ادب الجاهلی تألیف استاد طه حسین و مقدمه «الشرقی

قرن رابع» تألیف احمد زکی مبارک.

الف - قسمت آیات مکی قدیم .

ب - قسمت آیات مکی موع خمر .

ج - قسمت آیات مدنی .

اگر قدیمترین آیات نازل شده بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم را با آثار یکه به پیش از اسلام نسبت میدهند مقایسه کنیم ممکن است تا حدی صدق ادعای ما با ثبات برسد زیرا مختصات نثر دوره جاهلی عبارت است از : کوتاهی قطعات ، سجعهای مشکل ، لغات دشوار و دور از ذهن که بعد هادر نثر عربی تحت تأثیر اسلوب آیات مدنی از بین رفته است ، شروع شدن قطعات با « اذای » شرطیه و « واو » قسم و قسمهای شدید و سنگین ، کمال ایجاز و اتساق قرائن ، غموض و ابهام معنی پاره ازین مختصات را با توجه با اینکه از حیث فصاحت و بلاغت در مرتبه پایین قری قرآن رگرفته است در اسلوب آیات مکی می بینیم .

در آیات مکی گذشته ازین مختصات باید جنبه خطابی و حماسی ، وعد و وعید ، و تهدید را نیز در نظر داشت زیرا این آیات متبر که در ابتدای دعوت اسلام بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و سلم نازل شده و حالات رسول کریم صلی الله علیه و سلم در آن دوره حالت کسی بود که بیشتر به وعد و وعید حماسه و تهدید برای پیش بردن مقصود می پرداخت شاید همین علت هم بود که با توجه بشباهتی که بین این دو اسلوب موجود بود عوام مردم نسبت کهنانیت به پیغمبر اسلام صلی الله علیه و سلم میدادند و نیز شاید به همین علت بود که آن حضرت در آیات شریفه واحادیث منیف مکرر این نسبت را از خود دفع میکردند . و هم به همین جهت بود که بعدها در کتب بیان و بلاغت سجع قرآن کریم را فواصل نام نهادند و بعضی اصولاً سجع را از قرآن مجید نفی کردند . چنانچه قاضی ابوبکر باقلانی در کتاب دلائل الاعجاز بهمین طریق رفته است و بعضی دیگر مانند عسکری در کتاب « الصناعتین » کوشیده اند تا سبک سجع قرآن مجید را از سبک سجع کهنان بطرق مختلف امتیاز بخشند ، دلیل دیگر برای این نکته که این قبیل آثار پیش

از اسلام در بین عربها معمول بود آنست که بسیاری از این روایات و آثار در کتبی نقل شده است امروز روایت آنها مورد اشکال نیست و بعنوان ثقه شناخته شده بعد از نزول آیات مدنی اسلوب جدیدی بوجود می آید که بعد ها در قرن اول این اسلوب مورد تقلید نویسندگان و خطبای عرب قرار میگیرد در اسلوب آیات مدنی آیات طویل تر است و سجع و توازن جز بندرت یافته نمیشود معانی آیات معمولاً در موضوعات شرعی، اخلاقی و مدنی و امثال آنست و جنبه وعد و وعید، تهدید و خطابی و حماسی چنانکه در آیات مکی بملاحظه می پیوند در این آیات دیده نمیشود. اسلوب آیات مدنی یک قرن تمام در زبان عربی پیروی میشود. از اوایل قرن دوم با ترجمه باین اسلوب روش جدیدی در نشر عربی پدید می آید که آغاز تحول عظیمی بشمار میرود که در رأس سلسله جنبانان این تحول ابو غالب عبدالحمید بن یحیی بن سعید متوفی ۱۱۳۲ هـ انبار افغانستان (۱) (۱۲۷-۱۳۲) کاتب مروان چهارم آخرین خلیفه اموی و عبداللہ بن مقفع مستوفی ۱۴۵ مترجم معروف قرار دارند. اینکه میگویند: بدئت الکتابة بعبد الحمید و ختمت باین العمید (۲) اشارت با آغاز این تحول در نشر عربی است. امروز

(۱) عبدالحمید کاتب اصلاً از انبار افغانستان یعنی

سرپل مزارشریف است رجوع شود باین خلیفگان ص ۳۳۳ ج ۱

(۲) ابوالفضل محمد بن عمید قمی متوفی ۳۶۰ از فضلا و نویسندگان

معروف قرن چهارم است و مدت ۳۲ سال شغل وزارت آل بویه را داشت در کلیه علوم مخصوصاً در لغت و علوم فلسفی و ریاضی متبحر بود. اما آنچه بدان معروف شده کتابت رسائل است که در عصر خود نظیرند داشت و او را جاحظ ثانی گفته اند رسائل ابن العمید تنها بسجع و محاسن لفظی آراسته نیست بلکه از حیث معنی هم در درجه اول قرار گرفته و کلیه تصنیفات لفظی آن بیدیه خاطر انشاء شده و بتقریر معنی ضروری نرسانیده است ولی اشعار وی بپایه رسائل او نمیرسد. مقدار مختصری از رسائل و اشعار او در جزو سرم تیمه لدمر ثعالبی ضبط است، (تاریخ ادبیات فروزانفر ص ۳۱)

در اکثر کتب عرب ازین تحول عظیم یاد شده و محققان عقیده دارند که اسلوب جدید در زبان عربی که با عبد الحمید بن یحیی آغاز شده است تحت تاثیر اسلوب پهلوی بوده بدین ترتیب بنیان نثر فنی عربی را نثر پهلوی گذارده است. چنانچه ابو منصور عبد الملک بن محمد ثعالبی متوفی ۴۲۹ در کتاب «یتیمه الدهرفی محاسن اهل العصر» مثل معروف با لارا نقل کرده و کذا در کتب ادب و بلاغت عربی از قدیمترین زمان دیده میشد که همواره از عبد الحمید کاتب با عنایین «گشاینده گره بلاغت» یا «استوار کنندنده بنیان بلاغت» و یا «سهل کننده طریق بلاغت» و امثال آن نام میبرند. حتی میتوان گفت مقدمات این تغییر سبک که بعد از عبد الحمید بعنوان فرد شاخص آن شناخته شده قبلاً توسط سالم مولای هشام بن عبد الملک و پسر او جبلة بن سالم مترجمین معروف پهلوی به عربی فراهم آمده بود. چون در مکاتیب و رسائل دیوانی پهلوی همیشه طبقه اطناب بود. اولاً «مکتوب بارکان مختلف به نسبت موضوع تقسیم میشده ثانیاً در مکاتیب، نعوت، و عنایین و القباب و ادعیه متناسب با کاتب و مکتوب الیه بدرجات مختلف وجود داشت ثالثاً مکاتیب درین دوره در انواع و اقسام مختلف از قبیل منثور عهد نامه، سوگند نامه، سلطانیات (۱) و اخوانیات و غیره تفنن کرده است بیهقی (۲) در کتاب (المحاسن و المساوی) مینویسد: پس از آنکه خسرو و پرویز بر بهرام چر بین ظفر یافت برای ترتیب دادن فتحنامه ای بدبیران خود مراجعه کرد هر یک از دبیران نسخه فتحنامه ای ترتیب دادند او هیچیک از آنها را نپسندید تا آنکه یکی از دبیران فتحنامه ای با مقدمه متناسب و صنعت براعت استهلال ترتیب داد بر او عرضه داشت

(۱) سلطانیات: عبارت از نامه هائیکه که سلاطین بیکدیگر مینوشتند

و مراد از اخوانیات نامه های دوستانه است.

(۲) ابراهیم بن محمد بیهقی از اعلام علمای اوایل قرن چهارم است.

و به پسندید و امر کرد که بهمین ترتیب فتحنامه بر لایات فرستاده شود. باین ترتیب مقدمات برای مکاتیب و تقسیم مکتوب بارکان مختلف دلیل روشن اطناب است گذشته این ترجمه بسیاری از نعوت و عنایا وین پهلوی در کتب عربی از قبیل عیون الاخبار (۱) ابن قتیبه و عقدالفرید ابن عبدالربه (۲) و غیره دیده میشود و جا خط نیز در کتاب البیان و التبیین خود از بلاغت مدون و کامل پهلوی نام میبرد و کتابی را بنام «کاروند» در بلاغت بزبان پهلوی یاد میکند و همچنین از فحوای کتاب التفضیل بین بلاغت العرب و العجم تالیف ابوالاحمد حسن بن عبداللہ بن سعید عسکری که بلاغت پهلوی بر اصولی استوار و تا قرن چهارم معروف بوده است امروز علاوه بر آن کتابی بنام «آیین نامک نبشتن» در دست است که ثابت میکند مکاتیب زیادی در زبان پهلوی وجود داشته که با توجه به آن ممکن بوده است قوانین برای نامه نویسی تدوین شود. همچنین ابوعبدالله محمد بن عبدوسی جهشیاری نویسنده معروف قرن چهارم در کتاب (الوزراء و المکتاب) سوگند نامه‌های ابن متفعر را که قهراً متأثر از سوغندنامه‌های پهلویست نقل کرده است که از مجموع آنچه در بالا گفته آمد دو نکته را ثابت میکند:

یکی وجود طریقه اطناب در نثر پهلوی - دوم وجود قوانین و مقرراتی

(۱) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بصری ملقب به جاحظ متوفی ۲۵۵

از فصحا و مشاهیر نویسندگان ادبای قرن سوم است و جاحظ در عربی کسی را گریند که چشمهایش برآمدگی داشته باشد جاحظ صاحب تالیفات زیادیست.

(۲) ابو محمد عبداللہ بن مسلم بن قتیبہ دینوری مروزی متوفی ۲۷۰

از علمای بنام بلاغت، نحو، قرآن مجید، معانی، شعرو فقه است.

(۳) ابو عمر احمد بن محمد بن عبداللہ متوفی ۳۲۸ از شعرا و ادبای نامی

اندلس است.

در مکاتیب از نظر تحمیدات، مقدمات، نعوت و عنای وین و امثال آن یعنی همان دو چیزیکه مکتب عبد الحمید در نشر عربی بدان ممتاز و مشخص است البته چنانکه گننتیم اسلوب نشر عربی در قرن اول عمان اسلوب آیات مدنی بود و پایه بلاغت عربی بر قدرت لفظ استوار بود و عربها نمیتوانستند تصور کنند که در غیر اسلوب ایجاز هم ممکن است کلام قدرت و استحکام و برجستگی لفظی اسلوب ایجاز را داشته باشد. بساین ترتیب درین دوره هنوز نشر عربی مجال آنرا نیافته بود که معانی وسیعتری را بپذیرد و بیان کند. بهمین جهت تصور بود به خطاب و تخصص و عباراتی که بطور ایجاز و بار عایت سجع و توازن بوجود می آمد. عبد الحمید بن یحیی برای نخستین مرتبه در زبالی عربی نشر را در موضوعات مطنب و وسیع بکار برد و ناهای طولانی نوشت و درین اسلوب اطناب نیز قدرت لفظی اسلوب ایجاز را با مهارت تمام مراعات نمود. بهمین جهت اسلوب او مایهء شکفتن آریاب ادب و بلاغت شد. تا جائیکه جهشیاری در کتاب «الرزاق او الکتاب» هنگام نقل رساله عبد الحمید مینویسد: «این رساله را نقل میکنم زیرا با آنکه مسطنب است زیباست» این امر بجای خود دلیل دیگر بر آنست که در زبان عربی زیبایی را منحصر به اسلوب ایجاز میدانستند.

راجع به تحمیدات متذکر میشویم که قدیمترین اثر مکاتیب در زبان عربی مربوط بصدر اسلام و مکاتیب حضرت پیغمبر (ص) و صحابا به کرام است. این مکاتیب امروز در دست است و مجموعه آنرا اقلقشندی در قرن هشتم در کتاب معروف خورد بنام «صبح الاعشی فی فن الانشاء» نقل کرده است. درین مکاتیب معمولاً نامه با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز میشود. پس از آن نام کاتب و سپس نام مکتوب الیه ذکر میشود و سخن برکن مکتوب میرسد. در رکن مکتوب موضوع با با کمال ایجاز و اختصار بیان میگردد و گاه درین قسمت یکی از آیات قرآن مجید اقتفا میشود. سپس با و السلام یا با (و السلام علی من التبع الهدی) پایان میرسد. اما عبد الحمید نخستین کسی است که در مکاتیب عربی تحمیدات

را مفصل و طولانی ذکر میکند. القاب و عناوین را در مکاتیب داخل میسازد و مکاتیب را با رکان مختلف در موضوعات متفاوت تقسیم میکنند. بعبارت دیگر اولین کسی است که مکاتیب را از اسلوب ایجاز سابق بطریقهء اطناب میاندازد. طریقهء که بعد از او پایهء مکاتیب عرب بر آن قرار داشته است با این معنی که در قرن چهارم پایهء نثر عربی بر وی اسلوب عبدالحمید قرار داشت و فقط در نثر قرن چهارم صنعت زیاد شده است. علت اینکه فخر ایجاد این مکتب در نثر عربی به عبدالحمید باز میگردد آنست که این مقفع پیشتر بترجمه پرداخته است و عبدالحمید بیشتر بموضوعات ابتکاری و انشائی در وسائل و نامنویسی در در حال این مقفع نیز در ایجاد این مکتب و تکمیل آن سهم بارزی دارد برای تکمیل گفتار متذکر میشویم که ابو هلال حسن بن عبدالله عسکری متوفی در او آخر قرن چهارم در کتاب «الصناعین» خود نص صریح راجع به عبد الحمید داشته مینویسد: «کسیکه ترتیب معانی و استعمال الفاظ را بوجه مختلف و در لغتی از لغات شناخت و سپس لغت و زبان دیگر آنرا موخته میتواند در صفت کلام قوائین یکی را در دیگری بکار ببرد چنانکه به عبد الحمید کاتب اسلوب کتابت خود را که پس از او پیروان زیاد یافت از پهلوی استخراج نموده و در عربی بکار برده است» خلاصه عبد الحمید کاتب برای انشاء مرسلات قوائین خاصی وضع کرد و رسائل را که قبلاً مختصر نوشته میشد بحسب مقصود طولانی نمود و حمد و دعا برای ابتدا و اختتام مکاتیب مناسب مقصود بکار برد. طریقهء او در نویسنده گی خالی از سجع است و در پارهء از موازین ۱۱۱ کتفا میشود مکتب عبد الحمید در نثر عربی دو قرن تمام طول کشید، یعنی در طول قرن دوم و سوم هجری. از قرن چهارم اسلوب نثر عربی تغیر کرد.

(۱) موازنه و ماثل عبارت از آنست که کلمات در قسمت از عبارت یا دو مصرع تنها در وزن یکی باشد نه در حرف آخر مانند باغ و باد و از دواج آوردن دو لفظ هم آواز است پهلوی هم مانند رفیق شفیق.

ابن العمید سرسلسلهء مکتب جدید در زبان عربی شمرده میشود و ازین بعد نشر عربی از حالت ساده و مرسل که در آن بیان معنی بیش از جمال اسلوب مورد توجه بود تبدیل شد. به سبک فنی که در آن قدرت لفظ بعد اعلی ممکن رسید. چنانکه دیدیم در قرن دوم و سوم یعنی در اسلوب عبد الحمید و پیروان او سجع متروک بود اما ابن العمید سجع را دوباره زنده و تازه کرد به ترتیبی که این صنعت در قرن چهارم با نهایت قدرت در نشر عربی بکار رفت تا جائیکه قرن چهارم در ادبیات عرب بنام قرن سجع معروف شد. شک نیست که سجع سائر صنایع با یعنی را نیز بدنبال خود می کشد و در نتیجه فن مقامه نویسی بمیان آمد، که در آن نویسندہ بهیچ روی قصد بیان معنی معینی نداشته بلکه معانی سست و ضعیفی را برای آوردن سجع و سائر صنایع لفظی و نشان دادن مهارت خود در نویسندگی استعمال می کرد و بکار می برد. بدین ترتیب در قرن چهارم و پنجم در زبان عربی برجسته ترین آثار از نظر فنی و صنعتی در نظم و اثر بوجود آمد، و آثار صاحب (۱) صابی (۲)

(۱) ابوالقاسم اسماعیل صاحب بن عباد طالقانی متولد ۳۲۶ هـ - توفی ۳۸۵ از بزرگان و نویسندگان معروف قرن چهارم است و وی اولین وزیر است که صاحب نام داشته در علت وضع این لقب مشهور است که وی بواسطه کثرت مصاحبت ابن العمید بصاحب ابن العمید معروف گردید و بعد این کلمه تخفیف یافته صاحب شده چون صاحب بوزارت عضدالدوله دیلمی رسید بعدها کلیه وزراء را صاحب گفته اند رسایل صاحب در طریقه نشر سجع انشا شده است و تکالیف بسیار در آن دیده میشود.

(۲) ابواسحاق ابراهیم بن هلال صابی بغدادی از اکابر ادب و مترسلان قرن چهارم است و اثر معروف او «تاج المائر» مشهور بتاریخ تاجی است در قساربخ دیالمه. وفات صابی را ۳۸۴ نوشته اند.

بدیع الزمان و ابوبکر خوارزمی (۱) و امثال او همه درین قرن بر جود آمده است. این توجه زیاد بمختصات لفظی در ادب عرب موجب آمد که لفظ در بلاغت عربی مقام بلندی را از کسند. کسبه آثار بلاغت زبان عربی درین دو قرن گرد الماظ دور میزند. و فقط ادیب و لغوی معروف عبدالقاهر ابن عبدالرحمن جرجانی متوفی ۴۷۱ است که در قرن پنجم هجری بمخالفت برین عقیده مشهور در دوره خود بر میخورد و در دو کتاب معروف خود بنام «دلائل اعجاز» و «اسرار البلاغه» بکلی ارزش لفظ را خارج از حدود معنی انکار می کند. و برای اثبات عقیده خود دلائل منطقی و فلسفی می آورد.

اما این مخالفت جرجانی نیز از اهمیت لفظ نکاست و لفظ که در بلاغت طبیعی و ذوقی زبان عربی پایه بالاتر از معنی داشت و این ارزش در آثار نویسندگان و شاعران قرن چهارم بمنتهای درجه رسیده بود علم بلاغت را تحت تاثیر داشت و این توجه بلفظ در ادب عرب و علوم بلاغت آن بنوعی تاثیر کرد که ممکن نیست امروز ما در قدیمترین آثار بلاغت این زبان تعریفی از بلاغت بیابیم که در آن جانب لفظ بر معنی ترجیح داده شده باشد. قدیمترین کتاب بلاغت در زبان عربی تا آنجا که امروز در دست است کتاب «البیان والتبیین» جاحظ میباشد. درین کتاب مکرر بتعریف بلاغت بر میخوریم از زبان اشخاص مختلف درین تعریفها همه جا جنبه لفظی بیشتر ملحوظ افتاده است تا جائیکه حتی بلاغت را نیز صنعت لفظ می شمارد. همچنین در

(۱) ابوبکر خوارزمی محمد بن عباس خواهرزاده محمد بن جریر مورخ

معروف است. و بمناسبت اینکه مادرش از طبرستان و پدر از مردم خوارزم بود اسمی ازین دو کلمه ترکیب کرده او را طبر خزی نیز میگفتند. نشر عربی را نیکومی نوشت و شعر هم میگفت. و با بدیع الزمان مشاجرات داشته ابو بکر خوارزمی در سال ۳۸۳ درگذشت.

کتاب « نقد النثر » منسوب بقدمه ابن جعفر همین کیفیت مشا هده میشود .
 ابو هلال عسکری یکی از معاریف ارباب بلاغت درین دوره مینویسد که اگر
 معنی عالی به الفاظ پیش پا افتاده بیان شود آن معنی ارزش خود را از
 دست میدهد . اما اگر معنی سافل بلاغت و لفظ عالی بیان گردد آن معنی
 کسب فصاحت و بلاغت از لفظ می کند و کلام در درجه عالی از فصاحت
 قرار میگیرد . همدرین دوره ابن سنان خفاجی (۱) مولف کتاب سر الفصاحة
 راجع به لفظ بسیار مبالغه کرده است تا جائیکه ثعالبی (۲) با آنکه خود
 در کلام اسلوب مرسل و ساده دارد در تعریف کلام جانب لفظ را بیشتر رجحان
 میدهد . اصلاً در زبان عربی از قدیم توجه بلفظ بیش از معنی بوده است و
 آثاریکه امروز در نظم و نثر بدوره جاهلیت نسبت میدهند همه جا جانب
 لفظ بیش از معنی مراعات شده است . در قرآن مجید نیز توجه بقدرت و استحکام
 الفاظ زیاد است . و همین تعریف اعجاز قرآن بایجاز خود شاهد خوبی
 است برین مدعا زیرا ایجاز با قدرت لفظ همراه است . بعد از اسلام هم کمابیش
 این توجه بلفظ در ادب عرب از نظم و نثر ادامه یافت تا اینکه در قرن چهارم
 ادبیات عرب صرفاً متوجه بلفظ بود و چنانکه گفتیم و مهمترین آثار ادبی
 زبان عربی از نظر قدرت لفظ و جنبهء فنی کلام درین دوره بوجود آمده است .
 خلاصه قرن چهارم از نظر ترقی ادب کثرت کتب ، منزلت کاتبان و مولفان
 از قرون ممتاز اسلامی است و در اثر تحول این معانی نثر نیز تغییر کرد موازانه

(۱) ابو محمد بن محمد بن سعید بن سنان متوفی ۴۶۶ از نویسندگان و
 شعراء معروف است .

(۲) ابو منصور عبدالملک بن محمد ثعالبی نیشاپوری متوفی ۴۲۹ از اکابر
 علماء و ادباء قرن پنجم است تالیفات زیاد دارد . کتاب « یتیمه الدهر فی
 محاسن اهل العصر » از آن اوست .

مز دوج، قرینه (۱) سازی و صنایع دیگر داخل نثر شد تا کار بمقامه نویسی انجامید، از مجموع این مطالب چنین بر می آید که سجع در آثار یکه بدوره جاهلیت نسبت میدهند یکی از ارکان مهم بوده است و اگر در صحت انتساب این آثار تردید روانداریم نکته مسلم می شود که در آثار آن دوره نوع سجعی شبیه به آنچه در آیات مکی می بینیم وجود داشته اما در قرآن مجید (۲) در قسمت آیات مکی سجع یکی از ارکان مهم بشمار میرود و گاه بنسای سوره ای کاملاً بر سجع واحد نهاده شده است مانند سوره الرحمن و سوره القمر سجعهای آیات مکی قرآن مجید عبارت است از قرائن بسیار کوتاه و سجعهای مشکل اما در آیات مدنی چون قرائن و آیات طویل می شود و بیان معانی و احکام و قوانین دینی بیشتر مورد توجه است سجع بندرت بکار میرود و از دو اچ و توازن گاه گاه دیده می شود.

(۱) قرینه پیوسته شدن چیزی بچیزی و مناسبت معنوی میان دو امر و مناسبت ظاهری میان دو چیز را گویند و آنچه در بعضی بحور در وسط هر دو مصرع بیت واحد دو لفظ قافیه دار واقع شود. (غیاث)

(۲) قرآن مدین که شالوده معارف و معالم اسلام است شامل یکصد و چهارده سوره است. سوره ها که به آیات قسمت شده از حیث ایجاز و انطباق با یکدیگر تفاوت زیاد دارند. تنوع مطالب قرآن بقدری است که نمیتوان درینجا بتمام آن مطالب اشاره نمود قصص انبیای بنی اسرائیل قواعد اخلاق و اصول دین، و عدا و وعید یعنی تشریح مومنین و تهدید و تحذیر کفار و منافقین و بالآخره قوانین مربوط بزندگی دنیوی مردم روس مسائل کتاب آسمانی مسلمین است (ص ۲۳ حقوق مدنی دکتر شایگان).

بعد از قرآن مجید بواسطه نهی (۱) پیغمبر (ص) سجع نویسی در زبان عربی یا بحکم عدم جواز تقلید از کتاب آسمانی و یا بسوق طبیعی و سهل بودن نشر ساده در زبان عربی تقریباً متروک شد. درینجا دو عقیده هست دسته ای معتقدند که بعد از قرآن مجید عرب تحت تأثر اسلوب آیات مدنی سجع بکار نبرد. و دسته دیگر عقیده دارند که سجع یکباره از میان نرفت بلکه در قرن اول در پاره از سخنان اعراب بادیه بطریق معهود سجع بکار میرفته است و از نمونه هائیکه از این قبیل سخنان جا حظ نقل کرده این معنی قائلید و تا کید میشود. جا حظ مینویسد:

« خطباء نزد خلفای راشدین بسجع سخن میگفتند و کسی آنها را از این طریق سخن گفتن باز نمیداشت » و نیز جا حظ آورده است که حضرت معاویه (رح) بکاتب خود املا کرد و در نامه ای که بمردی مینوشت که: « لهواهون علی من ذره او کلاب من کلاب الحره » سپس بکاتب فرمود که (من کلاب الحره) را محو کن و بنویس (من الکلاب) (۲) در خطبه هائیکه

(۱) روایت کنند که جوانی نزد یک نبی (ص) آمده عرض کرد: « یا رسول الله رأیت من لا یشرب ولا اکل ولا صاح فاستهل الیس مثل ذالک بطل » حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود « اسجع کسجع الجاهلیة؟ » و نیز طبری در جلد پنجم گوید که حکم بن عمرو التغلبی پس از فتح مکران خمس غنائم را بهمراهی صحابا العبیدی نزدیک حضرت عمر (رض) فرستاد و آنحضرت از احوال مکران پرسیدند. صحابا گفت: ارض سهلها جبل و مأوها و شل و تمرها دقل و عدوها بطل و خیرها قلیل و شرها طویل و الکثیر قلیل بها ضایع و ماورابها شرمها « حضرت عمر (رض) فرمودند: « اسجاع انت ام مخبر؟ » و نظیر این روایت را قدامة بن جعفر جا حظ و ابن ابی الحدید و رقاشی نیز روایت کرده اند. (ج اول سبک شناسی ص ۲۷۵).

(۲) رسائل جا حظ ص ۱۵۵.

منسوب است بصحابه کرام و خلفای راشدین آثار سجع دیده میشود. جاحظ از بعضی از قصاص و خطبای قرن اول نام میبرد و آنرا بسجع بافی و سجع نویسی توصیف میکند. از مجموع این روایات چنین برمی آید که سجع در قرن اول آنطور که بعضی معتقدند کاملاً متروک نشده بود. اگرچه شهرت و رواج دوره قبل را هم نداشت چنانکه دیدیم. از اوایل قرن دوم تا اوایل قرن سوم در زبان عربی بنام دوره توازن خوانده میشود.

این دوره که همان دوره عبدالحمید و پیروان اوست در نظر گاه گاه موازنه میبینیم اما از سجع در آن تقریباً اثری نیست اگرچه هنوز درین دوره در سخنان عربهای بیابانی و کلام قصاص و کهنان با سلوب قدیم سجع وجود دارد اما در حال نشر عربی از سجع خالی است. اینک میگویند ابن عمید این دوره را به آخر رسانید از همین جهت است و چنانکه میدانیم مهمترین مختصات نشر ابن عمید کثرت استعمال توازن و بکار بردن سجع در بسیاری مواقع است. و بهمین مناسبت نشر ابن عمید مقدمه تغییر سبک را از ساده به سجع در نشر عربی فراهم آورده است. از اوایل قرن چهارم دیدیم که سجع مجدداً در نشر عربی زنده شد و بسکمال قدرت و تکلف رسید این تحولات که در نشر عربی بوجود آمد در بلاغت عرب نیز بی تاثیر نماند. قدیمترین کسیکه راجع بسجع در کتاب خود سخن گفته است جاحظ است و رویمرفته این شخص سجع نویسی را پسندیده می شمارد و دلیل او آنست که اگر بد بود در قرآن مجید بکار نمیرفت. بعد از او قدامة ابن جعفر هم سجع نویسی را بهمین دلیل ستوده می شمارد. به آن شرط که بتکلف نیانجامد و کلام برای ایجاد سجع از طریق طبیعی خود منحرف نشود (۱) و عسکری

(۱) یادداشتهای درسی جناب دکتر خطیبی در ضمن متن ذکر میشود

که بیشتر در تألیف این مقاله از جزوهای سودمند وی استفاده شده است

در کتاب الصناعتین بسیار در مورد سجع مبالغه می‌کند. و آنرا یکی از دلائل فصاحت و بلاغت در کلام میدانند. و حدیث (السجع کسج الکهان) از پیغمبر اکرم (ص) را در نهی سجع باین ترتیب توجیه می‌کند که مقصود سجع نویسی با سادوب کهان بوده است نه مطلق سجع نویسی زیرا در غیر این صورت ازوم نداشت قید کسج الکهان یا کسج الجاهلیة در دنباله آن حدیث منیف آورده شود. و بالاخره سجعهای قرآن را از نظر دقت و فصاحت و دوری از تکلف با سجعهای متکلف کهان فرق مینهد.

دیگر ارباب بلاغت نیز بهمین طریقه رفته اند و از قرن چهارم به بعد برای امتیاز سجعهای قرآن مجید از کلام کهان بسجعهای قرآن مجید فاصله نام داده اند و خفاجی در سر الفصاحة بهمین طریقه رفته است و بعضی از ارباب بیان کوشیده اند تا ثابت کنند که در قرآن مجید سجع وجود ندارد و بهمین ملاحظه سجع را مذموم و ناپسند شمرده اند مانند قاضی ابوبکر محمد بن طیب باقلانی بصری متوفی ۴۰۳ در کتاب اعجاز القرآن ولی در هر حال بسزرگترین ارباب فصاحت نیز درین دوره و ادوار بعد نتوانسته است آثار خود را از سجع حفظ کند و سجع حتی در نثر تعالی هم که از ائمه نثر مرسل است راه یافته ابن اثیر (۱) از کسانی است که

(۱) این اثیر کثرت سه برادر از دانشمندان ادب و تاریخ و حدیث است.

۱- اول برادر مهین مجدالدین مبارک بن ابی الکریم محمد بن محمد جزری از مردم جزیره ابن عمر مولد ۵۴۴ و فیات ۶۰۶ صاحب جامع الاصول، النهاية فی غریب الحدیث، البدیع در نحو، الانصاف و چند اثر دیگره
۲- عزالدین ابوالحسن مورخ معروف (۵۵۵-۶۳۰) مواف کتاب کامل در

تاریخ و کتاب اسد الغیه فی معرفة الاصحابه واللهاب

۳- ضیاءالدین ابو الفتح نصرالله (۵۵۸-۶۳۷) وزیر پسر صلاح الدین ایوبی از جمله مولفات او یکی المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر و کتاب الرشی المرقوم است و مقصود از این اثر درینجا همین ضیاء الدین ابوالفتح است.

بتفصیل راجع بسجع سخن گفته و آنرا از دلائل رونق و فصاحت کلام شمرده
 ر در باب اسجاع قرآن مجید دلائل متناقض آورده که فی الجمله نقل و نقد آن نیست
 فقط بیک مورد بطور مثال اشاره میکنم. این اثر در مورد سجع می نویسد: اگر
 خواسته باشی سجع بیاوری و این امر ممکن نمیشد جز باز یادی ناقصان بیک لفظ و یا صرف
 نظر کردن از لفظ مائذرف روان بر ای آوردن قرینه سجع و اینچنین سجع پسندیده نیست
 زیرا دشوار و متکلف خواهد افتاد. در کتب ارباب بیان راجع باقسام سجع و کیفیت
 آن نیز مفصلاً بحث شده و بهترین سجع را سجعی دانسته اند که قرائن آن متساوی
 باشد مانند شعر و در صورت اختلاف قرینه دوم را اگر طویلتر بود فصیحتر میدانستند
 و معمولاً تعیین میکردند که قرینه دوم در چنین موارد باید دو برابر قرینه اول باشد.
 همچنین بهتر بن سجع را آن میدانستند که پس از دو قرینه قافیہ تغییر کند.
 و معمولاً هم در نثر عربی و فارسی سجعهای دو قرینه ای و سه قرینه ای
 و بندرت چهار قرینه ای بوده است.

سجع در نثر فارسی :

بعضی معتقد اند که سجع در نثر فارسی تقلیدی است که اصل از سجع عربی
 و درین بیان تحول تدریجی نثر فارسی و قنایری را که طبیعتاً شعر از نظر وزن
 و قافیه و هنگام کمال لفظ در آن میکرده است و همین تاثر شاید سجع را در نثر
 عربی بوجود آورده بچیزی نمی شمارند باید توجه داشت که سجع در نثر تقلیدی
 است از وزن و قافیه شعر در مراحل کمال نثر مسجع ابتدا بصورت بسیار ساده ای
 در نثر راه می یابد و کلام با الفاظ مترادف از صورت ارسال و اطلاق می افتد
 و این الفاظ مترادف بتدریج بترکیبات مترادف کوتاه تبدیل میشود و نثر از
 صورت پیوستگی معنوی جدا میشود و بصورت توازی و توازن قطعات در می آید
 و این تقلیدی است از وزن و این توازی و توازن قطعات در نثر فنی فارسی که شعر
 آن دارای بحر عروضی است چنانکه گفتیم در پاره ای از اوقات بمرحله هجائی
 میرسد و قافیہ نیز بعنوان سجع در انتهای قرائن پدید میشود

شهرت و تداول نشر مسجع در عربی و ارکان و ممیزات آن در نشر فارسی و مقایسه ایندو بایکدیگر محققان و مورخان را بر آن داشته است که دخالت مسجع و تطور و کمال آنرا در نشر فارسی تقلیدی کامل از اسلوب نشر عربی بدانند این مقایسه هر چند از بسیاری جهات منطقی و مسام است و شکی نیست که مسجع در نشر فارسی از حیث کیفیت و مختصات تقلیدی است از نشر عربی اما تنها مسجع عربی پایه و ریشه مسجع فارسی نیست بلکه درین مورد دو موضوع است که باید از یکدیگر تفکیک شود و هر یک جدا گانه مورد دقت قرار گیرد نخست مطلق مسجع و از دو احو و کیفیت تـطـور آن در نشر دوم دخالت مسجع در نشر فارسی با ارکان و ممیزاتی که اینک در آثار قرن ششم بیعد مبینیم در مورد اول شکی نیست و بداهت نظر و شواهد عقلی و نقلی مسام است که مسجع بمعنای عام کلمه مختص نشر عربی نیست چنانکه شعر نیز با ارکان و ممیزات خاص خود مختص قومی نمیتواند بود زیرا مسجع جز آن نیست که مشخصات شعر در نشر بار عایت نسبت معین بکار برود و این تقلید در هر نشر مکتوبی در مراحل کمال آن و یا بعالمی خاصی بطور استثنای در مراحل دیگر آغاز میگردد اینک بیمناسبت نیست بدو موضوع که سابقاً اشاره کردیم توجهی داشته باشیم اول تحایل مفهوم وزن و قافیه و درجات مختلف و حدود دخالت آن در نشر دوم فاصله ای که بین شعر و نشر درین تقلید محفوظ است بسا در نظر گرفتن این مقدمات مسام خواهد شد که مسجع بصورتیکه اینک در نشر عربی و فارسی مشاهده میشود در ادبیات ملتی ممکن است بوجود آید که وزن شعری آن عروضی کامل باشد و عکس این مطلب نیز صادق است یعنی هنگامیکه وزن شعر عروضی بود چنین مسجعی طبعاً بتقلید از شعر در نشر راه مینماید.

در نشر پهلوی پیش از اسلام شواهدی وجود دارد که ثابت میکند تعادل قطعات که مفهوم عام مسجع است متناسب با وزن شعری آن مورد در بعضی از اقسام نشر وجود داشته و این شواهد ترجمه قسمت زیادی از امثله و حکم و توقیعات

آند و ره است که بعد از اسلام بعربی نقل شده و امروز قسمتی از آن در کتب تاریخ و ادب باقی است و درین آثار در اکثر نزدیک به تمام موارد فصول و قطعات متقاربی که در آن تناسب و استواری تقاسیم و تعادل اطراف و اعتدال در مقاطع مراعات شده است تقسیم میگردید پیدا است که این تقسیم در اصل نیز بهمین صورت تقریباً وجود داشته و هنگام ترجمه جز آنچه از جهت مراعات قوانین نحوی زبان لازم بوده است در آن راه نیافته زیرا اولاً درینگونه معانی و این قبیل موارد هیچگاه نشر و نشر مرسل ندارد بلکه معمولاً چنانکه در امثله و جمل قصار ملل مختلف دیده میشود بقطعاتی متعادل و متقارب تقسیم میگردید تا به آهنگ خاص خود از نشر مرسل متمایز باشد و حفظ و نقل آن آسان شود و بتوان به طریق مثل بکار رود و این تقسیم نشر بقطعات متوازن و در بسیاری از موارد تشابه به آهنگ او آخر قطعات حتی در امثله عامیانه نیز دیده میشود و در نشر فارسی هم قبل از آغاز دوره تأثیر سجع عربی درین قبیل موارد سابقه دارد ثانیاً کیفیت ترجمه این قطعات نیز خود ثابت میکند که تناسبی نظیر آنچه در ترجمه دیده میشود در اصل وجود داشته زیرا بیشتر بصورت معانی متقاربی است بطریق جمع یا جمع و تقسیم چنانکه نمونه در نشر کلپله دمنه «فارسی (۱) و عربی» فراوان دیده میشود و بیشک در اصل پهلوی کتاب وجود داشته و بهمان صورت نیز ترجمه شده است گذشته از دلایل فوق روایتی در کتاب «المحاسن و الاضداد»

(۱) مانند این قطعه: اهل دنیا جوینان سه مرتبتند و بدان نرسند مگر بچهار خصلت اما آن سه که طالبند فراخی معیشت، رفعت منزلت، و رسیدن بشوایب آخرت و آن چهار که بوسایت آن بدین اغراض تو اندر سید کسب مال است از وجهی پسندیده و حسن قیام در نگاهداشت آن و انفاق در آنچه بصلاح معیشت و رضای اهل و توشه آخرت پیوند دو صیانت نفس از حوادث آفات آنقدر که در امکان در آید.

(ص ۵۳ کلپله و دمنه مصحح قریب)

جا حظ باقیست که در آن اصل و ترجمه یکی از این قطعات نقل شده و با متمایسه آن میتوان دلیل روشنتری برای صحت این مدعا یافت وی می نویسد که عبدالله بن طاهر در پشت قصه‌ای توفیق کرد « من سعی رعی و من لزم المنام رای الاحلام » و این معنی را از ترفیعات انوشیروان گرفت که « هر کس رود، چر دوهرک خسپید خواب بیند » ازین روایت دونگه استنباط میشود :

نخست اینکه در جمل قفسار و امثله و توفیعات این دوره چنانکه بیان داشتیم تعادل وزنی و حتی تشابه آهنگ او آخر قطعات معمول بوده دوم آنکه هنگام ترجمه حتی دقایق ترکیب کلام نیز مراعات میشده چنانکه درین مورد ترجمه عربی مانند اصل بچهار قطعه تقسیم شده و عبارت را بصورتی در آورده است که در بلاغت عربی بدان سجع مشطر میگفتند و از کجا که قسمتی از توفیعات طاهر بن حسین پدر این عبدالله که همه برین اسلوب است و این طیفور در جزء ششم از کتاب بغداد نقل شده است بهمین روش از نثر پهلوی ترجمه نشده باشد با توجه به دلائل فوق میتوان چنین نتیجه گرفت که تناسب آنست از ه و آهنگ در بعضی از قطعات نثر قدیم وجود داشته و بعد از اسلام چون وزن شعر عروضی کامل شده و قافیه مراحل کمال پیموده است نثر جمال آن یافته که در تقلید وزن و قافیه از حد سابق بیشتر و دو قطعات سجعی با اسلوب سجعی عربی بوجود آورد چنانکه سجع در نثر عربی نیز بهمین کیفیت ایجاد شده لیکن البته مسلم است که اگر درین تحول نثر فارسی بسجع عربی توجه نداشت ممکن بود از حد معینی در نثر فراتر نرود یا که سال آن دیرتر صورت پذیرد یا با لاخره متمایزات و مشخصات آن بدین صورت نباشد و بهر حال همانطور که سجع عربی یکی از ارکان مهم سجع فارسی است شعر فارسی که درین دوره در اوج کمال خود بود درین تحول دخالتی تمام داشت.

مختصات سجع در نثر فارسی تا آخر قرن پنجم : تاریخ تطور سجع در نثر فارسی از قرن پنجم آغاز می شود دو قدیمترین اثر آریابه تقلید از دیباچه‌ها و خطبه‌های

های عربی در دیباچه های کتب فارسی می بینیم و مختصات آنرا میتوان چنین خلاصه نمود:

- ۱- کوتاهی و فشردهگی قرائن و ترکیب هر قرینه از سه تا هشت کلمه .
 - ۲- تساوی قرائن از حیث تعداد کلمات یا باختلافی اندک در دو یا سه کلمه که آن نیز در عرف اهل بیان در شمار سجع متساوی محسوب میشود .
 - ۳- بنانهادن سجع در قرائن مکرر و متوالی بر قافیه واحد و در اکثر موارد قافیه (آن) یا (آ) و این روش تا چندی در سجع دیباچه ها معمول بوده و حتی در قرن ششم نیز در پارهای از موارد مراعات میشده است .
 - ۴- تکرار و ابطوا فعال بصورت ردیف در اواخر قرائن جز در مواردی معدود در اواخر این قرن که حذف بقرینه در نشر فارسی آغاز شده است .
 - ۵- بنای سجع بر کلمات فارسی و نحالی بودن قطعات از لغات عربی و عدم رعایت تکلفات لفظی از جهت سجع .
- مختصات فرق را در نمونه های ذیل بخوبی می بینیم .
- « ستایش با دین دان دانا و توانا را کی آفرید گگار جهان است و داننده آشکار و نهانست و راننده چرخ و زمانست و دارنده جانور است و آورنده بهار و خزانست » از کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تا لیف موفق الـمدین ابو منصور علی هروی سال تالیف بین قرن چهارم و پنجم .
- « سپاس مر خدایرا که آفریدگار جو اهر پنهان و پیداست و دارنده مکان وزمان است و برتر از که و کجاست و بخشنده حواس ما است رواست اگر گوئیم که شنواست و بیناست فرمان مر اوراست و طاعت و انقیاد بر ماست و در و دبر پیغمبر حق که سید الانبیاست خداوند خردنیک و قول راست محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم قریشی کز خلق مصطفی است و شرف و نجابت غایت و منتهاست و علی ابن ابی طالب که بشرف و صابت سیدالاولیاست بر امامان حق از فرزندان ایشان که تا خلاء و ملاست و زمین و سماست »

از دیباچه زادالمسافرین تالیف حکیم ابو معین حمیدالدین ناصربن خسرو
قبادیانی بلخی ثم مروزی متولد ۳۹۳ و متوفی در ۴۸۱ هـ .

« سپاس و ستایش خدایرا عزوجل که آفریدگار جهان است و روزی
دهنده جانزارانست خدای بی همتا و بی انداز است دور از آرزو نیاز است
هر چه خواهدتواند و بودن و نابودنی داند و بجزی نه چیزی باو ماند و کارها
بر راستی و بهی راند» از دیباچه روضه المنجمین تالیف شهرمدان بن ابی الخیر
سال تالیف قرن پنجم .

«سپاس مر خدایرا عزوجل که آفریدگار زمین و آسمان و روزی دهنده
بندگان است و شناسنده آشکار و نهان و آمرزنده گناه های است و درود
بر بهترین خلائق محمد بن عبدالله علیه صلوات و السلام که مهتر پیغمبران است
و گزیده خدای جهان است و دارند ه فرمانست ...» از دیباچه سیاستنامه
یاسیر الملوك منسوب به خواجه نظام الملک ابوعلی قوام الدین حسین بن علی
بن اسحاق نوقانی طوسی وزیر الپ ارسلان و سلطان ملک شاه (۴۸۵-۴۰۸).
بعد از دیباچه ها قدیمترین اثر سجع را در نثرهای دینی و عرفانی میتوان
یافت که به تقلید از نثر عربی و مخصوصاً جمل قصار صوفیان سجع در آن
باتکلف بکار رفته است و مهمترین نمونه آن در قرن پنجم آثار شیخ الاسلام
امام ابو اسمعیل عبدالله بن ابی منصور محمد الانصاری هروی (۳۹۶-۴۸۱)
است نثر انصاری را میتوان بدو قسمت کرد:

اول قسمتی که کلاماً بسبک جمل قصار صوفیان و بهمان طریق با سلو بی
مشابه شعر ابداع شده و سجع در کلیه قرائن آن بکار رفته و قسمتی از آن اینک
در زبان فارسی بطریق مثل بکار میرود . و بیشتر قرینه های است مزدوج
و مرصع و مسجع که گاهی بتقلید ترانه های هشت هجایی و قافیه دار پهلوی
سه لغتی است که عرب در ارجو زهای قدیم خود از آنها تقلید می کرد
و نمونه ای از آن ترانه یزید بن مفرغ (آبست و نیند است عصارا ت زیب

است سمیه روی سبیداست) و ترانه کودکان بلخ در ذم اسد بن مسلم سردار عرب است (از ختلان آمد به تا آخر...)

که طبری نقل کرده ما نند این نمونه : (۱)

«دانای ضمایر هر قوم لائاً خذه سنه ولانوم ، بخشنده فرح و سرور ، وهو
علیم بذات الصدور ، ذات وصفات اوبی عیب ، وعنده منافع الغیب»
(از خطبه کنز السالکین)

چنانکه میدانیم حضرت سعدی علیه الرحمه در قرن هفتم این سبک را بدون
ابتدال سبک در کلیه موارد در جمل قصار خود تقلید کرده و طبعاً با شیوه ای
روانتر و فصیح تر بکار برده است درین قطعات یا آنکه رعایت سجع و تغییر
ارکان جمله نثر را بتکلف کشانیده است معانی دقیق و لطیف عرفانی ، تخیل
و مضامین زیبا این نقص را جبران کرده و نثر را بصورت قطعات شعری
بسیار لطیفی در آورده که در نوع خود کم نظیر است مانند نمونه های ذیل :

«آلهی طاعت فرمودی و توفیق بسازد اشتی ، از معصیت منع کردی
بر آن داشتی ای دیرخشم زود اشتی ، آخر مرا در فراق به گد اشتی
الهی نه ظالمی که گویم ز نهارونه مرا بر تو حقی که گویم بیمار کار تو داری
میدار این انداخته خود را بردار»

«الهی اگر عبدالله را خواهی گداخت دوزخ دیگر باید آلایش اورا و اگر
خواهی نواخت بهشت دیگر باید آسایش اورا»
«الهی اگر کار بگفته ار است بر سر گویند گان تاجم و اگر بکار دار است بکلمه ای
گفتن محتاجم»

دو قسمتی که نثر در آن از جهت معنی ارتباط بیشتری دارد و قرائن گاه بکدیگر
عطف میشود و این قسمت از آثار انصاری را که بیشتر در حکایات و توصیفات

است میثوان نخستین اثر اسلوب مقامات در نشر فارسی دانست ما نداین قطعه :

روزی در عالم جوانی چنانکه افتد ودانی در خود نظر کردم خود را دیدم
عوری و نفس را بر خود زوری گفتم چون کنم تا الف خود را چون نون کنم
و درین راه مردی باید روحانی و فردی رحمانی که ترک خلاق و ترک علابق
کند و مراعیالی و فرزند پیوندی، بدسبب ایشان سجود من پریشان در این اندیشه
بودم که ناگاه جرانی بسامانی دوستداری، هواداری، رفیقی شفیقی که مرا
باومصادقت بود بعد از چند روز که منارقت بود از در آمد که گوئی ماه از ابر
برآمد دانست که با سینه غمگینم و بادیده نمکینم از غایت مهر بانی گریان شد و در
حال من حیران شد گفتم یا عبد الله هنوز غر ماه است این چند ناله و آه است.

در آثار مشهور خواجه عبد الله انصاری چنانکه دیده میشود از نظر تکرار افعال
و روابط و بنانهادن اسجاع بر کلمات فارسی متداول و اندازه و قرائن و ترکیب
آن معمولاً آزر سه تا هشت کلمه و تساوی قرائن در بیشتر موارد رعایت تشابه
لفظی و تقارن الفاظ فقط در اواخر قرائن جز در موارد محدود مختصات
سجع دیباچه‌ها بکار میرود و علاوه بر آن مختصات دیگری دارد که اینک
به ترتیب خلاصه میکنم :

۱- تعداد قرائن معمولاً دو یا سه یا چهار قرینه است و دارای قافیه واحد
در سجعهای دو سه قرینه‌ای و گاه در سجعهای چهار قرینه‌ای. در سجعهای چهار
قرینه‌ای بندرت ممکن است قرینه‌ثانی بدون قافیه باشد و گاهی قافیه در آخر
قرینه دوم و چهارم آورده میشود و گاهی در آخر قرینه اول و دوم و چهارم
بسا اسلوب رباعی و گاهی اوقات هر سجع بصورت مستزاد قطعه‌ای کوتاه
در پی دارد.

۲- مجزای بودن و عطف نشدن قطعات بیکدیگر جز در موارد معدود و کم‌سال
توازن و رعایت تناسب و وزن گاه بحد توازن.

۳- رعایت تکلفات لفظی برای استعمال سجع با تقدیم و تاخیر کلمات و مقدم داشتن فعل در قسمت زیادی از قرائن و ابداع معانی ضعیف برای گنجانیدن سجع و استعمال لغات عربی با حدودی وسیع تر از آنچه در نشر ایندوره معمولست .

۴- رعایت صنایع بدیعی توأم با سجع مانند این قطعات : « عشق مردم خوار است ، بی عشق مردم خوار است » « جوان مرد چون دریاست ، و بخیل چون جوی ، در ، از دریای جوی ؛ نه از جوی » « یا خود در عشق را در مانی است و هر چند نگاه میکنم در مانیست »

۵- استعمال سجع در معانی و مضامین شعری و توصیفاتی مفصل و ظاهراً انحصاری نخستین کسی است که نثر فارسی را بصورت فنی و صنعتی در بیان معانی شعری بکار برده است مانند این قطعه :

« به گماناری رسیدیم و سبز هزاری دیدیم که نموداری بود از بهشت باغ او
 عنبرین سرشت ، میدان آن رفته ، گلهای او بنار شگفته ، جانوران او زیبا
 صحن او همه دیبا ، درختان او بلند ، هوای او بی گزند ، گلهای او با طراوت
 میوه های او با حلاوت ، جویبار او پر آب از شبنم و گلاب ، نه در آن شگوفها
 نقصی ، و نه در برگهای او رقصی ، بید خنجر کشیده که سرافرازم ، غنچه پیکان
 تیز کرده که تیر اندازم ، چنار در تمنای پیام و قدم قیام ، پنجه دعا باز کرده
 و عزم راز کرده بنفشه چون تائبان بگداخته سر خجالت در پیش انداخته
 نرگس چون رعنائیان شیفته و بر نایان فریفته بارنگی به نیکی گل دورنگ
 چون عاشقان بیرنگ ، گل سرخ از برای حاضران و تماشای ناظران ،
 پر گلبن تازه ، رخ را داده غازه ، گل صدف بر گت چون فقیران بی برگ
 باخرقه صد باره عالمی با او بنظاره ، نیلوفر چون اهل کرامات در اظهار
 مقامات دل از خاکدان برکنده ، و سجاده بر آب افگنده بیهوش چون
 والهان بوده و خالفان هرگز نبوده نطق کرده فراموش و با صد زبان خاموش . »

غیر از این دو مورد که در آثار منشور قرن پنجم دیدیم در موارد دیگر سجع

بسیار بندرت بکار میرود و حتی درین دوره بعضی از نویسندگان بزرگت با آنکه اقتباس آیات و امثله و استعمال استعارات در نشر از دلائل کمال فنی میدانستند و لازم می شدند سجع را از جمله تکلفات زبان تازی شمرده و استعمال آنرا در پارسی منع میکردند چنانکه امیر عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قباوس بن وشمیگر بن زیبار متولد ۴۱۲ در اثر معروف خود قباوسنامه در ذیل آیین کاتبی مینویسد :

«نامهء خویش را در حدیث از استعارات و امثال و آیت های قرآن مجید و خبر های رسول الله صلی الله علیه وسلم آراسته دار و گرنامه پارسی بود پارسی که مردمان در نیا بنام مینویسند، که ناخوش بود، خاصه پارسی که معروف نباشد آن خود نباید نوشتن بهمیچ حال و آن ناگفته به و تکلفهای نامه تازی خود معلومست که چون باید نوشت و در نامهء تازی سجع هنراست و سخت نیکو و خوش آید، لیکن در نامه پارسی سجع ناخوش آید اگر نگویی بهتر بود. (باقیدار د)

رباعی

نورمی به خلاص کبری دغم له باج
ماته را درومه در عشق تارا ج

که می په سر شی در مینی تاج
بیدر دد تان قدر خیر نه دی

په غره په سمه کبری ودر پسی مرسته
طلب ئی نکبری په همت پسته

چه باز دی و لارشی چیری له دسته
هنر هم هسی یویا غی باز دی

که می په زره کنبی دد وارورازشته
داد پیسری ناز او نیاز شسته
(خوشحال خان ختک)

بنکار دتوپک نشته نه شکار د بازشته
کتاب قلم لری اوس پری ویریزم

دکستور میر نجم الدین انصاری

ای سراپا غافل از خود در شمار کیستی

پرفشان بسملی ای بدل شکار کیستی
 مچم رقص سپندی بیقرار کیستی
 میخوری خون جگر همچون شفق هر صبح و شام
 لاله صحرای داغی ، داغدار کیستی
 در گلستانیکه طوفان پرور موج گل است
 همچو بابل دلفگار از زخم خار کیستی
 ای خزان پرورده غمهای بی پایان عشق
 در تمنای قدم زدن بهار کیستی
 کاروانها تندرست و وقت در منزل رسید
 ای به ره وامانده اندر انتظار کیستی
 صید مطلبها بفتراک تردد بسته اند
 ای تعطیل پیشه مرد کارزار کیستی
 سینه هر ذره باشد مطلع انوار عشق
 ای ز معنی بیخبر آئینه دار کیستی
 زین محیط رنج و غم موج امیدی برنخراست
 ای به گرداب بلا امیدوار کیستی
 رنج بیماری مرا در بوته سودا گذاخت
 ای وفا بیگانه یار غمگسار کیستی
 مانده آغوشم تهی چون ماه نواز رفتنت
 ای مه دور از کنار اندر کنار کیستی

میشماری چند «انصاری» تو عیب دیگران
 ای سراپا غافل از خود در شمار کیستی

تتبع و نگارش ع ق زهیر

محصل فاکولته ادبیات

ابوریحان البیرونی

شخصیت‌های بزرگ‌عالی در حقیقت خدمت‌گزاران جوامع بشری هستند سعی و کوشش در حمایت خستگی‌ناپذیرشان فیض عامی است که سراسر جهان از آنها مستفیض و مستفید میشوند. و آنها برای یک کشور و یا یک محیط محدودی آنها بذل مجاهدت نمی‌نمایند، بلکه روش نیکویشان در برابر اقوام مختلف گیتی در حین سیر و گذار، مسافرت‌ها و مهاجرت‌ها با وصف داشتن علاقه و انتساب بخاک اجدادی باز هم در هر مرز و بوم که تصادف او شانرا کشانیده و مجبور با قامت ساخته است بدون کمترین تغییری در رویه با مردمان آن سامان مشغول خدمت‌گذاری شده و برای رسانیدن مردم بمدارج بلند علمی از هیچ‌گونه مجاهدت و سعی کوتاهی نسکرده اند، و حتی اطرافیان‌شان قطعاً نمیتوانستند حاسم زد که بیگانه‌ئی در محیط شان حیات بسر میبرد، این زمره بزرگان جهان بشریت در هر جایی که باشند، و یا قدم گذاشته اند به تحقیقات علمی و تنویر اذهان عامه بذل مجاهدت نموده اند لذا روی این اصل این نوابغ مال تمام جوامع انسانی بوده مخصوص یک محیط و سرزمین نیست و افتخارات شان متوجه عموم افراد جهان است.

در زمره این نوابغ جهان که تقریباً هزار سال قبل چون ستاره درخشنده در قلاووه درخشندگی بود، مرد عالم و شخص فاضل و دانشمند است که از فیض دانش و نور علم‌شان نه تنها افغانستان مستفیض شده است، بلکه جهان اسلام از آن برخوردار گردیده این شخصیت بزرگ حضرت ابوریحان البیرونی است که از بزرگان هندسه و علوم ریاضی و یکی از اکابر ادب و تاریخ بود قبل از آنکه بشرح حال این مرد نامور

به پردازیم ، لازم می افتد که از سیر تحولات علمی و مروج شدن علوم نجوم ، فلسفه ، ریاضی هیئات متذکر شویم .

پس از آنکه کیش اسلام چون آفتاب درخشنده در سرزمین عرب درخشیدن گرفت و در سینه ریگزار عربستان رفته رفته اشعه زرین خود را پهن و هموار نمود ، و عربها در پرورش و تربیه این کیش حقیقی سعی بخرچ دادند و در بسط و ترویج آن همت گماشته ، تازیان در زمان خلفای راشدین به جنگ های بزرگ دست زدند و با دو حکومت بزرگ آن زمان دشمنی آغاز کردند ، این گرفتاریها اعراب را مانع از تحصیل علم شد و دانش آن عصر محدود به حفظ روایات و اخبار ماند ، چون خلافت به بنی امیه رسید ایشان خلافت را بیک سلطنت بزرگ عربی تبدیل و آداب دوره ای جاهلیت و شعر و شاعری سابقه را از نو تجدید کردند ، و صدها شاعر از گوشه و کنار بدربار خود جمع نموده ، از شهرها حمایت بس بسته مینمودند و عصر اموی گویا از بزرگترین دوره های ادبی آن زمان بحساب میرفت ، ولی از جانب دیگر چون ظلم و تحقیر را نسبت بسائر اقوام مخصوصاً خراسانیان بآنها درجه رسانیدند ، عاقبت آتش کینه ازین اقوام شعله ور گشت و خلافت بزرگ بنی امیه که شامل حصص و ممالک بزرگی بود بدست جوانمردان افغان یعنی لشکریان ابومسلم از هم پاشید و طومار عصر اموی از جهان پیچیده شد .

نهضت علمی که از سده دوم هجری در اسلام ظاهر گشت و پیشرفت حیرت آور علمی که مسلمین در طول یکی دو قرن در علوم و معارف کردند بشهادت تاریخ در هیچ یک ملل و اقوام عالم سابقه نداشت ، جامعه اسلام که قبل از اسلام یک جامعه ای بتمام معنی امی محسوب میشد ، بزرگترین جامعه های علمی دنیا را تشکیل داد ، و هنوز مدت یک قرن از آغاز جنبش علمی مسلمانها و نقل و ترجمه کتب یونانی و غیره

نگذشته بود که نوابع علمی و مخترعان بزرگ بظهور پیوست و تمدن علمی شگفت آوری بوجود آمد و اساس متینی ریخته شد.

اگر از علوم و معارف مذهبی و ادبی از قبیل نحو، صرف، فنون، بلاغت، فقه، تفسیر و حدیث که اصلاً زاده تعلیمات و اصول دینی و کتاب مذهبی مسلمانها (قرآن مجید) بود کمی بعدتر نظر کنیم، علوم را مطمح نظر قرار خواهیم داد که بوسیله ترجمه کتب بدست مسلمانها افتاد از قبیل علوم طبیعی، ریاضی فلسفه، هیئات و نجوم و غیره.

علوم ریاضی بخصوص قسمت نجوم درین عصر بی اندازه کسب اهمیت نموده، و در فن (تنجیم) کتبها نوشته شد که مملو از دقایق علمی و لطائف تاریخی و ادبی بود گرچه آنها باین علوم (فلسفه، فنون، ریاضی، هیئات، نجوم) قبل از اسلام نیز بسدیت و آشنائی داشتند، اما زمانیکه در حوزه اسلام داخل شدند، دامنه آن وسیع شده با تمدن و علوم و معارف اسلامی مزوج و از آن تمدن علمی شگفت آوری را بمیدان کشانیدند، اولین کسیکه از مسلمانها متوجه علم نجوم شد (خالد بن یزید بن معاویه است) که در سال (۸۵) هـ اولین کتابی در علم نجوم در عصرش ترجمه شد، و ابی هویت تاریخی این کتاب صحیح و درست معلوم نیست در عهد ابو جعفر منصور خلیفه عباسی (۱۳۶، ۱۵۸) عربها به شهر نشینی خو گرفته کم کم دانستند که در دنیا علوم دیگری نیز وجود دارد این بود که متوجه ملل دیگر شدند و هر کجا از دانشمندان سراغ یافتند بدور خود جمع نمودند.

منصور بواسطه میلی که بنجوم داشت توجه به ترجمه کتب نجوم نمود اهتمام و کوشش عمده منصور بر فلکیات بود، و مجسطی یگانه یسارگار هیئات قدیم و شهکار عمده بطلموس که نتیجه زحمات ریاضی دانهای کلدی، یونان و اسکندریه بود عربی ترجمه شد در عهد هارون رشید (۱۷۰، ۱۹۳ هـ) بعضی کتب طب و ریاضی را عربها بنهایت شتاب ترجمه کردند و چون نوبت بمامون (۱۹۸،

(۲۱۸) رسید بازار نقل و ترجمه ، تعلیم و قلم ، رواج گرفت کتابهای زیاده فلسفه و منطق بزبان تازی درآمد و در نتیجه نهضت علمی جهای نگیری اسلام پدیدار گشت پس از آنکه عصر ترجمه رو با تمام رفت علمای بزرگت و نوابغ علمی در هر رشته از علوم ظاهر شد و کتابهای بسیاری نوشتند اینجا بود که ملوک خراسان برای اقتدار از خلفای عباسی و یا بخاطر همچشمی به آنها دربار خود را از علما و حکما زیب و زینت دادند .

سامانیان یگانه سلسله ای بود که توانستند عصر طلایی علم و ادب را در خراسان بنانهاده رونق بخشند ، یکی از کارهای مهم آنان ترجمه پاره ای از کتب مهم عربی بفارسی بود که با ینقسم علم را میان توده افغانی رائج کردند ، که تفسیر طبری و تاریخ طبری از کتب شهکار این دوره است خصوصیت که حوزه های علمی خراسان بر حوزه های علمی بغداد داشت هما نا جنبه فلسفی و ریاضی بود که بر دیگر علوم غلبه داشت .

بارون کارادو (که یکی از اعضای اکادمی علوم فرانسه) در کتابی که در شش جلد تحت عنوان (متفکرین اسلامی) نوشته در جلد دوم آن جائیکه از علوم و صنایع مسلمانها و تمدن ایشان بحث میکند مینویسد :

شرقیها در هیچ یک از قسمتهای طب و فلسفه و دیگر علوم با اندازه علم نجوم در زندگی روحی ماتاثیر نکرده اند و در قرون وسطی که شروع بترجمه کتب شد ، نخست ترجمه کتب نجوم است که شرقیها آن را نوشته بودند و از فارمول ، معلومات و آلات ریاضی ایشان غربیها تقلید و علما از آن پیروی کردند و باز در حصه دیگر جلد دوم جائیکه از علوم و اختراعات اسلامی سخن میگوید در قسمت ریاضی حساب شطرنج را از البیرونی ذکر میکند . خلاصه ممالک اسلامی در تمام علوم مخصوصاً علم نجوم در آن عصر آشنائی و بلدیت کامل داشتند .

اسم ، نسب و زادگاه البیرونی :

دانشمند معاصر دهخدا در رساله ای که تحت عنوان (شرح حال ابوریحان

البیرونی) نوشته‌اند راجع بانتم و نسب البیرونی چنین تذکره میدهند اسمش محمد بن احمد خوارزمی بیرونی از جمله مهندسین و بزرگان علوم ریاضی و یکی از اشخاص برجسته صاحب فطانت و ذكاء بود، مولد او در بیرون خوارزم است سید حسن (برنی) در کتاب اردوی تالیف کرده گوی خویشت که در تحت عنوان (البیرونی) نگاشته‌مینگار دکه البیرونی از میدان وسیع خوارزم که حصه زیرین دریای جیحون باشد بوده در دربار خوارزمشاه میزیست.

نظر بشواهد تاریخی در اخیر قرن اول هجری پیش از تسلط مسلمانها مملکت خوارزم صاحب حکومت جداگانه و مستقلمی بود که مردم آن سرزمین رسم الخط علیحده و عادات و رسوم مشخصی داشتند زبان آنها را خوارزمی می‌گفتند و این طرز تا آخر قرن چهارم هجری دوام داشت این حکومت صد سال پیش از بعثت حضرت پیغمبر (ص) بدست کیخسرو افتاد و پدرش (سیاوش) از همه پیشتر آنجا آمده سکونت اختیار نمود. و بعد ازین تاریخ حکومت خوارزم رونزوان میرود، و تنها نام خاندانی و سلطنتی محفوظ میماند، و تا قرن چهارم هجری در پرده تاریکی و ظلمت بسر برده و حالات سیاسی ایشان تنها محفوظ بنام (شاهی) میباشند و بس.

یا قوت در معجم البلد ان مینویسد :

که بیرون کلمه پارسی است، و بمعنی خارج بوده و چون توقف البیرونی در شهر خوارزم مدتی قلیل بوده و دوری او از وطنش زبانت گرفت او را از این جهت غریب و بیرون گفته‌اند.

قزوینی در تعلیقاتیکه بچهار مقاله عروضی سمرقندی نوشته‌اند شرح ذیل را از مقدمه کتاب (ماللهند) که ادوار دساخا نواز معلمین دارالفنون همایون برلین بر آن نوشته است. و اصل کتاب تالیف ابوریحان است می نویسد که : بیرونی تخلص وی بوده زیرا بیرونی منسوب به بیرون خوارزم یعنی خارج شهر است. و یا آنکه از ولایات خوارزم در هر صورت از خود شهر خوارزم

نیست، لذا اورا بیرونی گفته اند و چون (یاء) بیرونی (یاء) مجهول است و این کلمه در زمان ابوریحان بهمان نحوی که اقتضای (یاء) مجهول است یعنی (کسر مشبعه) تلفظ میشده و آن در تلفظ عربی (اشبه) اشیاء است بیای ساکنه ماقبل مفتوح، لذا مصنفین عرب این کلمه را بیرونی بفتح یاء ضبط کرده اند.

بعضی روایات دیگر میرساند که البیرونی از اهل بیرون سند است. ولی این عقیده اشتباهی بیش نیست، زیرا قریه ای بیرون سند با فون است و آن (بیرون) میباشد نه بیرون، و آنرا (بیرون کوت) حیدرآباد سند گویند.

خلاصه با اتفاق جمهر تذکره نویسان و محققین البیرونی از اهل رستاق خوارزم است ازین رویه بیرونی یعنی بیرون خوارزم منسوب شده است. و راجع باینکه در کدام آغوش بزرگک شده و در کدام مدرسه تعلیم حاصل کرده و نزد چه شخص و استادی شاگردی نموده و با کدام اشخاص بزرگک هم صحبت بوده است معلومات در دست نیست و در باره خاندان بیرونی همین قدر میتوان گفت که او عجمی و غالباً خوارزمی بود، و چون خاندانش متمول نبود - سرپرستی او را از آوان طفولیت آل عراق بدوش گرفت و از همه بیشتر ابونصر منصور بن عراق در تربیه و پرورش البیرونی حصه گرفته است، ولی معلوم نیست که در بین خاندان البیرونی و آل عراق چه رابطه ای موجود بوده، که سرپرستی ویرا بده گرفته بودند، و از گفتار خود البیرونی ظاهراً میشود که بخاندان خوارزم دلچسپی و انس و الفت خاصی داشت و از آن خاندان در کتاب آثار الباقیه صفحه (۲۳۸) تعریف زیاد میکند.

تولد حیات :

البیرونی یکی از بزرگترین دانشمندان و درخشنده ترین ستارگان مشرق زمین بوده و نظر بکثرت اقوال تولدش در سامداد پنجشنبه سوم ذالحجه سال (۳۶۲) مطابق مهر روز (مهر از ماههای ایران است که پیش از آبان و ماه

هفتم است که مطابق بمسأله میزبان میشود (و روز دهم این ماه در سابق جشن برپا میکردند و آنرا جشن مهرگان میگفتند که این مسئله تا زمان غزنویان و سامانیان ادامه داشت و زمان تیموریان از بین رفت. (۳۴۲) یزدگردی و سنه ۹۷۲ میلادی در بیرون یعنی حوالی خوارزم بوقوع پیوسته است. و بعد از غروب شب جمعه دوم رجب (۴۴۰) هـ موافق (۱۰۴۸) در غزنه روی در نقاب خاک پھوشید.

اوایل زندگی خوبی را بدربار مامون خوارزمشاه در مسقط الراس خود حیات بسر برده این شهزاده، مرد عالمی بود، قدر و منزلت البیرونی نزد ملوک معاصرش بسیار زیاد بود، خوارزمشاه او را جلالت و مکاناتی عظیم داده بود، و او روزگاری در ازبدر بار مامون خوارزمشاه مقیم بود.

کتاب تاریخ الاطباء مؤلف ابن ابی اصیبه (سنه ۵۹۱ و ۱۱۹۵ ع) - کایت ذیل را در باره قدر و منزلت، و احترام البیرونی نزد مامون خوارزمشاه از زبان خود البیرونی مینگارد که خوارزمشاه روزی بر پشت اسب سوار و منزلی پیموده بود، بفرمود تا مرا از حجره بخوانند من دیرترک بیرون آمدم، پس عنان اسب بجانب من گردانید و قصه فرود آمدن کرد، من از حجره بیرون شدم او را سوگند دادم تا بزیر نیاید خوارزمشاه گفت:

اگر آداب دنیوی نبود، هیچگاه ترا نمیخواندم، بلکه خود نزد تو می آمدم. ابوریحان ظاهراً اوایل عمر خود را در حمایت هامونیان خوارزم گذرانیده است و خانواده هامونیان ابتداءً با جگدار ملوک سامانیان بودند، ولی در جنگ و انقراض دولت سامانی بدست حکومت غزنوی و استقرار دولت غزنوی یعنی مابین سنه (۳۸۴ - ۳۹۰ هـ) مستقل و آزاد شدند اما استقلال ایشان طولی نکشید چه در سنه (۴۰۷ هـ) سلطان محمود غزنوی

مملکت خوارزم را فتح کرده و آنرا بدینسانک مفتوحه خود ضم ساخت
ملوک مامونیان علم دوست و هنر پرور بودند، دربار ایشان مجمع علما
و حکما بود.

ابوریحان چندین سال در جرجان بدریا رشمس المعالی قابوس بن
وشمنیگر که دو دفعه از سنه (۳۶۶-۳۷۱ و از ۳۸۸-۴۰۳) حکمرانی جرجان
و اطراف آنرا بینمود و بسر برد و در سنوات ۲۰۰ و ۵۴۰۷ بار دیگر بوطن
اصلی خود خوارزم معاودت نمود، و در دربار ابوالعباس مامون بن مامون
خوارزمشاه مدتی بسر آورد، شورش اهالی خوارزم و قتل خوارزمشاه
و لشکرکشی سلطان محمود بخوارزم جهت خونخواهی خوارزمشاه و فتح
خوارزم و سائر واقعات آنوقت را ابوریحان خود مشاهده کرده، و در جمیع
این وقایع حاضر و ناظر بوده است و از جمیع مشاهدات خود کتاب (تاریخ
خوارزم) را که تمام اخبار و آثار و قصص و حکایات متعلق بوطن و وقایع
تاریخی عصر خود را که در اغلب آنها خود شاهد بوده در آن کتاب
تدوین نموده است. متاسفانه این کتاب از بین رفته و چند فصل آنرا
ابوالفضل بیهقی در آخر (تاریخ مسعودی، یا تاریخ بیهقی صفحه ۶۶۵-
۶۷۶) آورده است بعضی روایات آمدن البیرونی را بغزنه تعبیرات مبالغه
آمیز نموده و درین راه غلو پیموده اند. در کتب نفایس الفنون جیب السیر
و نگارستان چنین مینویسند:

که شیخ الرئیس ابوعلی سینای بلخی را نزد (حضرت سلطان محمود
بغزنه بنفست عقیدت و سوء طریقت معرفی کردند و در آن باب چند ان
سخن راندند، که بغض و کینه آن حکیم در سینه سلطان جای گرفت و از فرط
عصبیت در غضب شد، و ابوالفضل حسن را نزد خوارزمشاه فرستاد و پیغام
داد که شنوده ام، جمعی از افاضل را در صحبت خویش داشته و از اجتماع
ایشان فرخنده مجلسی فراهم آورده ای ما را هوای لقای ایشان در سر

افتاده ، میباید ایشان را بپایه سریر بفرستی ، تا از شرف حضور ما سعادت اندوز شوند .

چون خوارزمشاه مسأله را قبل ازان که ابوالفضل به خوارزم برسد دریافت علمای و فضلاء در بازار بخواند و قضیه را به آنها حالی نمود ، و هدایت داد که هر یک بسمتی سفر کنند ولی از جمله علما ، ابوریحان ابن الخمار و ابو نصر بماندند و دیگران از خوارزم بیرون شدند ، بعد از آنکه سه نفر فوق الذکر بتوسط ابوالفضل بدربار محمود رسید ، سلطان آرزو کرد تا نقد دانش ایشان را بر محک امتحان بیازماید .

نفیس الفنون جای دیگر مینویسد : که ارکان دولت سلطنت را گفتند که ابوریحان در علم نجوم چنان است که هیچ چیز بر او پوشیده نیست . سلطان گفت ! و جو دیکه بر او هیچ چیز پوشیده نیست آفرید گار است . ابوریحان در جواب گفت ! اگر سلطان به تصدیق دعوی ایشان ازین بنده برهان طلبد تا فضل پوشیده عیان گردد ، هیچ زبان ندارد .

سلطان از روی غضب گفت ! عزم کرده ام آنرا بیان کن ، که من ازین قصر از کدام در بیرون روم ؟ ابوریحان اضطراب برداشت ، طالع مسأله معلوم کرد ، زایچه بنهاد ، و جواب اخذ نمود و در ورقی ثبت کرد و گفت معلوم کردم . سلطان فرمود تا در برابر او ، دیوار قصر بشکافند و در آنجا دروازه دیگر بغیر از چهار دروازه سابق قصر تعمیر کنند تا از آنجا بیرون رود .

پس از آنکه شاه از آن دروازه بیرون رفت ، و چون ورق را نزد سلطان آوردند واضح گردید که آن فاضل دانا از آن معنی که صورت پذیرفته بود خبر داده است غضب سلطان زیادت گرفت و فرمود تا او را از بام قصر پائین اندازند ، ولی ارکان مملکت برای حفاظت جان او تدبیری گرفتند در پائین دامی مهیا نمودند ، تا با او ضرری نرسد .

بعد از مدتی قضیه را بسططان گفتند ، سلطان را آن تدبیر خوش آمد و او را

طلب داشتند و سلطان برایش گفت! اگر دعوی تو چنان است که هیچ چیز بر تو پوشیده نیست، چرا ازین حال واقف نبودی ابوریحان صورت وقوع این واقعه را بکاعلی نگاشته بود، کاعلی را حاضر کردند و در آن حین این واقعه ثبت شده بود، سلطان باز در غضب شد، امر نمود تا او را بزند ان کند البیرونی مدت (۶) ماه محبوس ماند تا آنکه احمد میمندی در شکار گاه چون سلطان را خوش طبع یافت، سخن از علم نجوم آورد و از ابوریحان تذکر نموده، از وی تعریف و توصیف کرد ولی سلطان از کردار و افعال او بدگفت، فرمود که فرودا، او را بیرون آرند.

ابوریحان را بیرون آوردند و بحضور سلطان مشرف شده و سلطان با او گفت اگر خواهی از من برخوردار باشی سخن بغیب دانی مگوی، و این علم باطل است ابوریحان از آن پس سیرت بگردانید و باز بخوارزم معاودت کرد و در آنجا میزیست و بعد از وفات مسعود کنج افزو و گزیدو به نشر علوم و تالیف کتب پرداخت و بعد از وفات محمود باز بغزنه آمد.

اگر چه این روایت تاحدی بحقیقت، مقرر است اما چون محمود از فضلا شعراء، و ادبباخیای احترام مینمود، روانمیداشت که بآن نه اذیت و ضرر و آزاری برسد، و از جانب دیگر چون طرفدار حق و حقیقت بود، نمیخواست بتوسط کردار و عمالی که علمای نجوم مینمایند، چون در بین طبقات عامه عکس العمل خرابی مینمود. ازینرو اگر امر نموده باشد حقیقت دارد ولی نه بآن شدت وحدتیکه تذکره نگاران مبالغه کرده اند.

روایتی دیگر را نویسنده معجم الادبایا مینگارد که سبب رفتن ابوریحان بغزنه این بوده که سلطان محمود آنگاه که بر خوارزم مستولی شد، ابوریحان را استادش عبدالصمد اول بن عبدالصمد الحکیم گرفتار کرده عبدالصمد اول را بکشت و قصد کشتن البیرونی را نیز داشت لیکن محمود را گفتمند که او در علم نجوم امام وقت است و شاهان از داشتن وی گزیری نباشد.

این گفته معجم الادبیا که ساطان محمود ابوریحان را به جبر و محبوس آورد و خیال داشت که او را بقتل رساند مقرون به یقین نیست، زیرا از مانیکیه محمود بخوارزم مستولی شد، و چون علم دوست و هنر پرور بود، و از علما بس حمایت میکرد، و قتیکه بغز نه مراجعت نمود، ابوریحان و سائر افاضل را که در بار خوارزمشاه بودند در بهار سنه (۴۰۸) ه در مصاحبت خود بغز نه آورد، و پس از آنکه ابوریحان در غزنی مسکن اختیار نمود، چندین دفعه بوطن خود خوارزم سفر نمود در غالب جنگها با پادشاه جنها نگیر ساطان سلطان محمود غزنوی به هندوستان بملازمت وی همراه بود و در هند با حکما و فضلا بحث ها نموده است و زبان سانسکریت را بیاموخت و دائره معلومات خود را از تاریخ، هیئات، ریاضی، جغرافیه و علوم طبیعیه بواسطه معاشرت با حکمای هند وسعت داد.

(باقی دارد)

شما قادر نیستید با پول خود جز جمعی قلیل دوست تهیه نسائید - ولی میتوانید بارفتار نیک و محبت عالمی را فریفته و بار خود سازید. حضرت محمد (ص) مقدمترین وظیفه آدمی نیک است علی الخصوص بکسانی که از آنان روز بدی دیده است.

تجربه مد رسه ایست که محصلین خود را با قیمت گرانی با رمی آورد. (فرانکلن)

هرگاه غضب شما را از جاده اعتدال خارج ساخت فوراً به ایفیه نگاه کنید بی اختیار بخود میخندید. (روسو)

ترش رویان و محبوسان فیلسوفان دروغی بیش نیستند و در نزد مردم دانا ارزش و مقامی ندارند. (مولیر)

فن و طب در اسلام

« دورهء طلائی »

« از ۹۰۰ تا ۱۱۰۰ »

در انجام دورهء ترجمهء اطباء و متفکرین عالم اسلام علاوه بر اینکه بعلوم و فنون یونانی استناد نمودند با افکار و تجارب ایران و هند و ستان نیز باین علوم و فنون صحت و وسعت بیشتری بخشیدند. اگرچه تمام علوم و آثار ایشان تتبع گردیده ولی در آنهایک اصلیتی و احدی دریافت نشده بود بنابراین علمای اسلام بعلوم خویش اعتماد نموده خواستند تا آنهارا انکشاف دهند.

در این اثنا فن و بالخاصه طب از عیسویان و صابئین به مسلمانها و بالخاصه ب علمای ترک و ایران انتقال میکند. بجای مجموعه های ضعیفی که از منابع قدیمه جمع گردیده است به آثار مهمهء انسیکلوپیدیک مقابل میشویم.

در این آثار علم و عرفان نسل های گذشته بدقت تصنیف گردیده و به نسل جدید عرضه میگردد. یکی از نخستین و بزرگترین محررین این دوره رازی است این شخصیکه غرب لاتینی ویرا بنام (RHAZES) می شناسند در بین سنوات (۸۶۵ - ۹۲۵) زنده گانی داشته است. رازی در (ری) که قریب طهران امروز است متولد گشت، هیچ شکئی نیست که رازی طوریکه بزرگترین طبیعی است که در عالم اسلام بوجود آمده، در بین بزرگترین اطباء دنیا، نیز اخذ موقع مینماید.

رازی در بغداد در نزدیکی از تلامیذ حنین ابن اسحق به تحصیل خویش ادامه داد. ابن تلمیذ حنین به طب یونان، ایران و هندوستان و قوف داشت رازی، در آن جوانی خویش بکیمیاء اشتغال ورزید و با لایخیر هنگامیکه شهرتش باعث برین شد که از هر طرف آسیای غربی طلبه و مریضا فراد را طرافش

گر دآورد، تمام مساعی خویش را بطب منحصر گردانید .
 بعلم ، احاطه عشایرانی داشت ، دارای آثار زیادی بود و از جمله تألیفاتیکه عده
 آنها بیش از (۲۰۰) میباشد نصف آنها متعلق بطب بوده است .
 اگرچه در بین نوشته های او که متعلق بطب است بعضی از آنها یک ماهیت
 ناپایدار داشته است ولی تنها تذکر عناوین آثاریکه از طرف رازی تحریر
 یافته است نیز بموضوعات عقیمه روح و نازگی میدهد . که بعضی آنها
 بروجه آتی است :-

«راجع به اینکه حاذق ترین اطباء نیز نمیتوانند هر مرض را شفاء دهند ،
 راجع باینکه : مریض هائیکه میرمند چرا داکترهای حاذق را نیز ترک میدهند ،
 راجع باینکه : خالق ، شارلتان ها و مطب ها را چرا به اطبای حاذق ترجیح
 میدهند راجع باینکه چرا : اطبای جاهل عوام و زنها ، نسبت به
 اطبای عالم بیشتر موفق میگرددند .»

این آثار در بین موضوعات جزئیه قرار میگرد که رازی در آن قلم دوانی
 کرده است و سایر آثار او امراض مختلف و جداگانه را موضوع بحث قرار
 میدهد . اثریکه راجع بسنگگ کرده و مشابه (که مرضی است منتشر در شرق قریب)
 نگاشته است یک نمونه از آثار رازشکیل میدهد .

راجع به تشریح نیز اثری تحریر کرده است ولی در بین آثار رازی مشهور
 ترین آنها ، راجع بمرض چیچک و سرخکان میباشد ، این اثر متعاقباً به
 لاتینی ترجمه گردیده سپس به انگلیسی و سایر السنه نیز ترجمه گشته
 و در بین سنوات ۱۴۹۸ و ۱۸۶۶ بیش از ۴۰ دفعه به طبع رسیده است . اثریکه
 در باره این دو مرض ، نخستین دفعه ، درست ترین معلوماتی داده است همین
 است . این سطوریکه از وی نقل نموده ایم با فاده روح متجسسی که باصل
 اثر حاکمیت داشته است ، معاونت میکند :-

« بمرض چیچک حمای میدید ، (تب بادوام) و در دپشت ، تخرش بینی ،

جنگه خور دن در اثنای خواب تقدم مینماید . اعراض مهمه آن تب و در دپشت ، اضطراب ، ات تضییق آوری در تمام حصص و جود ، پندیدگی و بعضاً تقلص در روی ، سرخی شدید در رخسارها و چشمها ، حتی که گویا وجود تحت فشاری قرار گرفته است سستی در عضلات ، دردگاو و سینه توأم با شدت تنفس و سرفه خشکی دهن ، کثافت بلغم ، غور شدن آواز ، گرانی سر و در دسر میباشند ، در سر خکان تهیج ، اضطراب ، عصبانیت و تشوش نسبت بمرض چپچکک شدید تر است . ولی در مرض چپچکک در دپشت شدید تر میباشد .

رازی ، راجع بباله داغهای که پس از انکشاف کامل مرض چپچکک بحصول میباید . چاره ها و تدایوی های بس موثری ارائه میدهد ولی اینها آثار چپچکک را کلاً از چهره محو نمیسازد . چنانچه در شرق دنوز هم به آنها تصادف میگردد . بزرگترین اثر طبی رازی بعباره دیگر معظم ترین اثریکه در دنیا از طرف یک طبیب ماهر نگاشته شده تواند ، اثری است که بنام (الحاوی) مسمی بوده و جا مع تمام معلومات طبی یونان و سر بیانان و عالم عرب میباشد رازی پارچه های را که از آثاریکه در تمام مدت حیات خود در موضوع طب خوانده و انتخاب نموده است تدوین نموده و بر آنها تجارب شخصی خویش را نیز افزوده ، بالاخره در سنوات اخیر حیات خویش به تصنیف آنها پرداخته اثر بزرگت و محتشمی بوجود آورده است ، نظر به بعضی تراجم احوال رازی در قید حیات خویش شخصاً این اثر را تکمیل نتوانسته ازینجهت تلامذوی پس از وفات استاد خویش به اثر او شکل نهائی داده اند ، از جمله مجلدات (الحاوی) که عده آنها بیش از ۲۰ جلد بوده است تنهاده جلد آن پایدار مانده است اینها نیز در هشت یازده کتابخانه بصورت متفرق میباشد . پس از دو عصر از وفات رازی ، تنها دو نسخه مکمل این اثر بزرگت او معروف بود . وای من از بیاد داشت های یک حکیم چشم ، که منسوب به خاندان بختیشوع بوده است دانستم که هنگامیکه او به تحریر اثر خویش مشغول بوده است قسمت مطابق

به چشم و امراض چشم (الحاوی) را خوانده و از آن استفاده کرده است. رازی در اثنائیکه از هر مرض بحث مینماید اقول یونان و یونان سر یونان ، عرب ، ایران و هند یونان را نیز راجع به آن مرض نقل مینماید ، سپس مطالعات خوبش را نیز بیان نموده و تجارب خود را علاوه میکند و درین شکی نیست که تجارب و مشاهدات او جداً مهم است. (الحاوی) رازی از طرف یک طبیب موسوی (سجلیانی) موسوم به فرج ابن سالم تحت حما به حکمدار «آفزو» شارل «اول» به لائینی ترجمه گردیده و این کار مهم در سنه ۱۲۷۹ به اتمام رسیده است. این اثر معظم ، در اعصار یک ترجمه آن تعقیب میگردد ، متمادیراً استناد خورشیدگر دیده بالآخره از ۱۴۸۶ به بعد طبع شده است در سنوات ۱۵۴۲ این اثر بس معظم و بر مصرف پنج دفعه و بعضی قسمت های آن بیشتر بطبع رسیده است. تاثیر این اثر در طب اروپا خیلی بزرگ است .

رازی غیر از این آثار یک در باره طب نگاشته است آثار متعلق به آلهیات فلسفه ، ریاضیات هیئت و علوم طبیعی نیز از خود بسیار گذاشته است ، که این اثر اخیر اندک از ماده ، مکان ، زمان حرکت ، غذا ، نشو و نما ، تعفن ، احوال جویه ، بصریات و کیمیا ، بحث مینماید . قیمت و اهمیت آن آثار رازی که از کیمیا بحث مینماید ، بالخاصه در اعصار اخیر فهمیده شده است زیرا اثر پر قیمت او راجع به فن کیمیا تنها در همین سنوات قریب در کتابخانه یک پرنس هندی دستیاب گردید . رازی با اینکه به منابع استناد مینماید که جابر استناد کرده است ، مع ذلک موادر ایک صورت بس مکملی تصنیف نموده ، تعالیات کیمیا و وی و چهار های کیمیا و یوی را بس صورت بس واضحی ابصاح می نماید . که بدین طریق از مشارالیه تمایز و بوی تفوق می یابد . در حالیکه جابرو سایر کیمیا گران اسلام مواد معدنی را به (اجسامی) از قبیل طلا و نقره ؛ و «بجوا هری» از قبیل کبریت و آرسنیک ؛ و به «ارواحی» از قبیل سیماب ملح آمونیاک تصنیف مینمایند ،

رازی مواد کیمیا ویرا به نباتات، حیوانات و معدنیات تصنیف میکند که این نظر زقلقی از زمان وی تا به امروز مستقیماً انتقال کرده است. رازی معادن را به روحها، جسمها، سنگها، زاجها، بورکسها و املاح تصنیف میکند و اجسام متصاعد (پرنده) را از ارواح غیر متصاعد تفریق مینماید و کبریت سیماب، آرسنیک و نوشادر از جمله اخیر الذکر محسوب میکند.

از معاصرین نامدار رازی یک نفر موسوی مصری است که در عالم غرب بنام «Isac Judavies» یعنی اسحاق موسوی معروف گردیده است او در بین سنوات (۸۵۵-۹۵۵) زندگانی کرده است. این موسوی که در عرفان اسلامی کسب و کمال نموده است برای حکمداران فاطمی تونس طبابت کرده است آثار او در مابین آثاری قرار میگیرد که نخستین دفعه به لاتینی ترجمه شده اند قسطنطین افریقائی در سالهای ۱۰۸۰ به این کار مشغول گشت و این آثار بالای اروپای قرون وسطی تاثیرات عمیقی افکنده و علاوه بر آن تا قرن ۱۷ موضوع درسی قرار گرفته است، رابرت برتن که بین سنوات (۱۵۷۷-۱۶۴۰) زندگانی داشته است در اثر یکی بنام (The Anatomy of Melancholy) یعنی «تشریح ما لیخولیا» نگاشته است از آثار این دانشمند مصری اقتباسات بسیاری نموده است.

آثار اسحق راجع به تبها، عناصر، ادویه بسیط، و از همه بیشتر اثر یکی راجع به ادرار نگاشته است در عالم طب عصرها - کمیت داشته است. رساله نیکه او تحت عنوان «رهبر اطباء» مرقوم داشته است خیلیها شایان دقت بوده. و ازین اثر تنها نسخه عبرانی باقی مانده است! این رساله، ارزش بلند اخلاقی مسلک طب را ایضاح میکند. ما نمیتوانیم بدون تذکر چندی ازین وجیزهها بسنگد ریم.

«اگر بسر طبیبی فلاستی آید نباید شکایت نماید، زیرا هر انسان دوری دارد»، «بایست هنرت ترا ترفیع بدهد، ترفیع خود را در مقابل تنزیل دیگران

طلب مکن» ، «عیادت و تدایوی فقرار را فراموش مکن! در دنیا هیچ کاری بهتر ازین نیست» ، «اگر از بهتر ساختن مریض مطمئن هم نباشی بوی تسلی ده که بدین صورت به قوای طبیعی او معاونت مینمائی.»

برگزیده ترین نلدید اسحق مسلمانی بود که نامش ابن الجزار بوده است وفات او در ۱۰۰۹ هـ است و مهم ترین اثر وی بنام «قوشه رهروان» میباشد این اثر در مدت کمی به لاتینی ، یونانی و عبرانی ترجمه گردید و یکی از آثار بکه اطبای قرون وسطی با آنها زیاده تر آشنائی داشته اند همین اثر بوده زیرا که راجع با مراض داخلی معلوماتی را حائز بوده است ولی قسطنطین افریقائی که مترجم این اثر بوده است محرر اصلی آن را اهمال نموده و اثر را بنام خویش منسوب ساخته است.

آثار کیمیاوی که به (جابر) عطف میگردد برای عامه و متتبعین معمائی را تشکیل میداد. اگر این «جابر» همان جابری باشد که در عصر هشتم بعنوان «صوفی» شهرت داشته است ، پس کشف نمودن این امر که مشارالیه در آن آوان به آثار یونانی که هنوز ترجمه نگردیده و دستیاب نمودن آنها غیر ممکن بوده است چگونگی اطلاع حاصل نموده است یک امر بس مشکلی میباشد. امروز بعضی دلائلی موجود است که از روی آن میتوان استدلال کرد که آثار جابری که بنام جابر منسوب است عاید به اوائل عصر دهم میباشد و چنان معلوم میشود که آن آثار از طرف جمعیت مخفی که مشابه به جمعیت اخوان الصفا بوده است نگارش یافته است. در آثار طبی جابر تنها از موه لفات یونانی اقتباساتی بعمل آمده است. ولی افاده محرر خیلی آزادانه است. وی از ادویه سریانی و هندی بندرت بحث میکند ولی اسمای فارسی را وقتاً فوقتاً اقتباس مینماید. ازین جهت ما میتوانیم این اثر را مجموعه از تجربات علمی متعلق به یونانیان در باره ادویه و سمیات ، و معلومات عملی مخصوص به ایرانیان بشماریم. شکی نیست که این اثر آخرین حلقه ایست که دوره قبل از اسلام را با انکشافات علمی بعد از اسلام ربط میدهد.

جابر در عالم اسلام بحیث پدر علم کیمیا مشهور است. کلمه کیمیا در لسان مصر ما خود است از کلمه کامیت و یا کمت که به معنی زمین و خاک میباشد و یا نظر به اقوال بعضی این کلمه مشتق از کلمه یونانی که بمعنی «فلز گداخته» است، میباشد چه در نزد عامای مصری و یونانی اساسات این علم قرار ذیل است :-

۱- تمام فلزات در حقیقت یکی است ازین جهت ممکن است یکی بدیگری تبدیل گردد

۲- طلا صافترین فلزات است و نقره بعد از آن قرار میگیرد

۳- جوهری موجود است که فلزات سفالی را به فلزات صاف و عالی تبدیل میکند.

این همه تلقیات آرزوی تجربه را بمیان آورده و سائق باعث تاسیس دسته از نظریات میگردید گذشته از آن در اسکندریه که مرکز عرفان یونان بوده است و در عالم اسلام یکدسته تسابلات تصوفی که ما خود از گنوستیکها و افلاطونیه (۲) جدید بوده است بر جریان تتبع و تجربه تا ثیر مینمود ازین جهت کیمیائی که در دست جابر موضوع تجربه بوده است در دست دیگران ماهیت خود را تغییر داده و وسیله خطی و خطائی گوناگونی گردید.

۱- گنوستیکها کسانی اند که در سه عصر نخست عیسویت میکوشیدند تا عقاید عیسویت را با تعلیمات فلاسفه یونان توافقی دهند. ایشان باین فکر بودند که حقیقت دینی را به بهترین وجهی میدانند.

۲- در عصر سوم میلادی افکار فلسفی افلاطون که بین «۴۲۷-۳۴۷ ق م» زندگی داشته است، در اسکندریه با افکار حکماء قدیم مصر ممزوج گردیده و ازین امتزاج یک سیستم جدید فلسفه بوجود آمده است که در تاریخ فلسفه به افلاطونیه جدید یاد میشود.

از آثار جابر صدها اصطلاحات فنی از عربی به لاتینی و از لاتینی به آلمانی
اروپائی انتقال کرد

کلمات لاتینی از قبیل ریبالگار یعنی سلناید قرمز، آرسنیک، توتیا
(زنگ اوکساید) القلی انیمونی، برای طرف بالائی ظرف تقطیر،
انبیق و برای حصه تحتانی آن الودل تماماً مأخوذ از عربی است.

یک ماده جدید کیمیوی سال امونیاک است که در آثار جابر بمشاهده
رسیده و ای در آثار پیشتر یونان نیزان بنظر نمیخورد. ماده که یونان نیزان آنرا
امونیاکن مینامیدند نمک معدنی بوده است

برای اینکه خدمتاتی که جابر به علم کیمیا ایفا نموده است طوریکه شایان
آنست تقدیر گردد لازم می آید که تمام آثار او بالخاصه اثر معظم (هفتاد کتاب)
او انتشار یابد این اثر تا از منتهی اخیره تنها با یک ترجمه لاتینی خیلی ناقصی
شناخته می شد. نگارنده این رساله افتخار این را حاصل نموده است که یک
نسخه عربی مکمل آنرا بدست بیاورد.

آثاریکه منسوب به جابر است بلاخیر به لاتینی ترجمه گردید. نخستین
ترجمه که درین باره بعمل آمده از طرف انگلیسی موسوم به رابرت در سنه
۱۱۴۴ میباشد. اثریکه متشکل از هفتاد رساله بوده و بنا برین (هفتاد کتاب)
تسمیه شده است از طرف جرارد که از (کرمونا) میباشد ترجمه گردیده
است. اثریکه موسوم به (شمس الکمال) بوده و بنام جابر منسوب است
از طرف مترجم انگلیسی موسوم به ریشارد روسل در سنه ۱۶۷۸ موضوع
بحث قرار گرفته و این شخص ویرا بطور «جبر مشهورترین پرنس و فیلسوف
عرب» موضوع بحث قرار داده است دکتور ای، جی هومیار د لائلی فراهم
آورده است که آثاریکه در از منتهی اخیره لاتینها بشخصیکه بنام جبر شناخته
و منسوب میدارند به کیمیاگران عرب عاید بوده است.

نکته چند در باره تدریس

(پوسته بگذشته) جغرافیه

کسانی که اصول و مبانی جغرافیه را به اطفال می آموزند و در عین زمان درین زمینه از علوم مربوطه آدیگر هم بی بهره نبوده بلکه کمک میگیرند .

این اشخاص به زمین شناس جیالوجست اند و نه گیاه شناس (باتونست) و همچنان ایشان نه متخصصین حقوق قانون اند و نه عامی اقتصاد سیاسی (Political Economists) بلکه عبارت اند از جغرافیه دانها و بسکه ناگزیر در راه تربیه علمی و عرفانی خود از برخی نتایج تحقیقی شقوق دیگر علوم که با جغرافیه ارتباط دارد استفاده نمایند .

چنانچه خط سرحد محض و فقط خط رسمی نیست بلکه منطقه ایست که تاثیرات بسامی جنبانین در آن تصادف کرده بعمل می آید بهمین ترتیب حد فاصل بین جغرافیه و علوم مربوطه دیگر نیز آنچنان بوضاحت تمام کشیده نشده است چنانچه بعضی اشخاص که از اهل جغرافیه نیستند و در آن علم دسترس کامل ندارند بعضاً بوجود چنان حد فاصل مشتاقند درینهم جای شک نیست که برخی از نویسندگان از حدود معینه جغرافیه قدم فراتر نهند و به این ترتیب بگمان اینها بتوانند در اثر کوشش در معرفی و آموزش جغرافیه بیشتر کمک نموده باشند برعکس مرتکب نقص و ضرر بزرگی میشوند . چون بخواهیم از علوم دیگر در جغرافیه استفاده کنیم و همچنان خودمان باشیم تا درین طرز عمل ما انحراف و عدولی در علوم مربوطه دیگر رخ ندهد لذا بیک نوع حس با استعداد مخصوصی جهت هدایت و رهبری نیازمند میباشیم . هنگامیکه جغرافیه انسانرا موضوع بحث خود قرار داده و آنرا معرفی میکند نمیتوانیم بگوئیم که چیزی و یا علم دیگری هم در داخل حدود جغرافیه وجود دارد از جایی علم الاجتماع همچنان تشریحات و بیاناتی متوسل میشود که هرگز متضمن محیط جغرافیائی (که عبارت از ارتباط

انسان با محیط جغرافیایی او) نمیباشد پس عالم مذکور بهیچ صورت در جغرافیه شامل نیست. عالم جغرافیه محض در باره یک عامل ارتباط و مناسبات محیطی دلچسپی مخصوص نشان نمیدهد چنانچه یکتا جیا لوجست در باره شکل و ساختمان یک سنگلاخ و یا یکتا باتونست در باره نباتات یک ناحیه و همچنان یک تن اثرگرافر در باره فولسکور دلچسپی نشان میدهند بلکه جغرافیه دان جمیع آنها را بصورت دسته جمعی تحت مطالعه قرار داده و میکوشد تا بین آنها ارتباط و مناسباتی که موجود است برایش روشن گردد چرا که زمین و انسان دائماً بطور مسلسل بسالای یکدیگر دارای تاثیر و نفوذ میباشد.

بعضی ها هم چنین تصور کرده اند که ممکن است جغرافیه هرگز و بطور کلی علم شده نتواند. «لاروس» آنرا ادبیات نامیده است و «لنغی» آنرا علم خوانده و یورکی هر دو نام فرق را بر جغرافیه اطلاق داشته است. بهر صورت ما میدانیم که جغرافیه در ساحهء تحقیقات و مطالعات خود دارای اصولی است و اساساً در ساحهء انکشاف خود همانا اساس عمده و یا از انکشاف و پیشرفت علوم دیگر را از مشاهد و تجربه گرفته تا ترکیب و تعمیم و نقد تعقیب و پیروی کرده است. و نیز میدانیم که جغرافیه درین روش خود اگر نتواند که قوانین و اصولی بوجود آورد میتواند که بالاخره چنان فرضیاتی بمیان آورد که نسبت بوضع و حالت موجوده، دنیا درست و قابل اعتبار باشد اما چیز حقیقی و مهم دیگر آنست که بکنوع طرز تلقی و ذهنیت جغرافیائی نیز موجود است اگر چه ذهنیت متذکره بسیار عمومیت هم ندارد.

اگر جغرافیه را متهم میسازند که از حدود معینه خود تعدی کرده و به علوم مر بوطهء دیگر دست درازی میکند باید همچنان باین امر هم تن در دهند که شقوق علوم دیگر نیز اینگونه از جغرافیه چیزهایی به استعاره می گیرند و استفاده ها میکنند. آیا یک نفر مورخ بدون آنکه اول شکل و صورت نواحی مدیترانهئی پیش نظر خورد مجسم نسازد میتواند در باره

امپراتوری روم و یا فتح و غلبه، اعراب در آن نواحی چیزی بگویند؟؟؟
 آیامو و رخ مذکور میتواند در باره موجبات و اغراض سیاست ممالک
 روسیه از قرن (۱۷) تا قرن (۲۰) تشریحاتی دهد و یا تصویری قیام کند
 مگر اینکه مشارالیه به در دانیل نظری نیندازند و یا اشاره ای نه نمایند؟؟؟
 یک تن بیاتر نیست وقتی میخورد در باره تقسیمات یک جنس و یا نوع
 مخصوص نباتات یاد داشتی فراهم نماید آیا مشارالیه از جغرافیه نباتاتی
 گزیند بماند نمی آورد؟؟؟

آیا یک نفر اقتصاد دان میتواند ارزش انکشاف یا استخراج یک معدن
 را بدون در نظر گرفتن محتویات آن و همچنین بدون غور در باره مناسبت
 و ارتباط آن به بازارها خطوط مواصلات کمیت و کیفیت کارگران
 و ذخائر آب و غیره تخمین نماید؟؟

چنانچه حی برن هس گفته است « اولین مرحله پیشرفت و توسعه در یک
 علم بالای حاوود و چرکات آن صورت میگیرد » جمیع این متخصصین
 هنگامیکه میخواهند معجزه و آرزو در باره انسان، محیط و نضا (مکان)
 تذکر نمایند تذکرات ایشان مبنی بر نقاط نظر جغرافیائی میباشد.

جغرافیه و نقشه کشی : (CARTOGRAPHY)

حقایق جغرافیائی دارای خاصیت و خصوصیتی است که باید بوضاحت
 تعیین محل آن صورت گرفته و نقشه کشی شود و همچنین حدود آن تعیین گردد
 لذا ازین رهگذر نزد اکثر مردم جغرافیه و کار توگرافی عین یکدیگر تلقی شده
 است در حقیقت جغرافیه و کار توگرافی دو چیز غیر قابل تفکیک میباشد اما
 با آنهم باید دانست که نقشه کشی (کار توگرافی) انتها و سرانجام جغرافیه
 نیست. کسانی که بران حقیقتی از حقایق جغرافیائی بالای نقشه و یا کره مکان
 تعیین میکنند و فقط به آن قدر اکتفا ورزیده قناعت مینمایند چنین اشخاص
 اکثر نمیتوانند افکار پرا در کف کنند که نسبت بحالت متذکره یک نفر جغرافیدان

تر بیت دیده دست میدهد و نتیجه پیشرفت و ترقی کار توگرافی همان بود که تحصیل و مطالعه جغرافیه را با یکنوع نمایش فنی که آنرا باید در مورد جغرافیه تاسف آور خواند مخلوط و مغشوش کرد حتی در ایام موجوده نیز عوام الناس چنان تصور میکنند که کار و شغل عمده و اساسی جغرافیه دانها ترسیم و ترتیب نقشه بوده و کار و بارشان آنست که بعد از هر جنبش و انقلاب سیاسی ایشان بصورت صحیح و درستی سرحدات جدید مال را که فزونی در آن رخ داده و عوض شده است تعیین نمایند و بقول بنیادغلی ای لوفیور «تا حدیکه یک جغرافیه دان علاقه نشان میدهد برای او نقشه محض و فقط اهمیت یک آله را دارا میباشد.»

بقول بنیادغلی اولیف گارنت «عالم جغرافیه توسط نقشه قادر به آن میشود که یک حصه بزرگ از معلومات خود را محققاً و بصورت اکمال بیاندارد و در عین زمان میتواند مافی الضمیر خود را بصورت بسیار ساده و وضاحت تمام اظهار نماید.»

عالم جغرافیه کار خود را با نقشه شروع کرده و اکثر آنرا با نقشه پیاپیان میرساند. برای معلم جغرافیه هنگام شرح و بسط حقایق جغرافیائی استعمال نقشه امریست حتمی متعلم توسط ترسیم نقشه بخوبی می آموزد که اسامی اماکن را بساید در کجا قرار دهد و محل آنرا تعیین نماید و نیز می آموزد که حد و دیکه موضع یا اثر جغرافیائی در کجا است بعلاوه اکثر نقشه بالذات در تجزیه جغرافیائی به حیث یک فکتور یا عامل بکار میرود بطور مثال اگر چندین قسم نقشه در دست باشد که هر یک از آنها بتواند در موارد جنبه های مختلف یک مسأله جغرافیائی از قبیل مسأله ساختمان و شکل سطح زمین باریدن باران و کثافت نفوس بدرر ما بخورد درینصورت امکان دارد که برخی از مسائلی مربوط بیکدیگر بر مظاهر شود که بتواند چنان افکاری در ذهن ما تولید کند که در صورت دیگر هرگز ظهور آن متصور نباشد میدانیم که اندری زیگفرید چطور برای اظهار و اثبات این امر که: عقاید سیاسی در معرض تقسیمات

جغرافیا بی قرار داشته و تحت تاثیر آن میباشد و همچنان درین باره که:
 « چنانچه نواحی جیا او جیک یا نواحی اقتصادی وجود دارد نواحی سیاسی
 هم موجود است. » از میتود فوق استفاده هانمودن بر تدبیر فوق ام، جی، لبروس
 درین او اخر توانست بعضی حقایق دلچسپ را در باره تقسیمات جغرافیایی
 عقاید مذہبی فرانسه کاملاً روشن سازد و همچنان این روش را میتوان در
 سایر مربوطه دیگر نیز تطبیق نمود. بعلاوه نقشه هائیکه تضاعف نفوس را نشان
 میدهد نقشه های دیگر صنعتی هم بمیان آمده و در جنب نقشه هائی که آب
 و هوا را نشان میدهد نقشه های دیگری که مود های زندگی را نمایش
 می دهد هم وجود دارد و در جوار نقشه های که اقسام مناظر را تمثیل
 می کند نقشه های ترسیم شده است که سروکار آن با جیالوجی و خاک میباشد.
 نقشه های مقایسوی جهت شرح و بیان و همچنان تجزیه چنان مفید و سود مند
 است که دیگر علوم مربوطه جغرافیه هم کاملاً آنرا پیروی کرده اند.

(ذهنیت و شعور جغرافیایی)

طریقه تفکر جغرافیایی محض و فقط بداشتن معلومات در باره زمین دلالت
 نمینماید بلکه متضمن چنان قابلیت و توانی میباشد که میتوانیم توسط آن بین
 موادیکه از علوم دیگر که با انسان و زمین ارتباط دارند و مواد مذکور در جغرافیه
 باستعاره گرفته شده و از آن استفاده میشود. بیلانس و توازن درستی نگهداریم این
 شعور جغرافیایی نه به آسانی تملک می پذیرد و نه بزودی تصاحب میشود چنان
 قابلیت و قدرتی که بتوانیم توسط آن بین چیز هائی که جغرافیایی بوده و متعلق
 به جغرافیه است و چیز هائیکه به آن علم تعلق ندارد فرقی گذاشته و آنها را از همدیگر
 جدا سازیم زاده و نتیجه تربیه دقیق است که تقریباً با پیشرفت و انکشاف سلیقه
 در آرت و صنعت متشابه میباشد. پس بدین ترتیب بهتر است که یک سلسله اطلاعات
 جغرافیایی را در چشم و ذهن فراهم آورده و بعد تعلیم و تربیه جغرافیایی را در مراحل ابتدائی
 آغاز نماییم. درین مورد باید دانست که تاثیر و نفوذ شخص معلم نسبت بتأثیر کتب زیاده
 و براهیمت تراست. چون باری این عادت تفکر جغرافیایی بدست آمد نسبت به مجموعه نامها
 و حقایق دیگری که در ذهن تجمع مینمایند برای مدت مدیدی باقی نخواهد بود. باقیدارد

(بیدل رح)

به گلزار بکه آنشوخ چمن پیکر کند بازی
 غبارم چون بر طاوس گل بر سر کند بازی
 جهان دریای خون گردد اگر چشم سیاه مستش
 زدست افشانی مژگان با بر سر کند بازی
 گدائی کز سر کویتو خاک کی بر جبین مالد
 بتاج کسیتقباد و افسر قیصر کند بازی
 عرق بر عارضت هر جا بساط شبنم آراید
 نگه در خانه خورشید ما اختر کند بازی
 قلم هر گه بوصف نیش مژگان تو پردازد
 چه خون جسته مضمون در رگت مسطر کند بازی
 مخور جام فریب از نقش صور تخانه گردون
 بلعبت باز بنگر کز پس چاد رکند بازی
 دل از ساز طرب بالیدن نیکست وزین غافل
 که از افراط شوخی طفل را لاغر کند بازی
 مرا از شش جهت قید است و خوش آزاده میگردد
 کم افتده مهره زینسانکه در ششدر کند بازی
 ز بس پیچیده است آفاق را بیهیگری گردون
 عجب گر طفل هم در دامن مادر کند بازی
 کتاب عرض جاهت تا ورق گرداند در جائی
 زهی غافل که بانقش دم از در کند بازی
 وداع بیقراری میکنند چون شعله پردازت
 هوس بگداز تا چندی بیدال و پر کند بازی
 من از سر باختن بیدل چه اندیشم درین میدان
 که طفل اشک هم بر نیزه و خنجر کند بازی

میر ظهور را لدین انصاری

دلم با شعله رخساره دایر کند بازی
 سمنار شیره بین با تو دایه اخگر کند بازی
 گدای آستانت گر بخاک در کند بازی
 بود فخرش بساطان گر بسیم وزر کند بازی
 تجلی گناه ناز دلبرم از وجد میر قصم
 بسان زرهه کز پرتو رخسار کند بازی
 خیال فرگس مخمور او شد رهزن خوابم
 شبانگه تا سحر چشمم باشکفت کند بازی
 ز فرط بیقراری هاندل پرافراط را ب من
 شب روزان بسان چرخ نیلوفر کند بازی
 ز حسادت بزم خالی باره ونس خوشنما مطرب
 سزد ساقی اگر باشیشه و ساغر کند بازی
 دم تیغ رضار ا حلق اسمعیل می بایسد
 نه آسان است هر کس بادم خنجر کند بازی
 فدای برق جولانی که قدسی در عنان او
 نوای خیر مقدم گوی با شهپر کند بازی
 بتیغ بید ریغش بی نامل سر جدا کردن
 سزاوار است هر که تر که با مهتر کند بازی
 بزلف یار دستی بردم و اکنون پشیمانم
 نمی شاید مسلمان زاده با کافر کند بازی
 جواب نکته نازک خیالان است گسته ناخی
 کرا طاقت که چون بیدل بترک سر کند بازی

مکن عار و مکش دامن زمین ای بی نیاز من
 ظهوری زیر چو گسان تو گر با سر کند بازی

تتبع م، موسی (سا کا)

یک نظر اجمالی به سبزوار

از نظر تاریخ، جغرافیه و رجال

اسفزار تاریخی، سبزوار حالیه (شین دله) شهر است که در بین هرات و سجستان واقع و مرکز حکومت درجه اول است. علاقه داری های کروه و انار دره از مر بوطات آنست بتخمین فاصله ای که در قدیم معمول بود گفته می شود که سه روزه راه از هرات بطرف جنوب واقع است که بحساب امروزی چهل کروزه فاصله دارد.

سرك عمومی تجار تی ولایت غربی افغانستان سبزوار را بهرات و فراه وصل میکند قسمت علیای رود هاورد (که بگمان اغلب همان رودیست که شمس الدین سامی در اثر خود بنام قصص العلام که در زبان ترکی است از آن نام می برد) شهر و ایالات آنرا داشته و بعد به سمت جنوب غرب میلان کرده بدریاچه هامون میریزد. این شهر تمام آباد و سرسبز است هیچ اراضی بایر و لا مزروعی در آنجا بچشم نمی آید. و علاوه بکاریزها رودهای گز و ادرسکن در کمال سرسبزی و آبادی این شهر تاریخی کمک می کند. مساحه عمومی این ایالت بمتداد سه منزل راه است.

قصبه سبزوار که امروز در شهرت خود بیش از مرکز حکومت کابل و شهر کوچکی نیست در جغرافیای تاریخی ارباع و بلاد عظیم خراسان نام و مقام بس معروف و ممتازی دارد و در قطار شهرهای بزرگ آنریانا چون بلخ غزنه، بست، هری و کابل قرار می گیرد و خواه این شهر از حیث سکینه و آبادی و خواه از نظر فرزندان نامی از قبیل شاعر، صوفی، حکیم، عارف ادیب و موعرخ و همچنین از لحاظ مرکزیت علمی و سیاسی از مفاخر افغانستان عزیز بشمار می رود. چنانچه شاعر گفته:

بسی تاجداران اند روگشته خاک ز رسم و نشا نش جهان گشته پاک
 همانا که هر جا که بنهی تو پی بود خاک شاهی دفین ز یروی
 هیچ اثر تاریخی و جغرافیائی نیست که از آبادی و عمران، علما
 و معارف این شهر فصل پرور ذکر بعمل نیامورده باشد چنانچه حد و العالم
 مسالك الممالک، مرآة البلدان، قصص العلام، معجم البلدان، تاریخ سیستان
 بیهق و بیهقی، گزیده، حبیب السیر، روضة الصفا، حتی تذکره ها
 مثل چهار مقاله، عوفی، آشکده و نظایر آن از وضع جغرافیائی و رجال
 بزرگ آنجا بحث بمیان آورده اند.

جغرافیا و تواریخ نام این قصبه تاریخی را بکلی با تغییر افظی بکار برده اند
 مثلاً در حدود العالم سبزوار بفتح سین و سکون با و فتح زای معجمه، در تاریخ
 سیستان سفزار بسکون سین و کسرفا و هم سبزووار، و در معجم البلدان
 ا سفزار بفتح الهمزه و سکون سین و الف تضم و تکسرورای و الف و لاء مگر
 در تذکره هفت اقلیم سبزا بدون (را) اما بفتح سین و سکون با در حالیکه
 تاریخ بیهق نام اصلی آنرا سبزا (سازوا) یعنی سازوار نوشته است اما امروز
 بنام سبزووار اشتها دارد.

در وقایع عظام راجع به سبزووار در تاریخ بیهق نبشته آمده است که سبزووار را
 ساسویه بن شاپور الملک بنا کرده است و این همان شاپور است که نیشاپور بنا
 کرده بود و در جایی آرند که ساسان بن اسفندیار بحدود دیوز گند ترکستان
 رفت که آنرا وز چند گویند و آنجا دیهی بنا کرد که آنرا سبزووار خوانند و
 همچنان از قول مالک الشعراء بهار (مصحح و حواشی دهنده تاریخ سیستان)
 که مولف کتاب احیاء سام بن نریمان را با نی اسفزار نوشته است و هم
 مالک الشعراء موصوف گویند که: سبزواریک لغت است و نام است از قصبات
 جزء ایالت هرات همچنین در مشرف شدن آن دیار به دین مبین اسلام
 چنین نویسد:

چون برای اولین بار لشکر اسلام بسرکردگی امیر عبداللہ بن عامر بن کرینز فاتحانه بخراسان آمد اهل سبزوار بساوی حرب نکر دند و تاربخ بیہق در تو صیغ ایمان آوردن ایشان گوید کہ «بشوق و رغبت تمام ایمان آوردند عادت هوا وریا بگذاشتند و سورا علم) دیر اسلام برافراشتند تخم سعادت در عراضی اختصاص انداختند، تاریخ سعادت برداشتند از شرع حلیت ساختند و از صدق سنت و از حق نیت .

مگر چون حمزه آذرك الخارحی آن سفاک بیرحم و استعمار جوی وحشی از سیستان بیامد () هفت شبان روز قتل عام کرد، زیادت از سی هزار مرد پسر و کودک زینہ از تیغ کشید و مواف تاربخ بیہق واقعہ اینچنین ترسیم کند :

جهان زیر ایشان قدم سود گشت

چه باغ و چه صحر اچہ کوه و چه دشت

کف تیغ بندی چہ آتش شدہ

برین مردمان عیش نسا خرش شدہ

همہ نیست گشتہ از ان رستخیز

چہ و ارزیز در آتش صعب نیز

البته به اثرین ظلم همه خوارج گشتند زینجا ست کہ حدود العالم مردم

آنجا را خوارج گفته است .

حدود العالم من المشرق الى المغرب (سال تالیف ۳۷۲ هجری قمری) وضع

جغرافیائی سبزوار را اینطور بیان میدارد کہ « سبزوار را چهار شهر است چون

کواژن ۲. ارسکن ۳- کوژد ۴- حوزشان و این هر چهار مقدارشش فرسنگ است

جای بانعمتست و مردمان او خوارج اند و جنگی و درین ناحیت کوه بسیار

است و ستوار کہ از جمله ادرسکن قباہ امر و زروی قریہ ادرس کند بہمان نام

باقی مانده است و از قریہء بیش آبادی ندارد و در یک منزای شمال سبزوار

واقع است و محمد تقی خان متخلص بحکیم مرالف گنج دانش منطبعه طهران سال سیزده صد و پنجاه هجری قمری بیهق را از نواحی سبزوار و قریه خسروگرد را از مضامین آن گفته است اما صاحب مرآت البلدان ناصری می نویسد: «سبزوار که دارالملک بیهق است از بلاد قدیمه و مداین عظیمه می باشد و از قریه که قدما مشخص نموده اند طول شرقی آن چهل و یک درجه و سی دقیقه و عرض شمال آن سی و پنج درجه و طول ایام چهارده ساعت و بیست و سه دقیقه آب و هوایش نیکو. این شهر مدتی دارالملک طایفه معروف سربداریه بوده و احوال این طایفه مفصل در تواریخ مسطور است. جمعیت حالیه شهر سبزوار تخمیناً پانزده هزار و دوست خانه تقریباً ده محله دارد و این ایالت را هشت بلوک و زیاده از صد قریه و مزرعه است: بلوک زینان، بلوک کاه، بلوک باشتین، بلوک قصبه، بلوک تگاب، مغان کوه، بلوک هرات کوه، بلوک کراب، بلوک طمس و حاصل املاک آن ابریشم و گندم و جو و فواکه است اما خسروگرد که بمقیده صاحب معجم البلدان و جمعی دیگر در قدیم دارالملک بیهق بوده و در یک فرسخی سبزوار بر اه عراق واقع است و اینک دهیست محصور که صد و پنجاه خانوادده دارد و آثار خرابیه که در نیم فرسخی او پدیدار است و منار بسیار مرتفع که در آنجا از قدیم بنا کرده و طوری ساخته اند که از بیرون مثبت کاری و خاتم سازی بنظر می آید لیلیست بر صحت قول کسانی که آنرا شهر و دارالملک قدیم بیهق دانسته اند (مترجم جغرافیای تاریخی ایران اثر بار تولد روسی (تالیف سال ۱۸۹۸) می نویسد که منار خسروگرد یکی از محقق ترین بناهای باقی مانده قرن وسطی است که تا حال موجود است و این منار معروف و باشکوه طوری که از خط کوفی آن برمی آید در زمان سلجوقیان (۵۰۵ هـ ق) مطابق (۱۱۱۱-۱۱۱۲ م) بنا یافته و عکس آن در کتاب کسرن (ج ۱ - ص ۲۷۲) موجود است خلاصه در فصل زراعت شخص

در اطراف سبزوار هر قدر نگاه کند سبزه و خر می و طراوت است از گت سبزووار
 در طرف شمال شهر واقع است در بالای تلی دستی دور شهر هم حصار است
 و خندق دارد و اگر چه این خندق خشکست ولی در وقت لزوم از آبهای که
 از کوره جاریست میتوان این خندق پر کرد و از محسنات سبزواری یکی اینست که
 همیشه از قنات و نازق کمن محفظه بوده است ، چرا که این طایفه بجهت
 رسیدن بساین شهر باید از چندین دربند خطرناک عبور کند . بسا زار سبزووار
 طرلانی و از یک دروازه شروع کرده بدروازه دیگر منتهی میشود
 کاروانسرای آن دایر مساجد و تکایا و مدارس خوب دارد و از جمله مساجد
 جامعیت که گویند از بناهای سلاطین سر بدار (۷۳۷-۵۷۷۳ ق) و یکی
 از مدارس سبزووار رسیده فصیحیه است که تا سال هزار و دویست و نود
 هجری قمری ... مرحوم حاج ملاهادی سبزواری ... در آن تدریس
 میفرمود .

مرآة البلدان از مشاهیر دانشمندان سبزواری یکی امیرشاهی و دینگری
 حسین واعظ کاشفی را نام میبرد و علاوه میکند که مقبره شیخ عطار عطار الله
 مرقد در سبزووار است

امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم اسم آن فوخته قصبه را سبزا نوشته
 و از قول مبارکشاهی در حوالی این قصبه از قلعه سنگی که بالای کوه آب
 بود مظهر کوه گفته و این همان قلعه سنگی است که از قول مبارک تولد روسی
 امین الدین مورخ مشهور اسفزاری (شرح حیات وی بعداً خواهد آمد)
 در ضمن وصف از وطن خود از خرابه های که ذکر کرده است نیز نام میبرد
 فریه (ج ۲-ص ۳۶۳) خرابه های را که شرح میدهد از قلعه سبزا که قریب
 نیم ساعت راه از اسفزار دور بالای کوه واقع است ذکر کرده و هم گوید
 که اهالی محل این قلعه را با سکندر مقدونی نسبت میدهند و همچنین
 هفت اقلیم از قول مبارکشاهی در حوالی این قلعه رستاقی را که زاول

نام دارد) که تا امروز قلعهء بنام زل در اینجا باقی است آثار دوارهای آن که بده ده کز بالغ میگردد از طرف آقای خلیلی بمشاهده رسیده است) باد کرده و گوید که از هشتاد رود مشروب میشود و آسیاب زیاد داشت این شرح مبارک شاهی دلیل است بر قول مولف تاریخ بیهق که میگوید «کلا تهادر دیار خراسان و عراق نشان نمیدهد چندین آب کاریز نیکو بر یک فرسنگ که از قصبه سبزوار تا خسر و جر دست ده کاریز است با آب بسیار بر یک فرسنگ که اگر جمع شوند بکشتی عبرت باید کرد.» و همچنانست قول آقای سعید نفیسی که در حاشیه تاریخ بیهقی آورده است که امین احمد رازی در هفت اقلیم در باره سبزوار مینویسد: «سبزوار از همه باغات، عمارات و اسواق ۱۰۰۰ و دیگر صفات مستثنی و از دیگر شهر و دیار است و مردمان سبزوار در جاهای نیک شهر مکان گرفته اند چنانکه گفته اند که بهشت در تحت یا فوق آنست و پیکار رستم و سهراب در سبزوار دست داده و الحال آن موضع بمیدان دیوان سفید اشتهار یافته و شب سبزوار از روز وصال دلدار حکایت میکند، چه از سخنان مولانا عبدالرحمن جامیست که: «روز مردم سبزوار چون شب ایشان میجوهرم» و این لطف طبع ایشان که در ضمن بدین نکته بدین لطیفی بیان فرموده اند و مولانا معین اسفراینی در تاریخ مبارک شاهی آورده که مردم آن دیار بمذهب شیعی اشتهار داشته اند و از سلطان ملکشاه با از سلطان محمد خوارزمشاه می آورد که وقتی متوطنان آن مکان را در رفض مخاطب و معاتب ساخت و ایشان از کار کردند فرمود که: اگر راست میگوئید و عقیدت شما درست است تصدیق قول خود ابو بکر نامی از ولایت خود پیدا سازید تا شمارا باوردارم ایشان بسیار تردد کردند و کم یافتند آخر الامر ابو بکر نامی در غایت ضعیفی و نحیفی یافتند، در زبر تخت نهاده پیش سلطان آوردند سلطان در خشم رفته گفت: این چیست نه مرده نه زنده؟ گفتند:

سلطان معذور دارند که در ولایات ما ابو بکر بهتر ازین نمی شود و مر لوی رومی
 نیز در صدق این قول منطقی زده و سخت مطبوع گفته : هر آینه بیستی چند آورده شد
 شد محمد الب الفخوارزم شاه در قتال سبزوار بسی پناه
 تنگ شان آورد لشکرهای او اسپش افتاد در قتل عدو
 سجده آوردند پیشش کما ملان حلقه مان در گوش کنیاور بخش جان
 هر خراج و هر صاه که با یدت آن زمان هر موسمی افزایدت
 جان ما آن توست ای شیر جو پیش ما چندی امانت باش گو
 گفت نر هانید از من جان خویش تا مر ابو بکر نام از شهر تان
 بدز و متان همسچو گشت ای قوم دون هدیه ناریسد ای رمیده امتان
 پس جوانی زر کشید ندش بر راه نی خراج استانم و نی هم فسون
 کی بود بو بکر اندر سبزوار کز چنین شهری ابو بگری مخواه
 رو بتا بید از زر و گفت ای مغان یا کمالوخ خشک اندر جو بیار
 هیچ سودی نیست کدو ک نیستم تا نیار ی سجده نر هی ای زبون
 تا نیار یدم ابو بکر ار مغان منهبان انگیختند از چپ و راست
 بعد سه روز و سه شب کما شتافتند رهگذر بود بمانده از مرض
 گوهری اندر خرابه بی عرض گوهری بود او در یکی کسج خراب
 خیز کین سلطان ترا طالب شدست خفته بود او در یکی کسج خراب
 گفت گر با یم بدی یا مقدمی اندر بن دشمن کده کی مانند می
 تختهء مرده کیشان بر داشتند جانب خوارزمشه جمله روان
 در قتل عدو
 آن زمان هر موسمی افزایدت
 پیش ما چندی امانت باش گو
 تا نیار یدم ابو بگری به پیش
 هدیه ناریسد ای رمیده امتان
 نی خراج استانم و نی هم فسون
 کز چنین شهری ابو بگری مخواه
 یا کمالوخ خشک اندر جو بیار
 تا نیار یدم ابو بکر ار مغان
 تا با زور سیم حیران بیستم
 و بر پدیمای بی قوم مجد را بگون
 کاندزین و بر انه ابو بگری که جاست
 بک ابو بگری نزاری بافتند
 در یکی گوشه خرابی پر عرض
 خون دل بر رخ فشانده از مرض
 چون بد یدنش بگفتند از شتاب
 کز تو خواهد شهر ما از قتل رست
 خود به پای خود بمقصد رفتمی
 سوی شهر دوستان می راند می
 بر کتف بو بکر را برداشتند
 میکشیدنش کسه تا بیند نشان

و هم آقای سعید نفیسی علاوه کنند که در آن کتاب آمده است : کسه سبزواری جهت همیشه خریدن بسر راه همیشه کشان رفت . اول کسی که رسید پرسید که : چه نام داری ! گفت : ابوبکر رنجید و بسایند ای بسیار بگذرانید همیشه کشی دیگری آمد ، از او پرسید که : چه نام داری ! گفت : عمر او را بازاری تمام روان کرد و دیگری رسید ، از او پرسید ! گفت : عثمان او را هم غدیری خواست همچنین از دیگری نام پرسید ! گفت : علی سبزواری گفت . ای پیشوای اسلام در هیزم کشی نیز پس مانده ای شمس الدین نسامی صاحب قصص العلام (جلد ۴ ص ۲۵۳۲) بزبان ترکی که از طرف محترم مرحوم افندی صاحب الفاری هاشم شایق برایم ترجمه شده راجع به سبزوار چنین نوشته بود :

سبزوار را طوری که از نامش پیداست در قدیم قصبه بود معمور و بزرگت باغ و باغچه بسیار داشت کرسی حکومت سرداران و مسقط الراسی بسیاری از شعرا و ادبا بود . و این قصبه در رودی رودیکه بقا صله صد کیلو متر دور بطرف غرب در خطه خراسان (قدیم) و نیشاپور جاری و در دشت کبیر ناپدید می شود واقع است آتشکده هم سبزوار را از بلاد عظیمه خراسان خوانند مگر گویند که در عصرش از انقلاب زمانه بقدر قصبه پیش جمعیت و آبادی در آن بلده مشهور نمانده بود و شعرا ای مثل خواجه وحیدی ، میرزا ابدیع الزمان ، حیدری ، فکری ، فنائی ، کامی ، کمالی ، ولالی سبزواری را بدین ولایت نسبت داده است .

صاحب نزهت القلوب در بلاد خراسان سبزوار را شهر وسط گفته و از فراوانی باغستانهای انگور و انار آنجا تو صیف می کنند و در صور الاقالیم آمده است که اهل سبزوار همه سنی شافعی مذاهب و در دین متعصب اند . ابن حوقل نیز در صورت الارض می گویند : در اسفزار چهار شهر است و بزرگترین آنها کواسان و آن شهر بست کوچکتر از کر و خ و آب و بستانهای

بسیار دارد و کواران و کوشک و ادرسکن و آنها در بزرگی نزدیک یکدیگرند
و آب و بوستان دارند و مردم اسفزار اهل جماعتند .

اصطخری در مسالك الممالک در ضمن مطالبی که راجع به سبزوار
آورده است می نویسد که « در اسفزار تنگه ایست بنام کاشان و در آن
روستاهای آباد هست که همه آنها پر جمعیت اند و شهرهای اسفزار همه
مردمانشان اهل جماعتند . »

معجم البلدان اسفزار را شهری میان هرات و سجستان گفته و ابوالقاسم منصور
بن احمد فضل بن نصر بن عمام اسفزار را منهای منوقی ۵۰۲ هـ ق را
از آنجا نوشته است .

تقدیر این دیست که در دنیا هر رولی باخر بازار بسته است و هر عمارتی به خرابی
پیوسته . قصبه سبزوار نیز آن سرسبزی و شادابی که داشت از انقلاب زمانه
بار بار خراب و ویران گردیده است . فحوای این شعر شاعر که می گوید
شفا سی تو آیین دور شهر
که جا وید بر کس نگرود به مهر
بسر آرد بعیوق تا بفگند
ببندد به صد رفیق تا بشکند

آسیب و خرابی های بیشتری که باین بلده وارد آمده است آمدن آذرك
الخارجی بود () که قبلاً ذکر یافت دیگر واقعه بزرگ زلزله عظیمی
است که بتاریخ رابع و اربعین و اربعین ۴۴۴) در بیهق و سبزوار بوقوع
پیوست . مؤلف تاریخ بیهق این زلزله را خیلی مدش گفته چنانچه آورده
است زلزله که در بیهق هلی المخصوص در قصبه سبزوار بوقوع پیوست چهل
شبا نروزمردمان در هیچ بنا نتوانستند بود و تلفات و خسارات
زیادی وارد کرد . و گویند که (من بسیار پیران را
را دیدم که این حادثه بمشاهده دریافته بود و ازین واقعه تاریخی ساخته
و این سال را سال زلزله نام نهاده بودند ، و غیر ازین قتل عام عبد المؤمن
خان اوزبک (مرآت البلدان) و قتل و غارت امیر تیمور بوزرگان است

(در ۱۲۸۳ هـ) چنانچه مترجم جغرافیای تاریخی ایران تا ایف بار تواند
روسی می نویسد که سبزوار سخت ترا زهرات دستخوش تاراج و قتل
وغارت هوانا کی گردید زیرا اهالی علیه تیمور شورش کرده و حاکم
تیمور را بقتل رسانده بودند پس از تصرف شهر بحکم تیمور مناری از
دو هزار نفر انسان زنده ساخته و دست و پهای آنرا روی هم سوار و روی
آنرا با خاک و قطعات آجر پوشاندند چنانچه گوید شهر کنونی را
اللمهار خان یاضی در قرن نوزده بنا کرده است.

مثال و نظایر اینگونه قضایا و آفات بسیار است که در آریانا
(افغانستان قدیم) بوقوع پیوسته و این سرزمین را که از قرنهای پیش آهنگ
هر نوع تمدن مادی و معنوی بود سبب شد که ریزه خوار خوان تمدن
دیگران و بیگانگان شده در اسفزار آثار بناهای سابقه و علایم آبادی
زیاد است که از عظمت و کمال عمران آبادی گذشته آن ترجمانی
می کند که این آثار و اطلال بناهای سابقه بهمان نام و یا بکمی
تغییر لفظی مثل آدرس کن (آدرس کند) زاوول (زال) و امثال آن بین
اهالی آنجا زنده مانده است. کذا اکثر آنها فاضل محترم بساغلی
خلیل الله (خجایی) در بیک اثر خود بنام آثار هرات نام می برد. مثل
قلعه دختر (قلعه سنگیست بالای کوه و با غالب گمان همان قلعه ایست که
که معین الدین اسفزاری مورخ معروف در ضمن توصیف وطن ازان نام
برده است)

قلعه پسر (قلعه ایست مقابل قلعه دختر، اگر در سطح هموار بروی زمین)
قلعه زال (قلعه ایست بز رنگ و حصاریست باشکوه در بلوک زال)
و دیگر خرابه هائیکه در جنوب بلوک قصبه که بنام برزو شهرت دارد
قلاع که معین الدین محمد اسفزاری (مورخ بمورخ اسفزاری) در
روضیات الحنات فی اوصاف مدینه الهرات از آن هانام گرفته توصیف میکند

فرار آتی اند: که میفرماید: «از آن جمله در یک طرف سواد او قلعه ایست مشهور
 بحصار مظفر کوه، از خشت و گل ساخته اند، بر سر پاره کوه از سنگ خار
 در غایت رفعت و عظمت، دور او قریب بیست فرسنگ، یک دور در پائی کوه
 بر کنار رود اسفزاز و اریک او بر قاعه کوه در غایت بلندی و در درون او مسجد جامع
 و بازار و حمام و عمارات عالی و سراهای بتکلف بگنج و ساروج اندوده بوده
 و پهنای دیوار چنان بوده که هفت سوار در پهلوئی یکدیگر میرفته اند و در وسط
 قلعه چشمه آب عذب بوده که از در قلعه بیرون می آمده و در رود میربخش که
 حالا نباشته و ناپیدا گشته و در ارگ او حوض های عظیم بخشت پخته و
 آهک ساخته بوده اند که آب باران پر می شده و از هیچ طرف این قلعه سوار پدای
 پیاده نمیتواند آمد، غیر از دری که بر کنار رودست و از دو طرف بعضی مواضع
 چنانست که پیاده بیای فصیل میتواند آمد و از دو طرف دیگر آن مرغرامجسال
 طیران نیست و از در قلعه تا ارگ یک میل بلکه بیشتر باشد که سوار از درون
 قلعه تا نیمه راه میتواند رفت و سوار قلعه را چنان ساخته بوده اند که بر
 اکثر دور آن سواران دور از وسیران میکرده اند و از موضعی، که جهة آن قلعه خشت
 و گل می برده اند، تا پدای قلعه یک فرسخ نزدیک خواهد بود و چنین گویند که
 آنرا اب غازی بنا کرده است و از بسیاری مردم آن ولایت مسموع شده که از
 شکاف دیواری در آن قلعه کاغذی یافته بوده اند که مزد عمارت آن قلعه براهل
 بعد ادت و جیه نموده بوده اند...

و از عرایب حالات آنست که بعضی حکام جهة نشاط شکار مردم آن
 ولایت را میفرمایند تا آن کوه را که این قلعه بر کنار آنست میرانند و وحوش
 و سباع آن کوه درین قلعه در می آیند و راه بیرون رفتن بر ایشان متغیر
 می گردد و بعد از آن چابک سواران و قاپوچیان در میان قلعه بنشاط تمام
 شکاری می افکنند و صید می اندازند و تفرج عجیب واقع می شود و هنوز دیوار
 های این حصار در حد حکمی و استوار است اما چون آب چشمه آن معلوم

گشته در وی آسادی نمانده

دیگر از قلعه های آن ولایت که مشهور است و رسوم و اطلال آن باقی مانده حصا ر شارسناست که در محاذی قاعهء مظفر کوه بوده ، در میان صحرا ، چنانکه فاصلهء میان هر دو قاعه رود اسفزار است و آن ما منی بوده در کمال نزاحت فضا و لطافت آب و هوا . از همه اطراف او مرغزار های خرم ، که رشک سبزه زار افلاک و غیرت قوای ریاض بهشت تابناکست هوایش صبح و نسیمش سقیم و زلال کرثر مثالش طیره گر عین تسنیم و کرسی این قلعه سنگیست مدور و استوار که دور قلعه بر بالای آنست و میان قلعه زمین نرم ، چنانکه هر جا یک کف زمین را می کنند آب بیرون می آید و از بیرون قلعه آنجا که مد بصرست سبزه و انگست و همه جا یک گز به آب می رسد و بسبب این دو مانع یکی سنگ و دیگری آب نقب بردن بدان قلعه است و پیش مردم آنجا شهرت دارد که آن قاعه از بناهای بلقیس بوده و بعضی آنرا شهرستان بلقیس می گویند و مشهورست که آن موضع مهب نسیم صباست و چندی از مر یضان و مدقوقان از آن هوا اثر روح و راحت بلکه علامت صحت و سلامت یافته اند . و از بدایع امور آنکه محمود امیر خواجهگی نام از اصیل زاده های آن ولایت ، که آب و اجداد او را بساهالی این قریه نسبتی می برده ، مرد ابدال وشی بود و جغدوار درو پیرانه های این حصا رسا کن شده کلاغی را قربیت مینمود و تعلیم می فرمود چنانکه بکرات دیده ام کلاغ را مسجد جامع می آورد و در مقصوره او را بر جمعیه می نشاند و در وقت نماز بانگ می کرد و مردم متاذی می شدند . القصه بمیان تعلیم این کلاغ چنان شد که کلمتک را صید میکرد و شنودم که آهو را نیز گرفت . . . و در نظر میمون پادشاه گفت چه مدعا داری ؟ گفت شهرستان خود را برسم سود بری میخواهم ، پادشاه را تصور آنکه شهرستان او قریه یا مزرعه گرانند است بداعی او حکم فرمود و حال آنکه این شهرستان او ضمن درون قلعه بوده که دوسه جریب از آن مزروع میشده .

دیگر از قلعه‌های آن ولایت که مشهورست و ذکر آن در کتاب ظفر نامه
مسطور حصار بدر آبادست، که شیخ علی خططای استظهار آن حصار در
زمان حضرت امیر بزرگک اظهار عصیان و طغیان نمود و حضرت امیر بنفس
خود متوجه فتح آن شده، بعد از شش شبانه‌روز که جنگ کردند گشاده شد.
شش هزار و کسری از مردم آن قاعه بقتل آمدند.

و دیگر قاعه فراوان بود که عمارت آن بساطان مسعود غزنوی منسوبست
آن نیز از عجایب قلاع و غرائب بقا بوده و اکثر آثار آن ظاهرست و تاجران
بهدر را، از اعیان حضرت امیر بزرگک، درین قاعه تیر زدند و مقتول گشت
سبب طغیان شیخ علی خططای آن بوده که او را بدان فعل متهم داشتند.
وفی الواقع در هر دیار که مثل این یکی باشد بر اعظم آن مکان و دیار بزبان
شرفات عالی مقدار گواهی میدهد. دیگر قلاع و حصار بسیارست که لسان
بیان از ذکر تفصیل او اعراض مینماید.

همچنان مزارات مشهور و آرامگاه‌های بزرگان نیز بسیار است که
در هر جا مزید اعتقاد و ارادت اهالی واقع شده است از جمله (آثار هرات)
مزار بزرگوار خواجه عبداللہ احرار نقش‌بندیه (رح) است در جنوب شرقی کر و چه.
در سبزوار علاوه از شعبات اچکزایی، بارکزایی، نورزایی، علی‌زایی
اسحاق‌زایی، پوپل‌زایی و خوگانی پستوزبان تا جیک فارسی‌زبان
نیز وجود دارد.

(باقیدارد)

مجنون نه

مدعی ای گفت بیلی بسطتر
رو که بس چاک و موزون نه
ایلی ازینحال بخندید و گفت
با توجه گویم که تو مجنون نه
(خواجه حسن دهلوی)

پایند: محمد زهیر

دلته او هلته راسره بی هرچیری راته ښکاره بی

تل دي د عشق په بد او ستا یم
 همیشه دی د مینې په سند رو پایم
 تل دی د محبت ترانسی و آیم
 همیشه دی د دوستی ناری و هم
 تل دی د آشنائی غلبلی کوم

دلته او هلته راسره بی هرچیری راته ښکاره بی

هرچیری دی و ینم
 هر ساعت دی گوړم
 هر شپه دی لتوم
 هر گری دی یا دوم
 هر آن دی بیا تم

دلته او هلته راسره بی هرچیری راته ښکاره بی

په ښکلو باغو کېږي
 په پراخو اورشو کېږي
 په لویو د اگو کېږي
 په لودو غرو کېږي
 په شنه د ښتو کېږي

دلته او هلته راسره بی هرچیری راته ښکاره بی

د گل په غازه کېږي
 د عاشق په افغانه کېږي
 د بلبل په ترانه کېږي
 د مطرب په چغانه کېږي
 د الفت په میخانیه کېږي

دلته او هلته راسره بی هرچیری راته ښکاره بی

دشمنی به ناز کنی

د مین به نیاز کنی

د عشق به راز کنی

د محبت به ساز کنی

د حقیقت به آواز کنی

دلته او هلته راسره بی هرچیری راته ښکاره بی

هر ساعت را خړ گنده پیژنی

به هر خیال کنی را گنده پیژنی

به بیلتون کنی را حاضر پیژنی

به وصال کنی را نه پیل پیژنی

به خواخوږی کنی را بانندی سوخ پیژنی

دلته او هلته را سره بی هرچیری راته ښکاره بی

به شنو مرغو کنی

به لودو لجا یو کنی

به زودو کړنگو کنی

به ښایسته چمنو کنی

به گدو څنگلو کنی

دلته او هلته را سره بی هرچیری راته ښکاره بی

به گل کنی دی پلتم

به سنبل کنی دی لوم

به خوب کنی دی پوښتم

به وینه کنی دی را بلم

به هر پ کنی دی غواړم

دلته او هلته را سره بی هرچیری راته ښکاره بی

دستگیری کنید روزی میرسد که زمین ما را از خود میراند . یگانه

تمول سرشار شما در ان عالم همین دستگیری های امروز اند :

(ویکتور هوگو)

از مقرری های سال ۱۳۳۳ فاکولته ادبیات



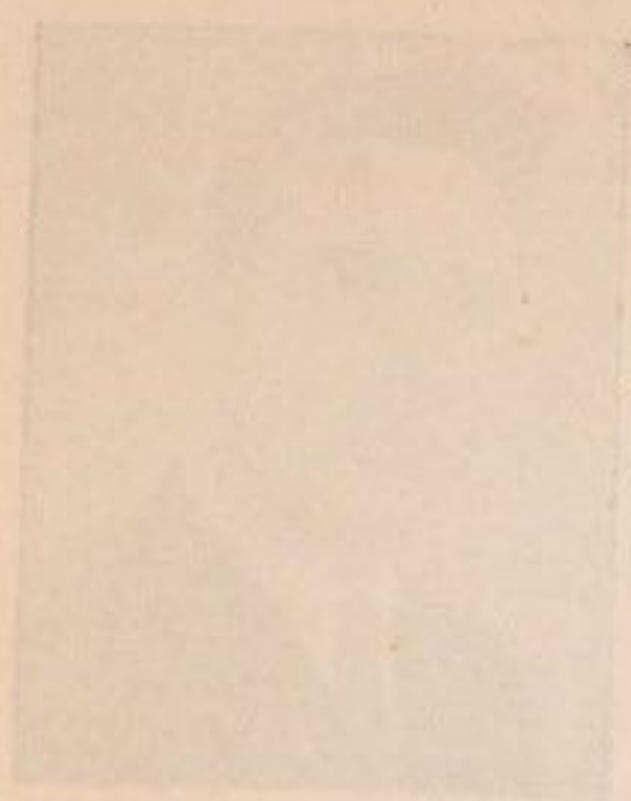
بناغلی عبدالاحد یاری معاون
اداری پوهنخی ادبیات

بناغلی عبدالعفو (غرقه) کفیل مدیریت
نشرات و مدیر مسئول مجله ادب



هیئت کلتوری شوروی بارئیس واستادان فاکولته ادبیات فوتوگرافی معتمدی

تایید مقامات و ...



...
...

...
...



...
...

عنبر خاکستری

عنبر ماده شفاف زرد یا بنفشه‌وار ی رنگیست که از محصولات معدنی بشمار میرود و با کتیره درختی در رنگ و شکن شباهت زیادی دارد به آسانی تراش و صیقل می‌خورد و اگر بشدت مالیده شود تولید برق نیز میکند، این جهت عموم آنرا کهر یا گویند.

ولی عنبر خاکستری رنگ یا عنبر گریس به عنبر هیچ نسبت ندارد زیرا مانند موم نرم و سبک بوده به آسانی بر سطح آب شنا میکند این ماده محصول حیوانی است و از یک جانور بزرگ بحری بدست می‌آید که آنرا در فارسی با اسم نهنگ، یا بال و بال یاد کرده اند لغت آخر از بالینا لاتینی ما خرد است اینجا نور دریائی در لاتینی کا تادون نیز گفته اند و در انگلیسی سپرم و بل یا کاجا لوت گویند عنبر گریس در کیسه صفرائی این حیوان عظیم الجسه بر اثر بد هضمی، پر خوری و یا ناخوشی پیدا میشود که سپس بسوا سطح استفراغ از دهنش خارج میگردد و چون سبک بوده و بکنوع روغن هم دارد بر سر آب میماند و بر اثر وزش باد و حرکت امواج باین سو و آن سو بحرکت در می‌آید و بعض اوقات بساحل رسیده بر خشکی قرار میگیرد یا در زیرش های ساحلی از چشم پنهان میشود.

این ماده را که از محصولات بس قیمتی بحور هفت گانه بحساب میرود بر اثر ارزش آن در بازارهای دنیا با اسمای مختلفه چون طلای شناور، ثروت افسانه، تفاله بیش بها، مهر مره عشاق و غیره یاد کرده اند هنر هم در سراسر جهان در باره آن افسانه های خنده آور و روایات حیرت انگیز شنیده میشود چه تحقیق نمیتوان گفت که بشر در کدام وقت و چگونه بوجود این ماده قیمتی پی برد و چه طور از آن استفاده نمود ولی بگمان اغلب از ازمینه قدیمه

بشر از اهمیت آن باخبر و برای بدست آوردن آن در بحورد و در افتاده و در سواحل همواره مشغول تجسس و تلاش می بود امروز نیز عاده کثیر دریا نوردان صیادان نهنگ، و ساحل گردان در جستجوی آن سرگرم و سرگردان میباشند اکنون هر کس میداند که عنبرگریس محصول حیوانی است و از یک نوع ویل دریائی بدست می آید در قرون قدیم، این حیوان بحور نیم حاره و فرت داشت و از ضرر و ایذا بشر بر اثر قلت و سائل دریا نوردی مصنوعی بود، طبیعی است که محصول آن نیز در آن وقت زیاد بوده اما، روز که حیوان مذکور هدف حملات بیرحمانه بشر قرار گرفته و قریب است که نسل آن کاملاً معدوم شود در مقدار این محصول تقابلی زیادی بوقوع پیوسته و در بعض اوقات محصول سالیانه آن بیش از چند پاونیست و بر اثر آن در قیمت آن فزونی زیادی بعمل آمده است.

از شروع قرن یازدهم تا قریب شش قرن مردم عقیده داشتند که عنبرگریس از محصولات معدنی است و بگونه بیوقن میباشند برخی از کیمیا دانان قدیم آنرا از محصول کوه های آتش نشان زیر بحر نیز میدانستند و برای اینکه آنرا از عنبر تمیز کرده باشند آنرا عنبرگریس (عنبر خا کستری رنگ) نامیدند، سپس مردم مانند صمغ با کستیره آنرا محصول نباتی تصور کردند بار اول در شروع قرن هجدهم این عقاید باطله از بین رفت و به اصل حقیقت پی بردند و دانستند که ماده فوق محصول نباتی و معدنی نبوده بلکه از کیسه صفرا ویل دریائی بدست می آید در این اواخر این موضوع بیشتر توجه علماء را بخود جلب کرده و آن بعد از یک سلسله تجربیات و کنجکاویها تفصیلات بیشتر را در این باره فراهم کرده و باثبات رسانیده اند که ماده فوق منحصر بیک نوع نهنگ دریائی است که در انگلیسی باسم سپرم ویل یاد میشود و از بزرگترین نهنگ ها بحساب میرود که دارای اشک هم میباشند طول این حیوان عظیم الجثه حین باوغ بالغ بر شصت فوت و وزن آن در حدود

شصت طن است بسی اندازه تند خو، وحشی و خرن - بخوار و اجوج است سرش استوانه مانند و دارای یک ماده لزوج روغنی است که در ساختن شمع بدرد میخورد دو قطار دندان عاج مانند دارد که بواسطه آن به آسانی میتوانند بهر گونه حریف مقتدر دریائی غلبه یابد خوراک عمده این حیوان وحشت انگیز دو نوع ماهی است که یکی از آن بنام سکود و دیگری با سم را کتل فشر یاد میشود که با بازوهای متعدد ورشته های باریک ولی بسی متین مجهز است که در مجادله با حریف از آن کار میگیرد این ماهی ها که منظر نظر سپرم ویل است در اعماق بحر زندگی دارند - ولی در آنجا هم نمیتوانند از دست این دشمن حریص خود حیات آرام بسر برند سپرم ویل که از ملجاء و مساوی آن بخوبی باخبر است در تلاش آن در اعماق بحر فرو رفته و در هر کنج و کنار سنگ لایحهای بحری می دراید، ماهی سکود بالعموم مقاومت شدید مینماید که به اثر آن سر و روی ویل صدمه زیاد می بیند و طوری مجروح میشود که گویا کسی با کارد باخنجر آنرا زده است - بعد از یک مجادله مخوف ویل حریف خود را از پای درآرد ورشته ها و بازوهای متعدد آنرا قطع نموده و جسد مابقی را سالم بلع مینماید

خلاف انتظار این حیوان بحری که دل داده ماهی سکود است بعضی اوقات در خوردن آن بازحمات زیادی مواجه میگردد و غالباً ماهی مذکور بطبع وی سازگار نبوده بکنوع جوش و بد هضمی را در معده آن تولید میکند، غالباً این پیشامد بر اثر خوردن سرشاخدار این حیوان بعمل می آید در نتیجه یک نوع ماده نرم روغنی از دهن ویل شروع به ترشح مینماید که بر اثر تماس با هوای آزاد بصورت پنیر می درآید و بروی آب شنا دارد.

این ماده در مقدار متفاوت از چند پا گرفته تا چندین طن از روی آب و کنار ساحل بدست آمده و از بین آن کله های ماهی کتل و سکود بکثرت یافت شده که بمنقار طوطی شباهت دارد، ولی به تحقیق نمیدانیم که یک

ویل در یک نوبت قاچه اندازه عنبر کریس را بیرون میریزد باید دانست که تمام سپرم ویل ها از خوردن این ماهی ها صدمه نمی بیند البته ویلی که یک نوبت به تولید عنبر کریس آغاز کرد دائماً این عمل را تکرار مینماید بعضی اوقات صیادان چون شکم ویل را چاک کرده اند ذخائر زیادی عنبر کریس را از جوف آن بدست آورده اند.

عنبر کریس را نمیتوان از حیث رنگ جنسیت بخوبی توضیح کرد ، بعضی ها از ذائقه آن توصیف میکنند و آنرا لذیذ و خوش مزه دانسته در پخت وپز و در ساختن شراب مورد استفاده قرار میدهند ، دیگران طعم آنرا نه پسندیده و آنرا به پنیر باسی نسبت داده اند ، همچنین رنگ آنرا نمیتوان بخوبی بیان کرد ، بعضی ها آنرا سفید و شفاف نامیده اند دیگران آنرا سفید خاکستری یا سیاهی مایل می نویسند ، ولی هر کس عقیده دارد که آن مانند مشک بگونه بوی خوش دارد ، ازین سبب امروز نیز بیشتر از آن در ترکیب عطاریات و پودر کنار میگیرند قیمت آن از ۱۰ الی چهار پوند فی اونس است

عنبر کریس از قرون متمادی به بازار خوبی داشته ، ترکمان عثمانی بیشتر از آن در پخت وپز کنار می گرفتند سپس باسم مهر مهره یسار گردید و مورد نظر عاشقان دلپاخته قرار گرفت . در قرن شانزدهم و هفدهم بیشتر در تداوی امراض مختلفه خاصاً صرع ، کمزوری دل و دماغ و وجع مفاصل مورد استفاده قرار گرفت رفته رفته آنرا شفا ی هر گونه مرض پنداشتند ، یکی از نویسندگان قرن هفدهم آنرا باسم مقوی قلب و روح افزا یسار کرده است ، عربها ، مسلمانان مراکش ، هند یسان و پرتگالی ها ، استانبول ها و فارس ها از تجارت پر مشفعت آن با خبر بوده و آنرا از مالک دور افتاده چون زنجیبار ، مدغاسکر ، سیلون و غیره بدست می آوردند میگویند که مور های اسپانیه (مسلمانان اسپانیه) شتران

خود را طوری تریبه میگرداند که بتواند این ماده را از لای شن های ساحلی
مکشوف سازند مردم چین و مالدیبا نیز از فوائد هنگفت آن بیخبر نبودند ،
شهرت و اهمیت آنرا میتوان از این قیاس کرد که در ۱۷۹۱ کبطان کوفن
یکی از صیادان مشهور ویل که بغرض تلاش آن بهر نقطه دنیا مسافرت مینمود
در پارلمان انگلیس (مجلس عوام) احضار گردید تا در این باره به نمایندگان
آن مجلس معلومات لازمه بهم رساند .

اما طوری که بالا گفتیم متأسفانه بر اثر شکار های بی رحمانه این جانور
عنبر کریس بسی نایاب شده در نتیجه قیمت آن هم بی اندازه بلند رفته است
بطور مثال یک قطعه کوچک آن بعض اوقات ناسی هزار پوند خریدار دارد .
هنوز علما به تجزیه کیمیاوی این ماده کاملاً موفق نیستند ولی باین
هم در بازارها دنیا اقسام عنبر کریس مصنوعی وجود دارد که عموماً
از صمغ ترکیب یافته ، ولی شناخت اصل و بدل آن چند ان مشکل نیست
و اگر در الکو هل حل گردد بزودی تمیز میشود .

• • •

خریدار تو هست

هم جان بهزار دل گرفتار تو هست
اندر طلبت نه خواب دارد نه قرار
هم دل بهزار جان خریدار تو هست
هر کس که در آرزوی دیدار تو هست
(علی لای غزوی)

رباعی

در جستن راز فلک دایره وار
در کار شکست این آن چون سوزن
بسیار بگشتیم بسر چون پر کنار
در دا که نیا فتم سر رشته کار
(رضی الدین)

محمدحییر ژوبل

در باره زلف و زلفین

چندی پیش که امتحانات سالیانه مدارس ثانوی کابل جاری بود چندین بار در جلسه های امتحان مضمون ادبیات دری مدارس مختلف اتفاق افتاد که شاگردان کلمه «زلفین» را بصورت تشبیه بفتح فاء تلفظ میکردند و قبول می افتاد و یکی دوبار هم که از طرف متعلمان (زلفین) بکسر سوم بر وزن گلچین اداء شد با تعجب روبرو گشت؛ اینجانب بادلایلی که داشته ام این کلمه را بصورت اخیر یعنی بکسر سوم تدریس کرده بودم بناءً ب فکر افتادم تا یاداشتهای متفرقی را که دوسه سال قبل درین موضوع از کتب متعدد برداشته بودم مرتب کنم و جهت نشر بمجله ادب عرضه دارم. البته منابعیکه مطالب از آن تحقیق شده هر یک در مورد آن ذکر می یابد، از جمله مقاله «زلف و زلفین» بناغلی دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران را متذکر می شوم که ایشان نیز بهمین عقیده تلفظ زلفین بکسر سوم اند (رجوع شود بشماره اول دوره دوم (۱۳۳۰) نامه تمدن) بنده از آن نه تنها استفاده کرده بلکه آنرا مدار کار خود قرار دادم و بدتعمیم آن کوشیده ام که در اینجا طوریکه معمول مقالات علمی و تحقیقی است برای ادای حق شان تذکره کردم.

در قاموس عربی صراح (۱) آمده: زلف، زلفه؛ بانهحر یک حوض پر آب زلف جمع آن، مزالف ده های نزدیک بشهر، مزلفه مفرد آن؛ از لاف نزدیک گردانیدن؛ زلفه، زلفی. نزدیک و منزلت، قوله تعالی بالتی تقر بکم عندنا لزلفی - وهی اسم المصدر، ایضاً ای تقر بکم عندنا از و لافا و پاره از اول شب، زلف، زلفات جمع، قوله تعالی وزلفاً من اللیل

زلف پیش شدن ، تزلف ، از د لاف تقدم کردن ، مزد لافه نام جایی در مکه که از جهت سیاه می مجازاً با موی نسبتی بهم میرسانند . کلمه زلف بضم اول و سکون دوم در برهان قاطع و بعضی از فرهنگهای دیگر نیامده و در سخن فصیحان عرب هم استعمال نشده است و آنچه در کتب لغت آمده غیر از آن معانی است که از آن میگیریم : صاحب فرهنگ بهارستان مینویسد : (۱) زلف ، بشک ، چوگان ، چوگان سنبل ، دوانه ، زره ، سنبل ، کلالک ، کلاله ، کله ، مرغول ، مرغوله ، نغوله ، فرهنگ خیام محمد علی ترقی (۲) نویسد : زلف (کلمه فارسی) موئی که بر سر روید . لغت فرس اسدی (۳) می آورد : کلاله ، زلف بود ، که موی پیچیده و مجعد بود . دکتور عبد الرسول خیا مپور معلم ادبیات فارسی دانشکده ادبیات تبریز باستناد « بهار عجم » و « معیار اللغه » در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (۴) مینویسد : « زلف - در زبان عربی جمع « زلفه » است بر وزن غرغه که بمعنی پاسبی از شب باشد . در فارسی آنرا بمناسبت سیاهی در مو یهایی که بالای بنا گوش باشد استعمال میکنند و تشبیه نیز می بندند ، نظامی گوید :

زلفین بنفشه از درازی ای در پای فتاده وقت بازی ای
 که آقای مذکور کلمه زلفین را در بیت بالای نظامی تشبیه فکر کرده اند و در استدلال شان جای تعمق و تأمل است و بساز خود دکتور خیام پور در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (۵) میگوید : مزلف بر وزن « معظم » کلمه مجعولی است که از زلف ساخته اند ، محمد اسحق شوکت گوید :

مزلف است رخ خامه ام ز بخت سیاه سر ادشام فراقم خط لب جام است
 که این دو گفته بناغلی خیام پور بسا هم کاملاً درست نمی آیند زیرا از کلمه مزلف که آنرا مجعول خوانده اند چنین بر می آید که کلمه فارسی را بصورت

(۱) صفحه ۴۹ (۲) ص ۳۲۳ (۳) ص ۴۶۶ (۴) ص ۱۰ شماره (۵) ۱۳۳۰

(۵) ص ۲۱ شماره اول ۱۳۲۸

معرب در آورده باشند مثلیکه کلمات مفشز و مچرب از فیشن انگلیسی و چرب فارسی معمولست بهمه حال ، محمد حسین رکن زاده آد میت نیز در اغلاط مشهوره (۱) تاخته و زلف را کلمهء فارسی خرانده اسم فاعل (یا مفعول) ساختن آنرا : « مزلف » مانند مچرب و مأخوذ از چرب دانسته است . بعضی زلف و گیسو را ادف هم دانسته اند و برخی هم زلف را غیر گیسو دانند ، ببینیم کتب لغت چه میگویند : غیاث اللغات چاپ لاهور (۲) مینویسد : گیسو بیای مجهول ، خان آرزو در سراج نوشته که قوسی گوید موی درازی که از هر دو جانب دراز کشیده باشد چنانکه در گلستان سیاحی گیسوان تا فته . . . و بعضی مرادف زلف نوشته و از اشعار متأخرین ظاهر میشود که گیسو غیر زلف است . قاسم مهدی گوید :

یکسر مودر سر لیلی و شان بیکار نیست آنچه می آیدز باد از زلف گیسو میشود

بهار باران شرح گلستان (۳) گیسو را نوعی از زلف داند که متصل برد و گوش دراز کشیده باشند . فرهنگ خیام (۴) مینویسد : گیس موی بلند سر خاصه سر زنان و آنرا گیسو نیز گویند . زلف بمعنی گیسو معروفست . اشتقاقات دیگری از زلف در فرهنگها به نظر می آید :

در برهان قاطع محمد حسین برهان چاپ کانپور (۵) آورده اند : زلف بستن کنایه از نمودن مطلوب است خود را بعاشق و دل او را بکمند خود آوردن ، زلف خطا ؛ بکثر ثنائت بمعنی خطا و گناه و تقصیر باشد . زلفه بفتح اول و ثانی و ثالث کوچه تنگ و تاریک . زلف زمین ؛ بکثر ثنائت کنایه از شب است که بعربی لیل خوانند و کنایه از خاکی هم است که جوهر آدمی از آنست و بلیه ارضی را نیز گویند . زلف و خال ؛ معروف است و کنایه از آرایش و زینتی است از طلا و لاجورد که در شب زفاف بر روی عروس کنند . زلفین بفتح اول بر وزن طپیدن بمعنی ترسیدن و بیم بردن و تهدید

کردن و ترسانیدن باشد و بمعنی کینه و انتقام هم آمده است و چرخى را نیز گویند که بدان پنبه دانه را از پنبه جدا کنند و بکسر اول هم آمده. در غیاث اللغات (۱) همزلف: شوهر خود را هر زن را نوشته است در فرهنگ شاهنامه تالیف دکتر شفق چاپ تهران ۱۳۲۰ (۲) آمده است. و این اصطلاح هنوز در لهجه شیراز وجود دارد که در کابل بآن باجه میگوئیم: زلفین: بفتح زاء و کسر لام بمعنی انتقام و تهدید، از حکیم فرخی استشهاد کند:

از لب تو مرا هزار امید است از سر زلفت مرا هزار زلفین
از منوچهری:

سیاست کردنش بهتر سیاست زلفین بستنش بهتر زلفین
باین اساس اگر زلف کلمه درى و یا غیر آن باشد که از عربی (مثلاً) داخل زبان درى شده باشد باز هم در تمام لهجه های فارسی افغانی و سایر لهجه های زبان فارسی در سایر کشور های فارسی زبان بهمین شکل و صورت موجود است و از قدیم بهمین معنی استعمال شده است.

پس چرا بسته او یم همه عمر اگر آن زلف دو تا نیست کمند
(رودکی)

آن زلف مشکبار بر آن روی چون بهار گر کوته است کوتهی دروی عجب مدار
شب در بها رمیل کند رو بسکوتهی آن زلف چون شب آمد و آن روی چون بها.
(معزی)

از دیدن و بودن رخسار و زلف یار در دست مشک دارم و در دیده لاله زار
(عنصری)

شیلنج چشم و زلف او را بید دل از دست خرد مندان بدستان (۲)
(عنصری)

تازلف تو شاه گشت و رخسار تو تاخت افگند دلم بر ابر تاخت تو رخت
(منسوب با بو سعید)

بینی مر آن دوزلف که با دش همی برد

چون قلب عاشقی است که هیچش قرار نیست
(خبازی نیشاپوری)

در ادبیات دری چه نظم و چه نثر کلامه (زلفین) بکثرت آمده که بعضی
آنرا (زلفین) بفتح فاء بصورت تشبیه عربی یعنی دوزلف میخوانند و اینهم
بیخود نیست چرا که دوزلف و مترادفهای آن نیز زیاد استعمال شده و اذهان
را بدانسو متوجه ساخته است:

می بینی آن دوزلف که با دش همی برد

چون قلب عاشقی است که هیچش قرار نیست

بانه که دست حاجب سالار کشور است

کز دور می نماید کار روز با ر نیست

(خبازی نیشاپوری)

بدوزلف یار دادم دل بیقرار خود را

چکیم سیاه کردم همه روزگار خود را

(رهی ترکمان)

یکی دختری داشت خاقان چو ماه

اگر ماه دارد دوزلف سیاه

(فردوسی)

بدل ها اندر آویزد دوزلفش

چو دوزله اندر آویزد بدامن (۱)

(خفاف)

(۱) درص ۴۳۷ لغت فرس اسدی زیر عنوان دوزله بمعنی گیاهی که از جامه مردم

در آویزد.

دوزلفکانت بگیرم دل پر از غم خویش

چو مرغ بسمل کرده از در آویز د (۱)

(خفاف)

در چهارمقاله عروضی نیز در حکایت سلطان محمود از باب دوم کلمهء (زلفین) در مورد ایاز دو بار ذکر شده و با زهم گفته شده که هر دو زلف خویش را پیش محمود نهاد.

مولف بهار عجم زلفین را بصورت تشبیه از تصرف فارسی زبانان متعرب داند و غالباً ضلان معاصر نیز این کلمه را بکسر سوم خوانده و آنرا لغت دری دانسته اند: زلفین، زرفین، زورفین، زفرین، زرفین، زلفی و زلفی همه یک کلمه است؛ چنانچه در فرهنگها ضبط است زرفین، زرفین فارسی معرب یعنی زنجیر درو و تذرفین صدغه ای جمده (۲) همچنین در غیث زلفین: بضم اول و کسر فای معنی زنجیر از سراج نقل شده (۳) و زرفین در همانجا با ال کسر و بالضم و کسر فای ویای معروف بمعنی حلقهء درو زنجیر، بقول منتخب و صراح و برهان آمده و برهان قاطع (۴) ثبت می کند که زلفین بضم اول بر وزن و معنی زرفین است و آن حلقه ای باشد که بر صندوق و چارچوب در خانه نصب کنند لغت فرس اسدی زیر مادهء زفرین (بضم اول و سکون دوم) می نویسد: «آن آهن بود که بر درها ز نند و حلقه در آن افکنند و قفل کنند، عنصری گوید:

مثل من بود بدین اندر

مثل زفرین آهنین و در (۵)

آنگاه در حاشیه مذکور عباس اقبال (۱۳۱۹) مینویسد: ۵ - زفرین

آن آهنی باشد که بر درها ز نند و حلقه در باو افکنند و قفل بر ز نند.

(۱) در ص ۳۲۴ همان کتاب بسمل را بمعنی کشتن آورده این بیت از

خفاف ذکر کند

(۲) صراح چاپ کانهپور ۱۳۷۱. (۳) ص ۲۰۹ (۴) ص ۲۰۸ (۵) ص ۳۶۳

سایر نسخ این لغت را ندارد. زفرین که آنرا باشکال زو فرین و زوفلین و زولفین و زورفین ضبط و استعمال کرده اند اصلاً بمعنی همین حلقه آهنین در است و لی شعراء بعدها موی مجعد سر را هم به آن تشبیه نموده و حتی در عربی نیز مزر فنه بمعنی موی مجعد استعمال شده و زلفین کم کم بجای موی سر معمول گردید: و تصور عامیانه که این کلمه تشبیه و عربی زلف است استعمال زلف را بهمین وضع معمول امروز رایج ساخته است (۱)

زلفین (به ضم اول و کسر فاوی معروف کلمه دری بمعنی چفت و زره (۱) زو فرین بهمان معنی (۱) زرفین که چفت در است که بر زره اندازند (۱) چفت: زنجیر یک در را بندند (۱) زره آلتی است که چفت را در آن کنند و بر آن قفل زنند (۱) زرفین (فارسی) زره چفت که چفت را بر آن اندازند (۱) زلفی بمعنی زنجیر در و ازه تاهنوز در کابل و سایر قسمتهای افغانستان در فارسی افغانی و بشکل زلفی در پختو وجود دارد که زلفین و کلمات مبدل آن زیاد استعمال شده است.

گرنه مشکست از چه معنی سر زلفین یار

مشکبوی و مشکر نگت و مشکپاش و مشکبار (۲)
(عنصری)

غنود مستند بر ماه منور
خط و زلفین آن مهر وی دلبر (۲)
(عنصری)

بدان گرد بست آن سیمین ز نهدان
بدان خمیدگی زلفین جانان
یکی گویی از کافور گوی و نسیبیت
یکی گویی که هست از مشک چو گان (۱)
(عنصری)

(۱) فرهنگ خیام محمد علی ترقی: صفحات ۲۲۳-۲۲۶-۱۵۴-۲۰۸-۲۲۱

(۲) ص ۵۱ دیوان و ص ۲۴

(۱) ص ۱۰۲ دیوان

مشایی را که در شر طیه گفته
رخ وزلفین یا رم را نظر کن
بگو با منطقی کان هست مردود
که شمس طالعت و لیل موجود
(....)

شواهد ذیل موهبده قرائت زلفین بکسر فا و (ی) معر و فست
حاسدان بر من حسد کردند و من فر دم چنین
داد مظلومان بده ای عز امیر الموء منین

تا آنجا که ...

مردم دانا نباشد دوست او بکرو زبیش
هر کسی انگشت خود دیگر کند در زولفین (۱)
(منوچهری)

که در اشعار ما بعد با آفرین ، سیهین ، چین ، زمین ، معین و ... قافیه
شده است .

بدست راست شراب و بدست چپ زلفین
همی خوریم و همی بوسه میدهیم بدنگ (۱)
که قرائت زلفین بکسر فا بسیار روانتر است .
تا زلف نوشاه گشت و رخسار تو تخت

افگند دلم برا بر تخت تو رخت
روزی بینی مرا شده کشته بهخت
حلقم شده در حلقه زلفین تو سخت

منسوب بسابور سعید ابی الخیر (۲)

که از کلمه حلقه زلفین نیز معنی « حلقه در را زلفین گویند » بر می آید
و خواندن زلفین بکسر فا تائید می شود .

بعلاوه لغت فرس اسدی زیر ماده زا اولانه بمعنی بندی آهنین از خسروی
نقل کنند .

(۱) ص ۶۹ دیوان و ص ۱۷۸ (۲) از تاریخ تصوف د کتره ساسم غنی ص ۶۰۴ ص (۲۶)

زلفینک او بهر نهاده دارد بر گردن هاروت زاولانه (۱)
 و همو زیر عمران لخبج بمعنی زاگک سید برنگه از ان بیستی از طیان آورد
 بین آن زلفینکان چون چنبر بالان نجم گریل خج اندرز نیایدون بود چون آبنوس
 که در این بیت در بعضی از نسخ بعوض زلفینکان، زلفین او هم آمده است
 دو زلفین هم بکثرت آمده

از اینجا نیز بر می آید که تشبیه « زلفین » را کاف تصغیر در آخر آوردن
 (زلفینک) و باز به (آن) جمع نمودن (زلفینکان) و یا (زلفین)
 تشبیه را معادود عدد (دو) ساختن نه با فواعل دستور برابر می آید و نه ملایم
 طبع زیبا نیست و نه از نظر فصاحت درست می آید. اما ممکنست بعقیده
 دکتر محمد معین گفت که زلف و زلفین در جمع و طره را گویند در اصل
 تشبیهی بوده ازین لغت و بعد علم شده چون نرگس و لعل برای چشم و لب
 و غیره که علامه قزوینی و علامه دهخدا مولف لغتنامه نیز بر همین عقیده اند
 که قبلیها به نقل قول از ایشان بوسیله اقبال پرداخته آمد. بعقیده حقیر
 چون زلف غالباً بشکل حلقه بوده چنانچه زلف پرشکن و پاشکن زلف
 و پازلف بشکن کنایه از آنست.

در نخست، جازاً گیسور از زلفین گفته اند که بعد ابعنی حقیقی استعمال شده است
 و صورت موی بوده است که گاهی هم این صفت بجای موصوف استعمال شده
 است، چنانچه سرور بجای قد بلند استعمال کنند. و همچنین اگر هم (ی) و (ین)
 پسوندهایی باشد که برای ادا ی نسبت در آخر زلف آمده باشند مانند از سیم
 سیمی و سیمین، از زری و زرین، از پشم پشمی و پشمین ... و بدین صورت موی
 را بزلف (یعنی حلقه) که مانند او پرشکن است، نسبت کرده باشند، باز هم
 خواندن (زلفین) باید بکسر (فا) و (ی) معروف باشد.

نتیجه : از تعمق در مطالب بالا و مقایسه شواهد و نقل قول فرهنگ نویسان ،
قرائت (زلفین) بکسر سوم و یای معروف بر وزن (گلچین) واضح می شود
و ذکر دو زلف و امثال آن دلیل نمی شود زلفین را بفتح سوم بصیغه تشبیه
عربی بخوانیم . (پایان)

...

درین جا بی مناسبت نسبت بابی از صفت موی را از کتاب انیس العشاق تألیف
شرف الدین را می شناسیم دربار سلطان معزالدین ابوالفتح اوبس جلا پری
(۷۵۷ - ۷۷۶) انتخاب نموده خدمت قارئین محترم عرضه دارم
(غرقه)

در صفت موی

آنچه در کشور حسن سرآمد ملک جمال است موی را گرفته اند و فرق داخل
اوست و منقسم بسه نوع است .

اول : معقد و به پهلوی آن را شکن خوانند چنان باشد که موی اترک که
گروه بندند و آنرا به پارسی گله (۱) گویند چنانکه اثیر الدین اومانی فرموده است :
گردست من بدان گله عنبرین رسد پایم فر از پایه چرخ برین رسد

نوع دوم معقد و آن موی دیلم است و آنرا به پهلوی نغوله (۲) گویند و به پارسی
دلاله (۳) خوانند و مراد از دلاله آنست که پسر شکن باشد چنانکه
سیددوالمقار گفته

(۱) رکن صابن راست :

سرگشته در هوای تو چون بیدلان صبا و اشفته بر عذار تو چون عاشقان گله

(۲) نغوله (باو او مجهول و فتح اول) نزاری فهستانی گوید :

زهی از عنبر سارا نغواه کمند است آنکه داری پانغوله

(۳) کلال بفتح اول یعنی تارک سرو کلاله مویست که بر تارک سر میر وید

بت دیلم (۱) مه مشکین کلاله بهشک چین گرفته روی لاله
 نوع سوم سلسل چنان باشد که موی زنگی چون زره در یکدیگر گرفته و آنرا به پهلوی
 مرغول (۲) و به پارسی کاکل گویند چنانکه رشیدالدین و طوطی فرموده است :
 کاکل مشکین بر انداز از رخ چون آفتاب حیف باشد بر موی تو از کاکل نقاب
 و هر یک در کشوری سرافرازند و در مملکتی کار ساز اگر چه جمله را موی
 و طره و گیسو خوانند فاما در میان این جمع متفرق فرقی تمامی است و از این جمله
 هر یک را قرار گاهی و راهی و پناهی است آنچه گر در خسار چون مار در گلزار
 حلقه زند و پیرا زلف خوانند چنانکه در وصف دلبران موصوفست :
 وقتی برای آنکه بغارت برند دل زلف آورند و بر سر رخسار کج نهند
 و آنچه از بنا گوش فرود آید و برگردن محبوب پیچد و بر اگیسو گویند
 چنانکه اثیرالدین اخصیتکی فرموده است :
 از بنا گوش نرندار دآر زوی گردنش بر بنا گوشش چرا گردن نهد گیسوی او
 و آنچه بادوش رسد و از دست د رازی و بر پیوسته با ز پس دار دو بندد
 آنرا طره (۳) گویند چنانکه کمال الدین خواجوی کرمانی فرماید :

(۱) مردم دیلم در میان مسلمین بسه حیث معروف شده بودند بموی دیلمی
 و با ساحه خود تیر و ژوبین بود و بغلامانی که ایشانرا قبل از تسخیر کامل سرزمین
 ایشان بدست مسلمین بغلامی میگرفتند و دیلم بمعنی غلام در اشعار شعرا و
 نوشته های قدما بسیار مذکور است

(۲) نظامی گوید :

بتن بر یکی آسمان گون زره چون مرغول زنگی گره بر گره
 (۳) طره را بفارسی پیچه میگویند (مقدمه الادب ز مخشری) و پیچه اصطلاحاً
 زلفی را گویند که سرته آنرا مقرر اض کرده زنان و پسران صاحب جمال بر روی
 گذارند بجهت زیبائی (فرهنگ جهانگیری) یا آنکه آنرا بپیچند در یکدیگر
 و گره زنند (موءید الفضلا)

یا غمزه را پندی بده تا ترک عیاری کند یا طرد را پندی بنه تا ترک طرراری کند و آنچه کمر و ار میان معشوق را در کنار گیر دو پر اموی گیرند چنانکه نراری گوید : مری تو تا میان و میان تو کمز موی چون تو که دیده موی میان در میان ترک و آنچه مساسل بر خاک افتد و در پای معشوق سر اندازی کند آن موی دراز است که زلف اش میخوردند چرا که زلف مخصوص است بنواز نینان و موی عمومی دارد چنانکه قابل گوید :

خواجواگر زلف کجش بینی که در خاک افتد با آن رسن در چه مر و کمان از سیه کاری بود و زلف دلاویز معشوقه را عنبرینه (۱) تشبیه کرده اند چنانکه شیخ المحققین سعدی فرماید :

گیسویت عنبرینه گردن تمام بود معشوق خوب روی چه محتاج زیور است و شعرای عرب زلف و گیسو و موی را بهنمت اسیم مترادف در عبارت آورده اند چنانکه : صدغ (۲) زاویه (۳) ضفیره (۴) غدیره (۵) طره (۶) فرع (۷) شعر (۸) اسحم (۹) موی سیاه را گیرند و وحف (۱۰) موی بسیار سیاه و مساسل زنجیر زلف را خوانند .

و از لون و شکل و دور و تسلسل مجموع سی و سه صفت تعبیر کرده اند

(۱) عنبرینه یا عنبر چه یا عنبر دان حلقهء کوچکی بوده است که در آن عنبر میکرده و در یک رشته با سلسله مروارید زنان بگردن می آویخته اند مثل گردن بند .

(۲) صدغ = زلف (مقدمة الادب و السامی فی الاسامی) (۳) ذوابه = گیسوی مرد (مقدمة الادب) (۴) ضفیره = موی تافته (السامی فی الاسامی) (۵) غدیره = گیسوی زن (مقدمة الادب و السامی فی الاسامی) (۶) طره = پیچه (مقدمة الادب) (۷) فرع = موی دراز (مقدمة الادب) (۸) شعر = موی (۹) فاحم و حاک و اسحم = موی سیاه (السامی فی الاسامی) (۱۰) وحف = موی نیکو و بسیار (السامی فی الاسامی)

و از اعداد سی و سه گانه یازده در کلام ایشان مستعمل است چنانکه حباله ، شبکه ، لیل ، ظلمت ، ظلام ، ظل ممدود ، واو ، عین ، غیم ، حبل متین ، هیکل ، بندگیسورا که حمایل معشوق است تعویذ عشاق میخوانند چنانکه سلطان الشعراء خاقانی فرماید :

بدوتا موی که تعویذ من است بادگار از سر مشکین رسن است
و یازده دیگر غیر مستعمل و در عبارت باغها متداول است چنانکه عقده ، جعد (۱) ، مجعد ، حبش ، برقع ، نقاب ، طناب ، غراب ، سنبله ، عقرب ، صلیب ، محمود منور میفرماید :

روی بنماتادگر عابد نگوید الصلوة زلف بگشادگر راهب نگوید الصلیب
و در استعمال یازده دیگر اهل عجم مخیر اند چنانکه : مفتول ، مفتون ، عیار ، طرر ، لام ، حلقه ، میسم ، نعل ، ثعبان ، دخیان ، برج و ملک الشعرا ظهیر الدین هاریابی گوید :

چشم بجمادوی بدل چاه بابل است زلف را بکافری عوض برج خیبر است
و بعضی از بلغای عرب آونگت زلف را بخوشهء عنب تشبیه کرده اند و شعرای عجم آنرا در عبارت آورده اند و این تشبیه بغایت غریب است چنانکه امیر معزی فرموده .

گرفته زلف گره گیر در میان دولاب چو خوشهء عنب اندر میانهء عناب
و آنچه تعاقب پپارسی گویمان دارد آنست که حقیقت شست زلفی را از روی مجاز صداسم نهاده اند چنانکه

سمن سا ، بنفشه ، سنبل ، سافه گشای ، مشکین ، مشکین بوی ، مشک رنگت ، مشک پباش ، مشک بیز ، مشک ریز ، مشک آگین ، عنبر فام ، عنبر شکن ، عنبرین ، عنبر آگین ، عنبر آسا ، عنبر بوی ، عنبر بار ، عنبر بیز ، عنبر نسیم ، عالیه گون ، عالیه رنگت ، عالیه بوی ، عالیه فام ، ابر ،

(۱۱) جعد فارسی آن بشک است بضم اول (السامی فی الامامی) عنصری گوید :

بشک معشوق چون سپید شود دل عاشق آزاد شود بستوه

گلیپوش ، سمن پوش ، قمر پوش ، شام ، شام غربیان ، شبستان ، شب ، شب رنگت
 شب یادا ، شب دیجور ، شب قدر ، عمر دراز ، سایه ، سایبان ، پرده ،
 چنگک ، جیم ، چین ، ساچین ، هندوستان ، زنگبار ، هندو ، لاله
 سیه کسار ، سیه دل ، دل دزد ، دل بند ، دلبر ، سرگران ، سرکش ، سرگشته ، سرکژ ،
 سر بهاد داده ، سر انداز ، سر افکنده ، سر افراز ، قفسادار ، رهزن ، کمند ،
 کمند افکن ، کمند انداز ، رشته ، رسن ، رسن تاب ، رسن باز ، چنبر ،
 چنبری ، دود ، آتش پرست ، حرر شید پرست ، کسافر ، کسافر کیش ،
 زفسار ، چلیپا ، چوگان ، بند ، زنجیر ، شوریده ، سودائی ، دام ، زاغ ،
 پرشکن ، خم اندر خم ، باد پیمای ، هوادار ، پریشان ، پریشان کسار ، آشفته
 آشفته کسار ، تابدار ، تار ، ماسار ، بیقرار ، بهم برآمده ، دراز ، پیچ پیچ

القصه طولها حدیثی است دراز ، و مرکبات این مفردات نامع - مدود است ،
 وبخلاف این تشبیهات ظهر السدین فاریابی زلف را جادو میخواند و در این
 تشبیه مخترع است چنانکه میگوید :

زلف بجای دوئی برد هر کجا د لیست و انگه بچشم و ابروی نامهربان دهد
 و این تشبیه بواسطه آن در عقد صداسم و صفت زلف ذکر نرفت که جمهور
 طائفه در استعمال این تشبیه متفق نیستند بر آن تقدیر که هر گاه منظر سر بتر اشد
 بد بیضای موسی روشن و صاف صفت است زلف که سر دفتر نوزده باب حسن
 و جمال است در دیوان د ابری منسوخ گردد و تا کسی حقیقت این معنی
 استعمال نکرده باشد معترض کنایت این لغت نگردد چنانکه قایل گوید :

بر فرق تو موسی بد بیضا بنمود تا عقد صد از نوزده انداخته ای (۱)

۱ - در حاشیه یکی از نسخ یکی از خوانندگان اضافه کرده است که شیخ
 کمال خمندی سر زلف دراز را بطاوس تشبیه کرده است .

زدست ما لجا بگریزد آن زلف که طاوس است و چندین رشته بر پای
 خواجه حافظ فرماید :

زلف شکین تو در گلشن هر دو سر عدا ، چیست طاوس که در باغ نعیم افتاده است

دلا مارتین اثر

پښتو کونسکی: محمد اسماعیل (زاهد)

د شاعر وینا

د ژوند پيال له دمخه تردی چه تښه سی ماته سوده، بیو فاعمر په هره دقیقه کی
د آه او افسوس سره تښتی دستر گو، او بندگو او د زړه سو زنه هیخ اهمیت
نه ورکوی. مرگ هم د غم او ماتم نغمه وایی او د ژوند وروستی ساعت اعلام
کوی نه پوهیزم چه وژ ارم یاسندر د شروع کرم؟

نه د ژر اٹحای خونه دی ٹحکه تر اوسه می لا گوته پر رباب او مرگ می
د بل جهان پر غاره د خورشالی نغمی سره یو ٹحای کوی او عقل راته وائی:
خړنگه چه روح د جانان په طلب کښی د تلو عزم کوی نو باید خدای په امانی
ئی فقط یوه شور انگیزه نغمه وی او بس.

هو رباب خومی په آخر کښی آسمانی سندر وائی او خراغ خود د مرگ
په وخت کښی خپله شعله روښانه کوی، او پال روح هم پخپل آخرین قدم کښی
د خو شالی څخه و آسمان ته گوری فقط یوازی بدن دی چه پر تیر وور څو ارمان
کوی او پر تللی عمر ژاری او ناری وھی.

لیکن هغه عمر چه دستر گو په اوږو او د زړه په لمبو کی تیر یزی کله د آد او ارمان
لا یق بلل کیزی، او داد غم تو مار کله د خو اشینی وردی، ٹحکه هره ثانیه او
کلمه ئی درنج اوز حمت درد او غم څخه جوړه شوی ده. پر یزده چه هغه څو ک
پری وژاری چه د عمر د خونئ و دیوال ته ئی شالگولی او د امید پر سسته
لکره ئی ت-کبه کړی وی.

مساخوپه دی مٹحکه کښی رښه نده زغلولی او نه دهغه ضعیف او نا توانه
واښه په شان چه د سانجام بیاد ئی لهر پښو نه را باسی، سپک پورته، کیزم او بیاه

کوم تکلیف اوز حمت بل لختی ته مخم . اود هغه مهاجر مرغه غوندي يم چه
په هيڅ کشت او کرونده کتبی محاله نه جوړوي او پر هيڅ شاخ آرام نه کوي .
په دبره خوښي د درياب په څېر ناست اوليري د سا حل څخه د عشق او
محبت په خوږو سندر و مشغول وي ، او غير د عشق د سوزا نو او خوندي ورو نغمو
څخه نثي وچاته نور څه نه پاته کيږي .

مخزنګه چه د کليسا ساز ننگ (ناقوس) گاهي دخوشالي سندر ه او گاهي
دغم اوماتم بدله وائي او خلک دواده اومرگت څخه خبروي ، دغه رنگه زما
روح هم کله دخوښي ناري او کله دغم سوري وهي .

نو دغه دي چه زما رباب دسترگو په ر و نرا وبنګر سرتر پسا په لند شو ،
مگر واي به د او بنګو څخه گله کوم او يا پري خفه کيزم .

څکه او بنګي خو وماته د آسماني سيستم په څېر بنګاريزي چه بدن مي را مينځي
اوروح مي را روښانه کوي

شهرت او اعتبار څه شي دي ؟

دش او خالي ژغ انعکاس دي چه را نلکونکي وگړي غولوي . .

نوقه چه دشهرت او اعتبار دپاره شپي او ورځي سبا کوي يو وار زما درياب
و آواز ته هم غرژ کيږده وواوره چه څه وئي :

دهر نوموړي اونام اونشان آخر دباد په نصيب شوي دي .

هو . خدای خو شاهدي چه زه هيڅ کله دادول الفاظ چه دبشر د ليو تقرب
نښه ده پر ژبه نه راوړم بلکه دهغوي پر غاڼي او چتيوالي باندې خاندم او هر څومره
چه ددا کلماتو و معناته څېر کيزم په هم هغه انداز دپوچ او خالي راته معلوم کيږي
اود بيمغز چار مغز (جوز) په شان ئي ليري غورځوم .

هو . انسان خو دعزت او شهرت په غاڼي اميد خپل ځان دروزگار و سيلاب
ته سپاري اود نري ددرياب څپي دده په نام اونشان بازي کوي اود ده دژوند
دماني ديوالونه او پايي پرله پسي نروي . . .

مگر زه خود نری ددی خپو خخه نه ویره کوم اوته په احرام ورته گورم
 بلکه په دیر سپکه سترگه ئی دینا و بساته ور کوم .
 خکه زه دهغی مرغی په دول یم چه دابدیت و خالی ته الوزی او پدی فکر او
 اندیشه کنی نه وی چه ددی دوزر سیوری پر کوم چمن لویدلی او دافانی ژوند ون ئی
 خرنسگه و پای ته رسولی دی .
 زه اروح هم فقط دخالص ایمان او صداقت ، عشق او محبت خخه جور شوی ده
 اود مرگت په وخت کنی به هیخ ارمان او آرزوونه لرم بی له یوه آه چه
 دمرگت پر وزر به و آسمان ته پورته شی ، او هغه خای ته به ورسیزی چه هلته
 به دعا شقانو کوروی ، او دامید صافه اورونه چینه بهیزی .
 دو : هغه خای چه زما در باب ژغ د مخه تر ما هلته رسید لی اوز ما د سوی
 زره عشقی نغمی هاته سره یو خای شوی دی .
 ایمان چه مادروح سترگی او خراغ دی ، زما د ژوند تا ریگی ئی را روینا نه
 کری او هغه نامعلوم او پت سر نوشت ئی راته خرنسگند کری دی .
 زما تر مرگت وروسته زما رباب مات کری ، اور ، باد او ددریاب خپوته ئی
 و سپاری ، خکه هلته بهزه آسمانی رباب دفرشتو خخه واخلیم ، اودلوی خبنتن
 د عشق او مینی سندری به پکنی وایم .

همنشین نیک

مصطفی (ص) میفرماید : قرین نیک همچو عطار است اگر عطر
 خویش بتو ندهد بوی آن در تو آویزد و قرین بد چون آهنگر است اگر آتش
 او ترا نسوزد دودش در تو گیرد .

بعنبر فروشان اگر بگذری شود جا مه تو همه عنبری

وگر بگذری سوی انگشتگر ازو جز سپاهی نیا بی اثر

(فردوسی)

عبد العفو «غرقه»

غزل

گر سر پدای یار نیفتد بریدنی است
 و ر سینه نیست پاره ز تیرش دریدنی است
 بیهوده جان کنی نکند سود ایر قیب
 کی دست تو بدامن وصلش رسیدنی است
 هر پارهء دلم ز جفای تغافلش
 دارد حکابتی که یقیناً شنیدنی است
 گر عاقلی بحاقه زلفش میند دل
 داین مار دل سیاه تر احم گزیدنی است
 آن قطره خون که از دل پرداغ من بجاست
 آخر بهجر یار ز چشم چکیدنی است
 آخر ازین سرای دودر میشوی برون
 جامی بیا بگیر که آنهم کشیدنی است
 بر زندگی که نیست ثباتش چه دل نهی
 این مرغ روح از قفس تن پریدنی است
 همچون کستان ز پرتوا نوار او بسوز
 کان قرص روی یار چو هفتاب دیدنی است

دریاب حال «غرقه» که آبش ز سر گذشت
 بشتاب زود تر به نجاتش که مردنی است

وصیت اسکندر

چون اسکندر فرمان یافت گفت: مرادرتابوتی نهید و تا بوت را سوراخ
 کنید و دست من از آن سوراخ بدر کنید کف کشاده و همچنان میروید تا مردمان
 ببینند که اگر جهان بستدم تهید ست همیروم.

و مادرم را بگوئید که: اگر خواهی روان من از تو شادمان باشد غم من
 باکس خور که او را عزیز می نمرده باشد و یا با کسیکه نخواهد مردن.

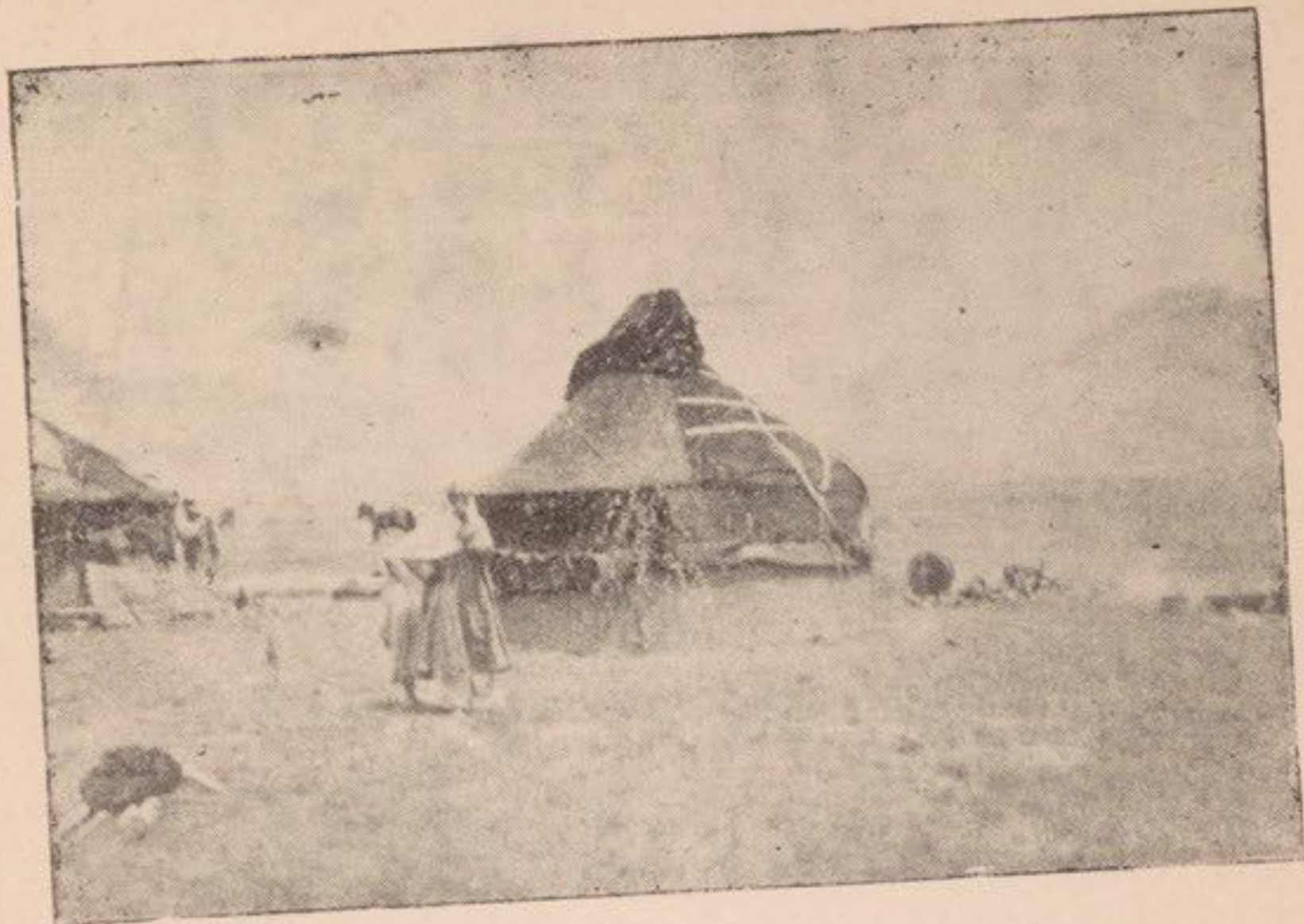
(از قصابو سنانه)

احمد علی « معتمدی »

تجسس مغل‌پان در افغانستان

در کشور ما هنوز اقوامی وجود دارند که گذشته و حال آنها بما کما ملاحظه روشن نیست یکی از آنها عبارت از قوم مغل است که در باره چگونگی و وضع زندگی ایشان معلوماتی بسی سطحی در دست داشتیم محض در صفحات شمال و غرب افغانستان قومی بنام مغل وجود داشت. و حتی شک بود که آیا این قوم که خود را مغل مینامند حقیقتاً مغل اند یا از تیره دیگری بمردم شناسان دنیا که در چنین موضوعات علاقه و دلچسپی زیادی دارند در پی این افتادند تا یکبار موقع یافته به کشور عزیز ما سفری بکنند و این معمار احل نمایند همان بود که در بهار امسال آقایان پروفیسر شینو، ابوامور را از دار الفنون کیو تو جاپان و دو کستور هربرت شورمان از دار الفنون کلیفرنیا امریکا برای این مقصد به افغانستان آهنگ سفر کردند و همینکه بکابل وارد شدند بدار الفنون کابل بتماس آمدند. بعد از تبادل افکار ریاست محترم فاکولته ادبیات بنده را بعرض کمک درین تجسس علمی به ایشان شریک ساخت و بتاريخ ۶ ثور ۱۳۳۳ کابل را بعزم جستجوی مغل ترک دادیم.

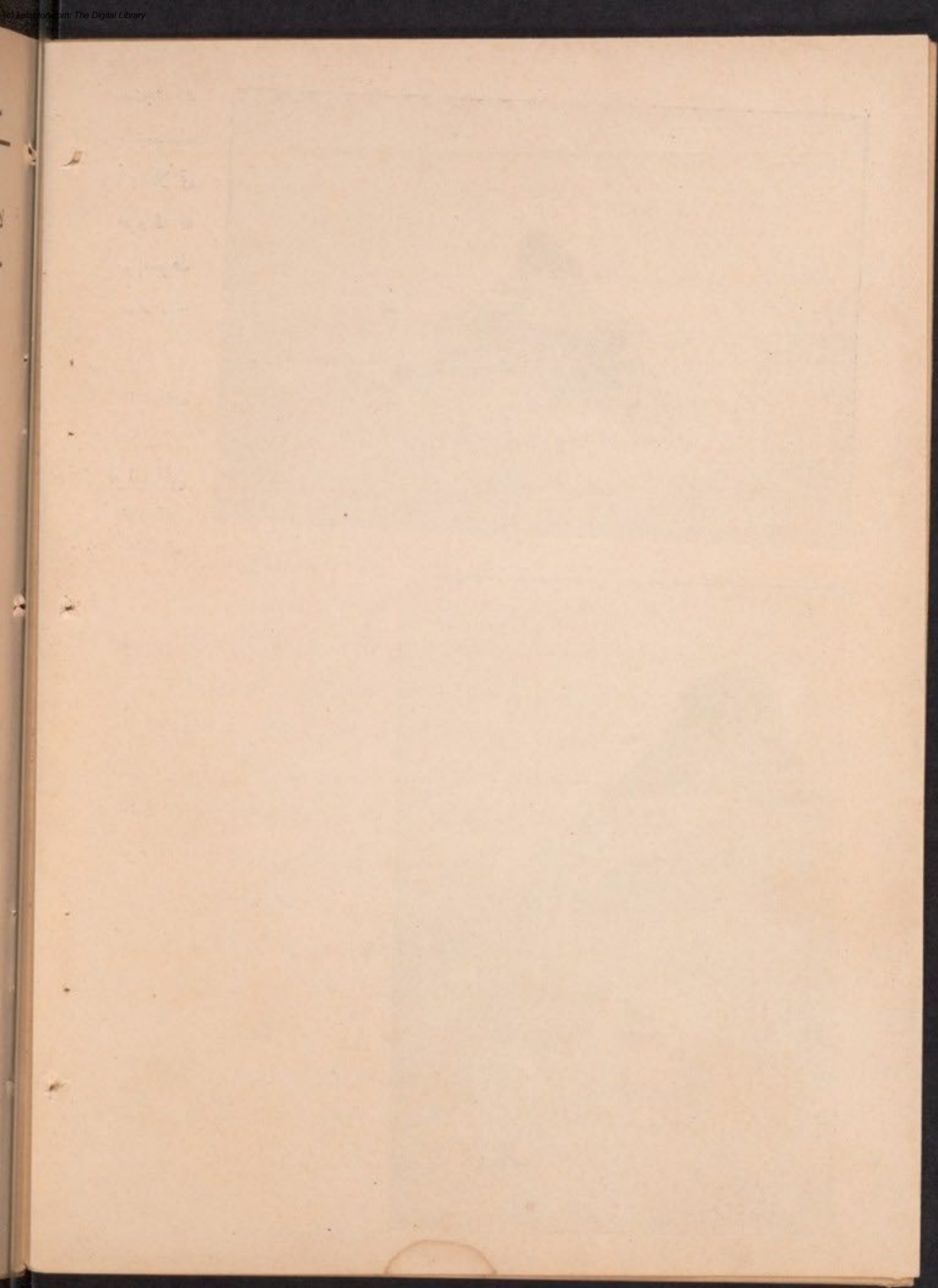
این جانب که یک محصل تاریخ و جغرافیه هستم بخود صلاحیت نمیدهم تا عرض وجود نموده تحقیقات آنتر و پراوژی مغلهای صفحات شمال و غرب افغانستان را از نگاه علمی و سیانتیفیک بشما بیان کنم، باسکه درین فگارش میخواهم بعضی یادداشتهای سیاحت علمی خویش را که اهمیت و موفقیت ما در آن ثبت است خدمت دوستداران علم و معرفت تقدیم بدارم تا به آنانیکه درین رشته ذوقی داشته باشند کوچکترین خدمتی نموده باشم.



سنجک
 میمنه
 ایلاق
 قوم قه قه
 مربوط
 بمقاله
 (در
 تجسس
 مغل)
 فوتوگرافی
 احمد علی
 معتمدی



سنجک میمنه چادر نشین های
 قوم قه قه مربوط بمقاله
 (در تجسس مغل)



برای اینکه مطالعه دستهای اینک سرزمین ما در اذهان عامه تعبیر غلط نشود ، لازم می بینم پیش از آنکه بگذارش یاد داشتهای خود به پردازیم ، نخست بحث مختصری در اطراف چگونگی باشندگان یک مملکت بکنم ، و سپس در باره علم انسان شناسی سخنی بمیان آورم تا به اهمیت این علم پی برده مطاب ماسهل گردد . تاریخ بشریت اثبات میکند که هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که از یک دسته متجانس تشکیل شده باشد . بلکه تاریخ سیاسی ملل نشان داده است که جمعیتهای مختلف انسانها که دارای یک فکر و ایدآل مشترک بوده اند گرد هم جمع شده مملکتی را تشکیل داده وزیر بسیرق واحدی امرار حیات کرده اند .

اینک برای تائید قول خود مثال ذکر میکنم

در ۱۶۹۰ مجارها که بمرکز بالقان بود و باش داشتند مهاجرت را به دشتهای بین دریای سیو و دریف از یک طرف و از جانب دیگر بین درهای دنیوب و تسکا تحتانی شروع کردند و غرض شان این بود که نواحی حاصل خیز یافته زندگی آرام تری کنند . بعد ها بنفوس اساسی سرزمین های دیگر اختلاط پیدا کرده از آنها البسه ، عادات و لهجه گرفتند در دوره چندین نسل با اثر مز او جتها امتزاج نژادی ، اخلاقی و بعضی اوقات مذهبی حاصل کردند تا اینکه طبیعتاً از هر جانب سرحدات آنها توسعه یافت . در قرن ۱۸ که انقلاب کبیر فرانسه فکر ملیت را در بین بشر تولید کرد ، مجارها در مجادله افتاده بر اساس حس ملیت و توحید افکار در استحصالی استقلال خورد کوشیدند تا اینکه حکومتی بنام مجارستان در قالب بالکان تشکیل دادند .

روی این اصل تاریخی در دنیا کمتر نژادی میتوان سراغ کرد که با یکدیگر مخلوط نشده باشند . و ملتی نمیتوان سراغ کرد که از یک نژاد یا قوم متجانس تشکیل شده باشد . بر فرض محال اگر وجود داشته باشد و وحدت افکار در نصب العین شان نباشد نمیتوان آن ملت متجانس را متشکل نامید . پس به

عقیده من یک فرد اگر چه از هر گروه باشد تا بعیت یک مملکت را قبول کرد دوسالی چند در آن امر از حیات نمود منسوب بهمان ملت میشود که تابع آن گشته است بطور مثال میتوان گفت که هر کس تابعیت افغانستان را دارد افغان است، یعنی نباید کلمه افغان را بیک قوم محدود نسبت داد که از دونهنگاه غلط است :

نخست اینکه افغان اسم بکتوم نبوده بلکه صفتیست که بالای تمام باشندگان کشور ما گذاشته شده چون در قدیم اجداد ما بیشتر اسپ سوار بودند لذا باین اسم موسوم گردیده اند. چه میگویند کلمه افغان سانسگرت بوده و در ابتدا سواغان بود که بعدها به افغان تبدیل شد.

دوم اینکه داخل کلمه افغانیت اقوامی چون پښتون، تاجک، ازبک، ترکمن، مغل، هزاره، عرب ۰۰۰۰۰ شامل اند پس حقیقت یک ملت حاصل آنچه است که وحدت اید آل گویند حالا که فکر ملت را از نگاه حقیقی مطالعه کردیم، موقع آنست که در باره انترپولوژی صحبت کنیم.

انترپولوژی کلمه یونانی است که انتر و پوس معنی آدم و لوگوس علم را گویند. پس انترپولوژی را طوریکه از اسمس پیدا است « انسان شناسی » تعریف کرده اند.

این علم بدو حصه تقسیم شده است.

انترپولوژی فیزیکی که جسم انسان را مطالعه میکند و دیگری انترپولوژی اجتماعی که کلتور و مناسبات اجتماعی انسانها را تحت تحقیق قرار میدهد. انترپولوژی با انسان شناسی کلمه نژاد را کاملاً یک چیز بی معنی میداند روی این فکر استعمال آن را در مطالعات خود صرف نظر کرده، زیرا ادعا دارد که ممکن نیست نژاد خالصی را در کره ارض دریافت کرد.

پس این علم تنها نظم و نسق اجتماعی و ثقافت مادی انسانها را در زمان حال مطالعه میکند، زیرا گذشته آن وظیفه تاریخ است.

در اکثر کشورهای دنیا یک « سرویس انسان شناسی » وجود دارد تا همواره بمطالعه انواع نفوس خود بررسی کنند. چنین موسسات علمی برای عملیات خود مصارف هنگفت را ایجاب میکنند. مامتا سفارزه به نسبت فقدان آلات علمی، تنگی وقت و نبودن راه های موقر و در دهکده ها نتوانستیم تحقیقات جدی خود را بطور عمیق عملی کنیم لذا بیک تجسس عمومی از نگاه آنتر و پولوژی اجتماعی اکتفاء کرده محض کوشیدیم تا بطور محقق مغل های حقیقی را اگر وجود داشته باشند، دریافت کنیم.

اینک یاداشتهای مهم خود را از کتا بچه یاد داشت خویش نقل میکنم تا خود را درین سفر یکجا با ما حس کنید.

میمنه - ۲۴ ثور :- طبق معلوماتی که دپروز از اهالی میمنه گرفتیم برای دیدن اقوامیکه در دهکده ریز قل میمنه زندگی و خود را مغل مینامند ذریعه موتر جیب سرک شمال را گرفته راه پیمودیم، همینکه موتر از شهر دور شد در بین یکدره تپه‌ئی که از اراضی للمی سرسبز شده بود داخل شده آهسته آهسته فرود آمدیم ساعتی نگذشت که بمومن آ بسا در سیدیم، در بنجاسرک ذریعه احتکال آبهای جاری که از نشیب های غربی سر از یر شده بود کما ملا قطع گردیده و عبور موتر از آن ناممکن بود. پس در جستجوی اسپ افتادیم، در حدود ساعت ده صبح سه راس اسپ بدست آورده بسوی مسکن مغلها حرکت کردیم، روز نصف شد و به کته قلعه رسیده پس از صرف نان چاشت و بدون استراحت اسپهای خود را بسوی قشلاق مغلها (؟) راندیم، و بعد از نیم ساعت دهکده ریز قل را در بین سلسله های کتا نگلو میره یافتیم، همینکه از اسپها فرود آمدیم دو جوان بهمانز دیکش شد و داخل صحبت شدیم:

شما از کدام قوم هستید؟

از قوم مغل.

آیا مغلی میدانید؟

خیر فراموش کردیم.

آهسته آهسته گروهی در اطراف ما جمع شد و یکی از آنها نعره برآورد که ریش سفیدی در اینجا است که هنوز زبان مغلی را در خفا طرد دارد. دکتور شورمان به بی صبری حضور او را درخواست کرد، اندکی بعد جوانی ویرا از زیر درختی که بخواب رفته بود، به نزد ما حاضر گردید. این مرد کهن سال سیمای گندمی سوخته، بینی باریک، چشمان میشی و موهای سیاه و اندام او وسط داشت، اطرافیان در سن او مبالغه میکردند، یعنی ۱۵۰ ساله در حالی که تصور میرفت بیش از ۷۰ سال نداشت.

استفسار کردم که بابیه جان مغلی حرف میزنی در پاسخ گفت همیشه در میدانند که زبان را «و تپنگ» و اسپ را «ابلقی» و ماست را «تراع» و آب را «سیو» و روغن را «تسو» میگویند. دکتور شورمان که بزبان ترکی نیز دسترسی دارد گفت قطعاً این لغات مغلی نیست بلکه ترکی اند. سید محمد پیر کهن سال لجاجت کرد که آن لغات مغلی اند و گفت که پدر و مادرش بزبان مغلی حرف میزدند و مخصوصاً در نزد مهمان خصوصاً خود را به این زبان مفاهمه میکردند بعد علاوه کرده که از نسل چنگیز اند، برای تحقیق ادعا استفسار شد تا اگر کدام روایت یا قصه‌ای از چنگیز بخاطر داشته باشد، لیکن ریش سفید از جواب عاجز ماند پروفیسر ایوا موراود و کنور شورمان چون دیدند که نه فیز یونومی و نه زبان آنها و حتی جزئی قرین رسوم آنها شبیه «سوشل کلچر» مغلها نبود اسپهرا را طلب و از مغل‌های خیاالی که مطلقاً متمکن بودند و داع گفتیم.

قلعه نو- ۲۷ ثور: ساعت ۹ صبح برهنمائی حاجی حیدر سرخابی بطرف اوگر مک (آ بگر مک) حرکت کردیم، از دریای کوشان رود گذشته تقریباً سه کیلو متری شمال قلعه نو داخل یکدهکده وسیع شدیم که گمان کردم در یکی از دهات ترکستان داخل شده ام چه تمام ساختمان دهکده بشیبه خانه‌های ازبک‌ها و ترک‌ها گندمی بود موتر استاده شد و ساکنان در غامغال کمان بسوی ما دویدند،

در اطراف خرگاه هازنان و بچه ها دیده میشدند فریاد کردیم تا اگر مردی باشد ما را از چنگ سگان خلاص و داخل دهکده کنند اندکی بعد مردی پیدا شد و باتفاق وی به خرگاه های شان نزدیک شده شروع بمطالعات خود نمودیم . در جراب استنساخات ما پیرمردی گفت که از قوم فرستان و مربوط چهار ایماق اند و خود را هزاره میگویند . سیمای این مرد به پنتونها و تا جک ها بیشتر شبیه بود ، من معنی بعضی لغات هزاردگی را جو یا شدم یکی از انها هم بمعنای آن پی نبرد ، حتی کلمه ابغه (کا کا) برای آنها ناشناس بود ، وقتیکه از ناحیه علم الانساب ژین الوژی Genealogie نسب شناسی ، استفساری بعمل آمد جز سه نسل بیشتر بمناظر نداشتند . این فرستانی ها حیوة نیمه کوچی داشته در شروع بهار به تپه های نزدیک دست قریه میروند و مواشی خود را میچرانند سپس از آنجا باخیر ثور بقشلاق آمده اراضی اطراف دهکده را کشت میکنند ، و در اوائل جوزا بدامان قیر بند تر کستان که با اصطلاح خود شان بقد گویند رفته از هوای سرد و علف زار آنجا استناده کرده در اطراف ۱۰ اسد که موقع درو میروند و سپس آبگرمک را اشغال میکنند و خرگاہای خود را بار دیگر استوار میسازند ، همینکه حاصل زمین خود را در داشتند در کلبه های خود می درآیند . خرگاہای شان شبیه مغل هاست یعنی که از چوب بیا . بافته شده و طور گنبدی میسازند و بالای آن نمد گذاشته توسط نواری محکم می بندند پروفیسر ایو او را عقیده دارد که بهزارهای مرکز افغانستان هیچ مناسبتی ندارند . شاید با ترکهای قدیم ارتباطی داشته باشند . ریش سفید فرستانی بمن خاطر نشان کرد که : «ما هزاره هستیم ، امانه از هزاره های بربر !!!» (۱)

هوئل پارک هرات - ۳۱ ثور : - به نسبت کسا لیکه تب ملاریا بمن وارد

(۱) استاد بار قولدروسی مؤلف کتاب «جغرافیای تاریخی ایران» در صفحه ۱۰۱ آن کتاب خود ذکر میکند که این هزارها از اقوام مغل های هستند که در قرن سیزده بدان سرزمین آمده اند !!!

کرده بود، امروز هنگام پانزدهم دکتور شورمان خواهش کرد که به استراحت خود بایستد دوام بدهم، تا اگر فردا کدام دهکده مغل سراغ شود بفرمایید تحقیقاتی بتوانیم دوام دهیم لحظه ای بعد مدتی صاحب تحریرات بمن تلفون داد که طبق وعده یکی از دهکده های مغل را که بزبان مغلی حرف میزنند دریافت کرده است و نیم ساعت بعد رهنمائی بما میفرستند. بعد گوشه تلفون را گذاشته به دکتور شورمان گفتم که خبر تازه دارم گفت چه؟ طور مزاح گفتم امروز بکار یز ملامیر ویم و شکار مغل خواهیم کرد همینکه قضیه را برایتان نقل کردم گفت ازین چه بهتر!

وقتی که رهنما آمد کسالت را فراموش کرده جیب خود را بطرف جنوب جنوب غرب شهر هرات حرکت دادیم. بعد از آنکه از دریای هریرود عبور کردیم رهنما گفت:

«موترا ناگاه کن» موترا متوقف شد و همگی فرود آمدیم، چند نفر مغل را که در لب سرك باهم صحبت داشتند صدا کرد آنها آمدند و بیکدیگر معرفی شدیم دکتور شورمان با آنها مفاهمه کرد. دیدم که چهره اش بشاش شد و پرفیسر هم لب خندی زد بعد گفتند آیا ممکن است که فردا بهوتل نزدشان بیایند، گفتند آری سپس خدا حافظی کرده بسوی نقطه مقصود حرکت کردیم، چند دقیقه بعد رهنما بسوترا ان گفت که از سرك عمومی منحرف شده و بطرف راست براندیس جیب بیکدشت داخل شد و اندکی بعد خود را به بسته خشک دریا رسانید، بعد از زحمت زیاد خود را نجات داده باراضی صخره ثی راه پیمود بالاخره در اطراف ساعت یازده بکار یز ملا که در ۳۵ کیلومتری شهر واقع بود رسیدیم، موترا همینکه از عقب قلعه گذشت بکدام خیمه های سیاه پنبه تریها نمودار شد، از مشاهده آن عقیده من از مغل بودن آنها گشت و بدو دکتور شورمان گفتم، شگفت است! او هم شکرک بود سپس جیب نزد یک خیمه ها استناد، سگهای ده قرار معمول غوغوکنان به استقبال ما شتافتند. در نزد یک خیمه ها بکدام مواشی بود که دوشیزگان تازه از دوشیدن آن خلاص شده بودند.

ریش سفید بسکه رهنمای ما بود بیکی از خیمه ها ما را دعوت کرد
 هوای غزندی خیلی گرم بود فرش نمادی از آن گرمتر. بعد یکی از اعضای
 کهنسال قبیله حاضر شد و جز معلومات بسیط دیگر چیزی نتوانست به ما بدهد
 هنوز از صحبت با وی خلاص نشده بودیم که پیرزنی آهسته داخل خیمه شده
 و در کنجی قرار گرفت. مردی بگو شم گفت این زن بزبان مغلی خود بترا آشنا
 است سپس روی سوا لات خود را بسوی او کردیم پروفیسر ایوا مور را استفسار
 کرد که با کدام اقوام مزاجت میکنند پیرزن اظهار کرد که در بین قبیله
 خود خربشی میگردند، یعنی (اندوگمین) بودند، اما حالا هم برای اقوام
 غیر مغل مزاجت نیز رواج شده است. در جواب بسک استفسار دیگر پروفیسر
 گفت که اجدا دش پنججاه سال قبل از غور، قیصار و نیلی به آن ناحیه آمده اند
 این زن بزبان مغلی نمیتوانست کاملاً حرف بزند، اما لغات ذیل مغل
 را بخاطر خود داشت.

گته: - سر کرده، قوم - کوشی بند: - بچه - اوکین: - دختر - اوکر: -
 گاو - ایلچی گن: - خر - مورین: - اسپ - تیمان: - شتر - او کمنگک:
 نان - اوس: - آب - سون: - شیر - بوغدی: - گندم - اورپه: - جو
 باوه: - پدر - بوه: - مادر - کون: - بزغاله - نیسه: - یک - قیر: - دو
 بعد گفتم که به مغلی بگو که: بروید شیر بیاورید.

گفت: «او چیتوسون اچرتو»

سپس جمله های ذیل ما را چنین ترجمه کرد:

فردا بخانه های خود میرویم: «گناه اورچینه گیرتونه»

چلم را بده: قاتا کی اوک (۱).

دو نفر بشهر رفتند: «قیر نفر اورچینه چونغورتو»

برو نان پخته کن: «اورچی او کمنگک بولغه».

آب زیاد است: «اوسو ایسکده بی»

د حتر من همراي پسر تو عروسی میکند : او کینه او کونه کوندون وقتیکه از مکالمه خلاص شدیم پروفیسر بدون شک و تردید گفت که با لاخره نه مغلها را بلکه مونگو اویدها (شبییه مغل) را یافتیم و این روزی بود که بعد از تپیدن ها و زحمات زیاد موفقیت خوبی نصیب ما شد.

این مغلها که خرد را از قوم مرده میگیرند یک جمعیت خیلی دلچسپ را تشکیل داده اند یعنی که در یک مرحله انتقالی اند که از حیوة چادر نشین بمسکن نشینی داخل میشوند که به اصطلاح فرانسوی سیدا نتریزه میگویند. اینکه بزیر سیاه (۲) خیمه ها زندگی میکنند علت آن اینست که زیر تاثیر ثقات پبنتونها آمده و کلتور مغلی را تا یک اندازه از دست داده اند.

از نگاه فیزیونومی شباهتی بمغلها ندارند بلکه یک مخلوط تاجک و پبنتون بنظر جلوه میکنند، بزبان دری و پبنتو مکالمه میتوانند کرد، اما تعجب در اینجا است که لهجه زبان دری آنها کابلست نه هراتی!

اگر خا طره ای از زبان مغلی در حافظه نمیداشتند، هیچکس باور نمیکرد که ایشان مونگولوید (شبییه مغل) باشند.

وقتیکه کار ریزه ملا را ترک میدادم از پیرزان اسم ویرا استفسار کردم گفت: «عقب نام من مگر یک پیرزال بسگو» اما در بین اهالی قریه به علاقه دار مشهور بود، زیرا در هنگام تباستان که زندگی در قلعه طاقت فرسا میگردید از قلعه مفلوک مواظبت و مراقبت میکند.

هو قل پارک هرات - اول جوزا: - امروز لعل محمد از قوم (مرده) مغل باشند که کار ریز ملا که دبیر و زازان دیدن کردیم نزد ما برهنمائی مدیر صاحب تحریرات آمد.

(۱) ترکی است.

(۲) پروفیسر ایوا مورا عقیده دارد که قشون چنگیز شاید خارج از مغلستان خیمه شکل غزدی پبنتونها استعمال کرده باشد، زیرا که خوبتر نسبت به خرگاهها قابل حمل و نقل است.

دو کتور هر برت شورمان قصه ای بزبان انگلیسی ترتیب و ایمن داد که
 بزبان دری ترجمه کنم تا لعل محمد آفرایه اسان مغلی ترجمه کند
 (برای این که مبحث بطول نیجاهد چند جمله بطور مثال ذکر و از باقی
 خود داری میشود)

از مدت زیبا دی است که در سجا چوپانی بنام احمد زندگی میکند
 ترجمه بزبان مغلی توسط لعل محمد ای که چوپان به ایکنده مونده زندگانی
 کینه احمدی نامند و (یا) نیره دو تحلیل نیکه کلمه اادی
 مغلی معنی (یک) را میهد و قرار عقیده پرو فیسر
 یو امور اجاپانی استادانسانشناسی دار الفنون کیو تو لفظ عامیانه آن (نیکه) است
 چوپان کلمه دری

یکره مغلی بمعنی زیاد

ونده

یکه میکند

نامند و (یا) نیره دو : کلمه مغلی معنی آن (نامداشت)

۲ - احمد در بین یک جنگل بزرگت ناجو تولد شده بود

ترجمه احمد ای که جنگلی قد تو تولد بو اه (یا) بولپه

بصره لعل محمد گفت به طرز مغلی بهتر است اینطور ترجمه کرد

حمدی بوینی نیکه جنگل قد تو توره له

بزبان دری با جمله چنین ترجمه باید کرد مادر احمد او را در جنگل زائید

تحلیل : ای که کلمه مغلی بمعنی (یک) که در مورد استعمال بانیکه فرق دارد

جنگلی : - کلمه دری بمعنی جنگل

۱ - پرو فیسر شنویا ایوا موراکه بزبان مغلی دسترسی دارد دو مرتبه به مغلستان

سفری کرده و کتاب دلچسپی راجع به چادر نشینان مغل نبشته است که بدان

نسبت محبوبیت زیادی در کشور خود حاصل و در بین علمای جا پانی شخص

برجسته ای گذشته

قد تو : شاید کلمه «امیانه» زبان دری یا ترکی باشد که بکابل کتی تلفظ و در لهجه تهران
قباطی تلفظ میشود یعنی همراه ، و نامبرده عوض کلمه بین بکار برده .

بوله ، بویی ، توره له کلمات مغلی اند .

۳- در آن وقت خرس ، گرگک و خرگوشها در آن جنگل تارریک
وجود داشت .

ترجمه : نیکه و وقت قر نغوی جنگل قد تو ، چنا و خرس و خرگوش نو نو
جینی بیله .

تحلیل :

قر نغوی : کلمه ترکی که قره به معنی سیاه و «قر نغوی» را عوض
(تاریک) بکار برده که معنی (تاریکی) میدهد .

چنا : کلمه مغلی یعنی گرگ .

نو نو : جمع مغلی برای (ها) .

جینی : این کلمه از (جای) دری و (نی) مغلی ترکیب یافته که عوض
(در آن) استعمال کرده است .

بیله : کلمه مغلی به معنی (بود) ، که عوض (وجود داشت) بکار برده .

۴- خرگاه احمد از چوبهای محکم بید ساخته شده بود .

ترجمه : احمدی گیر نی سخت بیدی مودونه سه چو غک دژ .

تحلیل : گیر کلمه مغلی است که معنی خازنه میدهد و عوض خرگاه بکار
برده است ، زیرا مغلها در خیمه زندگی میکنند پس همان خازنه شان است .

نی : کلمه مغلی یعنی (خود) ، گیر نی (خازنه خود) .

مودونه : کلمه مغلی یعنی چوب

سه : مغلی بمعنی (از) .

جو غک دژ : مغلی یعنی (ساخته شده از) . (باقی دارد)



بدخشان يکه مغل ها که در بين درختان زندگی می کنند . مربوط به مقاله
(آجسس مغل ها)

علل و عوامل

شکست و ریخت ملوک الطوائفی در اروپا آغاز نهضت جدید در اروپای قرون وسطی ملوک الطوائفی حکمفرما بوده هر قریه اروپا طور مستقل در تحت قیادت یک سرکرده ملوک الطوائف اداره و تنظیم میگردد بقدر عقیده بعضی مؤرخین ملوک الطوائفی عبارت از اوضاع سیاسی و اقتصادی میباشد که در اواخر قرون وسطی در اروپا و یکار گردیده و در سر تا سر بر اعظم مذکور استیلا داشت اینگونه اوضاع توسط قراردادیکه در بین دو نفر اشراف بعمل می آمد صورت میگرفت. یکی از اشراف در نزد خان ملوک الطوائفی حلف و فاداری یاد میکرد و خواهش زمین را می نمود و آخر الذکر زمین را به اول الذکر که وصل نامیده میشد در مقابل انجام وظایف ذیل میداد.

- ۱: وصل باید همیشه بخان وفادار باشد.
 - ۲: وصل باید بک تعداد عسکر برای خان تربیه نماید.
 - ۳: وصل باید با سائر و سلهای خان عنداللزوم معاونت نماید.
 - ۴: مصارف از دواج دختر یا پسر خان را تقادیه کند.
 - ۵: وقتیکه خان ملوک الطوائف از منطقه وصل عبور می نماید مصارف طعام او و همراهانش را وصل بر عهده داشته باشد.
 - ۶: دختر، پسر، یا بیوه وصل بدون استیذان خان از دواج کرده نمی تواند.
- خان ملوک الطوائف در علاقه مربوطه خویش بحیث یک حاکم مطلق العنان حیات بسر می برد، از علاقه مربوطه خویش دفاع می نمود و برای این منظور قشون را تربیه میکرد. وضع قوانین را بغرض حفظ منافع و منفعت خویش بر عهده داشت. محاکمات دائر می نمود مسکوکات بغرض تسهیل خرید و فروش ضرب میزد صاحب امتیازات و اختیارات تمامه بود. سائر افراد جامعه موسوم به سرف بحیث نیم غلام حیات بسر برده و مشغول پیشه زراعت در تحت نظارت

وسل ها بودند. منطقه زراعتی را ترک گفته نمی توانستند ولی مانند غلامان قرون اولی خرید و فروش آنها صورت نمی گرفت و دارای بعض حقوق محدود مدنی بودند از طرف دیگر مطیع هرگونه اوار و خرانین ملوک المطوا یعنی نیز بودند. از حیث اوضاع اجتماعی جوامع اروپای قرون وسطی در تحت نفوذ مذهب بوده و بجهان و جهانیان کمتر توجه داشتند اکثر افراد مشغول فعالیت مذهبی بوده و طرق نجات و سلامتی دنیا را جستجو میکردند. و کمتر را جمع بسعادت فرد و بهبودی جامعه فکری نمودند، هدف فرد و جامعه همانا دریافت راه نجات آخرت و سلامتی بوده است، ثروت بنظر بد دیده می شد و حصول تحول را مکروه می شمردند. لذا فعالیت های اقتصادی بغرض رفع احتیاجات و خواهشات انسانی خیلی کم بعمل می آمد و اکثر حصه حیات عوض فعالیت های اقتصادی صرف معاملات مذهبی میگردد.

حادثه مهم که باعث تحول این وضعیت اجتماعی و سیاسی گردید همانا جنگ مذهبی اهل انصار علیه مسلمانان و تشکیل اتحادیه مذهبی کروسیس از طرف پاپ روم بوده است، در حدود قرن ۱۲ و ۱۳ پاپ قشون اروپا را متحد ساخته بطرف شرق سوق العجیشی نمود تا بیت المقدس را از دست مسلمانان آزاد بسازند گرچه این جنگ های صلیبی یک شکل مذهبی داشت ولی فی الحقیقت پاپ از نفوذ مسلمانان در اروپا در هر اس بود از یک طرف مسلمانان تجارت حوزه مدیترانه و نقاط پرفیض شمال افریقای شمالی را منحصر بخود ساخته بودند و از طرف دیگر نفوذشان در مسالک اروپا روز افزون بود.

علاوتاً تماس مسلمانان با اروپا ثیان آن دوره باعث بیداری و نهضت ملی می شد، ازینجا است که پاپ اراده نمود تا دست مسلمانان را از اروپا کوتاه سازد لذا جنگ مقدس مذهبی را علیه مسلمانان اعلان نموده و اتحادیه مذهبی کروسیس را که مرکب از عساکر ممالک مختلفه اروپا بود بطرف بیت المقدس متوجه ساخت تا بیت المقدس را که در نزد مذهب نصرانیت نیز قدسیت دارد از دست غیر انصار آزاد

بسا زد. اتحاد به مذهبی کور و سید و دفعه به بغرض آزادی
بیت المقدس و مر تفع ساختن نفوذ مسلمانان از
حوزه مدیترانه تشکیل گردید و بصورتی منظم بطرف شرق قریب سوق الجیشی
نمود ولی هر دو دفعه در مقابل مسلمانان مغلوب گردیده و بمقصد و مرام
اصلی خود نرسید و بیت المقدس را آزاد ساخته نتوانست ولی از نگاه دیگر
همین جنگهای مذهبی طوریکه قبلا اشاره شد باعث تحول اجتماعی
و سیاسی اروپا گردیده حیات مردم اروپا را دگرگون ساخت تحولاتیکه
در اثر جنگهای صلیبی در اروپا ظهور کرد.

۱: در اثر جنگهای صلیبی و تماس یافتن اروپائیان با شرقی ها با کلتور و تمدن
شرق آشنا گردیده در تحت این کلتور و تمدن درآمدند. در این عصر مسلمانان
دارای یونیورسیتی های عظیم الشان بوده از حیث علم و عرفان نظیری نداشتند افراد
و جوامع اسلامی بحیث افراد آزاد دارای هرگونه حقوق مدنی و حقوق طبیعی
بودند ولی از طرف دیگر قشون اروپا مرکب از افرادی بودند که بحیث
نیم غلام زندگانی میکردند. لذا دردماغ این عساکر اروپائی حس آزادی
ترزیق گردید و بمجرد برگشتن با اروپا آزادی را شروع کردند.

۲- به نسبت جنگهای صلیبی ملوک الطوائفی در اروپا ضعیف گردیده
و شکست و ریخت آن در اروپا آغاز گردید. عساکر اروپائی وقتیکه
با اروپا رجعت نمودند بمنزعه های مربوطه خویش رفتند و سرطاعت را
بحکم خوانین ملوک الطوائف خم ننموده حیات آزاد در اختیار کردند. لذا
خوانین ملوک الطوائفی افراد را از دست داده مجبور بودند که زمین های
خود را طور کشتند و بصورت قرارداد آزاد به زارعین بدهند که بالای
آن زارعین نفوذ نداشتند و هرگونه اوامر را بالای آنها بعمل ساخته
نمیتوانستند و بدینصورت از قدرت و نفوذ خوانین ملوک الطوائف کاسته شد.

۳: در اثر جنگ‌های صلیبی-تجارت شرق با غرب توسط خود مردم اروپا قایم گردیده اروپائیان مستقیماً با عالم شرق در تماس شدند. عساکر اروپائی و قتیکه با اروپا برمیگشتند اشیای لوکس ایشیائی از قبیل مسالجات عاج، لعل بدخشان و احجار کریمه با خود با اروپا بردند، چون تقاضا برای اینگونه اموال در اروپا خیلی زیاد بود لذا مفاد بیشتری را حاصل کردند. به نسبت اینکه عساکر از یک طرف بر راه‌های شرق بااد بوده و از طرف دیگر با عرف و عادات شرقیان آشنا شده بودند تجارت شرق را ادامه دادند و از این ناحیه اقتصاد را خیلی تقویه کردند. به نسبت قیام تجارت شرق با غرب یک طبقه متوسط الحال تجارت در اروپا بمیان آمده حکومتی ملوک الطوائف ایجاد نمود و قوانین را برای حفظ مفاد و منفعت طبقه تجارت وضع کند که بالاخره عوض ملوک الطوائف حکومت مقتدر و مطلق العنان در اروپا تاسیس گردیده و ملوک الطوائفی از بین رفت، نیم غلامان در سرتاسر اروپا آزاد گردیده برخی شغل تجارت و بعضی پیشه‌زارعت را اختیار کردند بنابراین علل فوق و وضعیت اجتماعی اروپا تغییر خورده تحولات ذیل در اوضاع اجتماعی اقتصادی و سیاسی اروپا رخ داد.

از حیث اوضاع اجتماعی عوض نیم غلامان (سرفها) یک طبقه متوسط الحال تجارت بمیان آمد که بمرور زمان کسب اهمیت نمود و ستون فقرات گشته و جوامع مقتدر سیاسی را تشکیل کردند. از حیث وضعیت سیاسی حکومت مقتدری روی کار آمد. ملوک الطوائفی از بین رفت قوانین ملوک الطوائفی لغو و عوض آن قوانین حکومت مرکزی عرض اندام نمود و در اثر از بین رفتن حکومت ملوک الطوائفی قشونهای قوی متحد تشکیل گردید.

از حیث حیات اقتصادی افراد جوامع آزادانه شروع بفعالیت اقتصادی نمودند. توسط زراعت و تجارت امرار حیات می نمودند. زعمای مذهب آهسته آهسته سود را جواز قرار میدادند لذا فعالیت های اقتصادی به پیمانیه بیشتری صورت میگرفت.

(با قیدارد)

| | | | | | | | | | | | | | | |
|----|----|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|----|----|
| ۱۵ | ۱۴ | ۱۳ | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| م | ی | ع | ز | ۱۱ | ۱۰ | | | | ۵ | | | | | ۲ |
| ن | | | | | ۱۰ | | | ۶ | | | | | | ۳ |
| ت | | | | | | | | | | | | | | ۴ |
| | | | | | | | | | | | | | ۵ | |
| | | | | | | | | | | | | | ۶ | |
| | | | | | | | | | | | | | | ۷ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۸ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۹ |
| | | | | | | | | | | | | | ۱۰ | |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۱ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۲ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۳ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۴ |
| | | | | | | | | | | | | | | ۱۵ |

افقی

- ۱: - یکی از شعرای نازکخیال بینتو - سنه جاری - پیشوا .
- ۲: - طرز - یکی از ممالک عربی - نام گلی است .
- ۳: - همراه - پایتخت یکی از ممالک اروپائی - پراگندگی - نهاداب .
- ۴: - یکنوع صنعت پیشه - جانداران .
- ۵: - یکنوع اسلحه جدید - دروازه .
- ۶: - فالتو - یکی از آلات سرکسازی - یکنوع سر موسیقی .
- ۷: - یکنوعی از گیاه است - نام یکی از فیلمهای مشهور هند ی .
- ۸: - یکی از ضمایر - آنچه مردم می بینند - پساو ند ظرفیت - درپشتو
ماهی را میگویند .

- ۹: - مخالف همدیگر - یکی از ممالک امریکای جنوبی .
 ۱۰: - معکوساً مترادف نژاد - ناپخته - تخلص یکی از دکتوران مرحوم وطن .
 ۱۱: - کفش - متناسب - اسلحه قدیمه .
 ۱۲: - کسیکه در زندگانی بخود مسئولیت حسن نمیکند - سوال ؟
 ۱۳: یکی از علایم جمع - تراوش کننده - درختی است در دورخ - دندان ؟
 ۱۴: - رحمت خدا - تا - تحفه .
 ۱۵: - خانواده - جایی که از آن گل میکنند - فرستاده شده .

عمودی

- ۱ - خنده کننده - رسیدن - جهت .
 ۲: بند آهنی - برآمد (به پنبه) - ملك الشعر اء .
 ۳: - پهلوان - سخیف - رشد - علامهء مفعولی .
 ۴: گشتاندن - جاری .
 ۵: - مزدوج کنار - دواى رفع خواب - همیشه باساربان است .
 ۶: - سمبول صحت - گوشت زیاد دارد - سه پرزه اول ماشین ؟
 ۷: - نهی آزار - نام یکی از شعرای مشهور پنبه .
 ۸: - زهر - که نباشد سود نیست - سر - عدد .
 ۹: - کاریرا بخود بستن - در سورهء قاره ذکر شده .
 ۱۰: - کادم میخورد - توان - مرا دف نظم .
 ۱۱: - یکی از خوانندگان مشهور کابل - قسمتی از عمارت - میوه ؟
 ۱۲: - معلمین - آباد ساختن .
 ۱۳: - گل - کنایه از چشم - دوزگردن - در قطعی عطار یافت میشود ؟
 ۱۴: - جمعیکه بمعنی مفرد استعمال میشود - نسبت بواحد - صدق .
 ۱۵: - احسان گذاری - آنچه بپشمان تو خواب آورد - ظرف آتش .

هر کس اول بحل آن موفق گردد یک جلد کتاب نفیس از نشرات پوهنشی
 ادبیات طور جائزه دریافت خواهد کرد .

خلاصه نتایج امتحان نهائی ۱۳۳۳ پوهنځی ادبیات

| | |
|----------------|--------|
| مشمولین امتحان | ۹۳ نفر |
| کامیاب | ۶۷ » |
| مشروط | ۲۲ » |
| ناکام | ۴ » |

محصلینیکه بعد از خاتمه دادن تحصیل خود دباخذ درجه لیسانس نائل آمده اند قراذیل اند:

رشته ادبیات

رشته تاریخ و جغرافیه

- | | |
|--------------------------|-----------------------|
| ۱- شاه علی اکبر شهرستانی | ۱- غلام سخنی موال |
| ۲- گل احمد فرید | ۲- محمد محسن فرملی |
| ۳- محمد هاشم | ۳- احمد علی معتمدی |
| ۴- محمد اعظم عبیدی | ۴- عبدالمنان بیرم |
| ۵- محمد یوسف حسرت | ۵- عبد الواحد یحیایسی |
| ۶- عبد الباقی | ۶- سید مقصود معیدی |
| ۷- حضرت الدین | ۷- محمد مصطفی |
| ۸- شمس العابدین | ۸- محمد یار غرنی |
| ۹- میر گل خوشه چین | ۹- عبد السبحان وصیف |
| ۱۰- عبد الرحمن | ۱۰- سید مصطفی امیری |
| ۱۱- محمد یونس مرهون | ۱۱- عبد الواحد دبیر |
| ۱۲- غلام محی الدین | |
| ۱۳- عبد الرحیم | |
| ۱۴- عبد الغفار | |
| ۱۵- عبیدالله شیوایانا | |

نوت: آقای عبیدالله شیوایانا چون طبق فیصله مجلس استناد و منظوری مقام محترم ریاست پوهنتون در سال چهارم فاکولته شامل و بعد از دادن امتحان موفقانه کامیاب شده اند داخل درجه بندی نیامده و همچنان آقای عبدالواحد دبیر که باقیم والیبمال افغانی بهند رفته بودند و بعد از مراجعت بوطن امتحان داده موفقانه کامیاب شده اند داخل درجه بندی در صنف نیامده اند.

طبق و عدد قبلی اینک، و فوق بطبع یک اثر دیگر استاد ملک الشعراء
 بیتاب بنام دستو رزبان فارسی گرد دیده خدمت ذوقمندان علم
 و ادب تقدیم میداریم. قیمت هر جلد ۱۵ افغانی آثار مطبوعه
 دیگر استاد را که عبارت از علم بدیع و علم عروض و قافیه
 باشد هم از مدیریت نشرات پوهنځی ادبیات در مقابل ۴ افغانی
 فی نسخه بدست آورده می توانید. کتاب علم تربیه از نسخه ۱۰-۱۱
 هاشم شایق را که معدودی از آن باقی است در مقابل فی جلد
 ۱۵ افغانی اکتیاع فرموده بسرمایه علمی خود پذیرا

شرح اشتراك

| | | |
|------------------------|-----------------------------|-------------|
| ۱۰ افغانی | سالانه | کابل |
| " ۸ | " | برای محصلین |
| " ۱۲ | " | ولایات |
| یک دالر با محصول پوسته | " | خارج |
| ۶ افغانی | " | این شماره |
| | مدیریت نشرات فاکولته ادبیات | آدرس: |
| | شهر نو، کابل، افغانستان. | |

مدیر مسئول: محمد العفو (غرق)

مدیر مسئول:

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**